

روضهٔ اطهار

ملا محمد امین حشری تبریزی

(مزارات متبرکه و محلات قدیمی تبریز و توابع)



به تصحیح و اهتمام

عزیز دولت آبادی

۲۸۵۰ ریال

روضهٔ اطهار

روضهٔ اطهار

(مزارات متبرکه و محلات قدیمی تبریز و توابع)

تألیف

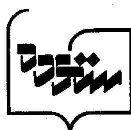
ملا محمد امین حشری تبریزی

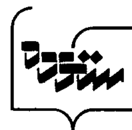
(۱۰۱۱ هجری قمری)

به تصحیح و اهتمام

عزیز دولت آبادی

با مقدمه و حواشی و تعلیقات





□ روضۀ اطهار.

□ تألیف، ملا محمّد امین حشری تبریزی

□ به تصحیح، عزیز دولت‌آبادی

□ چاپ اوّل، ۱۳۷۱

□ تیراژ، ۲۰۰۰ نسخه

□ لیتوگرافی و چاپ، گلشن

□ انتشارات ستوده ــ تبریزــ میدان شهرداری ــ تلفن ۵۸۹۴۵.

فهرست مندرجات

نشانه های اختصاری

آ: نسخهٔ خطی آستان قدس رضوی.

چ: نسخهٔ چاپ سنگی.

ح: حاشیه.

ر: روضات الجنان و جنات الجنان.

ش: هجری شمسی.

ص: صفحه.

صص: صفحات.

(ع): علیه السلام، علیها السلام، علیهم السلام.

(عج): عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ق: هجری قمری.

م: سال میلادی.

بسم الله الرحمن الرحیم

سالهائیکه دیوان کمال الدین مسعود خجندی را تصحیح می‌کردم (۱۳۳۷ش) و جهت تهیهٔ شرح حال شاعر، مراجع و مآخذ مربوط را تصفح می‌نمودم، دریافته بودم که «روضهٔ اطهار» تذکره‌ای است که از روضات الجنان (مؤلفهٔ ۹۷۵ق) تلخیص و با اضافات و محذوفاتی بسال ۱۰۱۱ یعنی به فاصلهٔ ۳۶ سال تألیف شده است. روضهٔ اطهار که به‌نامهای: سامی الاسامی، تاریخ حشری، تذکرة الاولیای حشری نیز معروف است (بسال ۱۳۰۳ ق)، بخط نسخ زیبا ولی مغلوط آقای احمد خوشنویس در تبریز به چاپ سنگی رسیده و به علت تقدم تاریخ چاپ، بیش از روضات الجنان شهرت یافته و مورد استناد و استفادهٔ محققان و ارباب فضل قرار گرفته است.

بنابراین تصحیح چنین اثر نسبتاً معروف، ولی مغلوط و احیاناً گمراه کننده به منزلهٔ وظیفه و دینی بوده که ادای آن ضرورت داشته است.

نگارنده با آگاهی از ناهمواریهای موجود در راهِ اصلاح اشتباهات ناشی از تسامح ناسخ و یا مُلخِّص؛ و داوریهای ضد و نقیض محققان؛ و استقرای ناقص بعضی؛ دست ناتوان خود را بدین مهّم یازید و با استعانت از ارواح عرفاء و اولیاء و فضلاء و شعرای مدفون در این دیار، پا به وادی طلب نهاد و سرزنش های خار مغیلانِ مشکلات را به جان خرید که لسان الغیب فرمود:

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم   سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

مؤلف روضهٔ اطهار: «ملامحمد امین حشری تبریزی انصاری» از شاعران سدهٔ یازدهم هجری قمری و از ستایشگران شاه عباس اول صفوی (۹۹۶ ـــ ۱۰۳۸ق) است. با شعرا و ادبا محشور و به مجالست و مصاحبت آنان مسرور بوده است.

مدّتی در عباس آباد اصفهان سکنی داشته و مبلغ کمی از دولت وظیفه می‌گرفته است، دیری نپائیده که آن را قطع کرده‌اند. حشری با گفتن رباعی ذیل دوباره به برقراری آن توفیق یافته است:

از قطع وظیفه گر کنم شکوه، خطاست　　آن کس که دهد وظیفهٔ خلق، خداست
جان شد گروِ روزی و رازق ضامن　　دارم گرو و ضامن من پا برجاست

بعد ازآن مدتی در مصاحبت میرزا حبیب الله صدر بسر برده و سپس اجازه گرفته و به زادگاهش تبریز بازگشته و در همین جا وفات یافته است. از تاریخ فوت و محّل قبرش اطلاعی حاصل نیست.

حشری فتوحات شاه‌عبّاس را بسلک نظم کشیده است و «روضهٔ ابرار» را در بحر «مخزن الاسرار» حکیم گنجه سروده و در همان تاریخ **روضهٔ اطهار** را نیز تألیف کرده است. هردو کتاب به نظم و نثر در خصوص مقابر و مزارات اولیاء و مشایخ و شعرا و عرفائی است که در تبریز و حوالی آن رخ در نقاب خاک کشیده‌اند. و کلمهٔ روضه (= ۱۰۱۱) تاریخ تألیف آنهاست. از ماده تاریخ (عمارت شاه = ۱۰۱۷) که در تعمیر بقعهٔ **عون علی** ساخته، معلوم می‌شود که وی بعد از تألیف تذکرهٔ خود، مطالبی برآن افزوده است.

منابع حشری: با وجود اینکه مولف در دیباچهٔ کتاب. روضات الجنان را مفقودالا ثر معرفی و ادعا کرده است که در تالیف روضهٔ اطهار از کتب معتبر و **اقوال مصحّح** سود جسته است. و در مطاوی کتاب هم از مآخذی همانند: بحرالانساب (صص ۹، ۱۲، ۳٤)؛ تاریخ فتح آذربایجان (صص ۹،۱٤، ۱٦، ۱۷، ۲۰)؛ تاریخ ترکمانیه (ص ۵۲)؛ کتاب نقض شیخ عبدالجلیل رازی (ص ۲۸)؛ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی (ص ۱٦٦)؛ روضة الصفا (ص ۲۳)؛ سلسلة الاولیاء (صص ۳۷، ٤٤، ٤۸)؛ مجالس المؤمنین (ص ۳۸) نفحات الانس (ص ۱۱۷) و... یاد کرده و در مواردی هم به جای ذکر نام مأخذ، عباراتی نظیر: در تاریخ مسطور است (صص ۲۱، ۲۸، ۳۳)؛ در اخبار آمده (ص ۱۹)؛ در بعض نسخه مرقوم است (ص ۱۰۷)؛ در نسخه‌ای به‌نظر رسیده (ص ۱۰۲) بکار برده است[۱]، ولی مقایسه و مطابقهٔ مطالب آن با مندرجات روضات الجنان، مؤیّد این نظر است که بیشتر مطالب روضهٔ اطهار ملخّصی است از

۱ — شماره‌های مذکور، شمارهٔ دستنویس صفحات نسخهٔ چاپی روضهٔ اطهار است.

روضات الجنان با مطالبی اضافی و محذوفات و در موارد معدودی آلوده به تعصبات مذهبی رایج در این دوره واثرات ناشی از آن. برای مزید اطلاع چند جدول زیر مطالعه و مقایسه شود

جدول ۱

روضات الجنان، روضهٔ اول	روضهٔ اطهار، باب سوم نسخهٔ چاپی
صاحب قوت القلوب در کتاب مذکور آورده است که نوبه‌ای قحط عظیمی در میان بنی اسرائیل اشتداد یافت... حضرت موسی را علی نبیّنا و علیه الصلوة والسلام امر شد که به استسقا بیرون رود، آن حضرت با هفتاد هزار کس از یاران به طلب باران به صحرا رفتند، فتح بابی نشده خطاب با عتاب رب العزّه رسید که یا موسی چگونه مستجاب سازم دعای جمعی را که ظلمت گناه ایشان را فرو گرفته است. ص ۲۷	در اخبار آمده که یکبار قحطی عظیمی در میان بنی اسرائیل اشتهار یافت. حضرت موسی را امر شد که به استسقاء بیرون رود و آن حضرت با هفتاد هزار کس به طلب باران به صحرا رفتند فتح باب نشد خطاب با عتاب رب الارباب رسید که یا موسی چگونه مستجاب شود دعای جمعی که ظلمت گناه دلهای ایشان را سیاه نموده. چ، ص ۱۹

جدول ۲

روضات الجنان، روضهٔ ششم	روضهٔ اطهار، باب هشتم
بخط شریف حضرت عارف بحق خواجه عبدالرحیم خلوتی قدس سره دیده شد که حضرت شیخ اسماعیل سیزی قدس سره فرمود که در مکه شیخی داشتم نام وی شیخ جمال الدین شیرازی. پنج شش سال	بخط شریف خواجه عبدالرحیم خلوتی دیده‌اند که شیخ اسماعیل رحمة الله علیه فرمود که در مکهٔ شریف شیخی داشتم اسم شریفش شیخ جمال الدین شیرازی، مدت پنج سال در مکه در خدمت او بودم و دائم

در مکه در خدمت او بودم. دائم حکایت قطب کردی، من می‌گفتم چه باشد اگر قطب را به من بنمائی؟ تا آنکه روزی شخصی سر و پا برهنه در خلوت ما، درآمد و گفت گرسنه‌ام چه داری بیار. شیخ را بسیار نان بقسماط که حجاج آورده بودند بود، بسیاری از آن بیاورد و قرصهای جوین هم داشتیم با پارهٔ شیر شتر بیاورد، گفت ترید کن. کردیم، آن را بخورد و بیرون رفت، تا آنجا بود اختیار از من رفته بود، چون بیرون رفت گفتم شیخا که این چه کس بود؟ گفت قطب این روزگار این است... ص ۱۰۲	به من حکایت قطب می‌کرد. گفتم چه باشد اگر قطب را به من بنمائی او از من قبول نمود، روزی دیدم شخصی سر و پا برهنه به خلوت ما درآمد گفت چه دارید بیاورید گرسنه‌ام بکسماتی که حاجیان آورده بودند بسیار داشتیم، قدری با شیر شتر آوردیم، قدری بخورد و برفت شیخ فرمود که قطب زمان بود. چ، ص ۱۵۳

جدول ۳

روضات الجنان، روضهٔ ششم	روضهٔ اطهار، باب هشتم
مرقد و مزار آن محبوسان چاه جاه را در بند آزادی، حضرت بابا احمدبن حسین بن بابا نعمت شادبادی قدس الله تعالی اسرارهم در قریهٔ شادباد است از قرای مهرانرود که ناحیه ایست از نواحی تبریز. در آن قریه مزاری است در کمال روح و صفا، حضرت بابا مع پدر و جدّ در آن مزار مدفونند وی به نظر شریف حضرت خواجه محمد خوشنام مشرف گشته، فامّا تربیت از جد خود بابا نعمت رحمه الله یافته... ص ٤.	مرقد فیض آثار لازم الانوار سید الاولیاء والمحققّین حضرت بابا احمدبن بابا حسین بن بابا نعمت شادبادی قدس الله ارواحهم در قریهٔ شادباد کالشمس المنیر معین است. حضرت بابا مع پدر بزرگوار و جد عالیمقدارش در همان مزار آسوده اند ایشان به نظر شریف خواجه محمد خوشنام مشرف شده و تربیت از جدّ بزرگوار خود بابا نعمت یافته است. چ، ص ۱٦۵

*

ناگفته نماند که از مآخذ یاد شده به استثنای «بحرالانساب» و «تاریخ فتح آذربایجان» و کتاب «النقض بعض مثالب النواصب». بقیه جزو منابعی است که حافظ حسین در تألیف روضات الجنان مورد استفاده قرار داده است. از «تاریخ ترکمانیه» منقول در روضهٔ اطهار (ص ۵۲ چاپی)، حافظ حسین به عنوان «دیار بکریهٔ ابوبکر طهرانی» یاد کرده است (ص ٤٧١ ج ۱) که نام واقعی کتابی است در تاریخ ترکمانان آق‌قوینلو.

اما دربارهٔ «بحرالانساب» که ملاحشری در ترجمهٔ عون علی و زیدعلی و مزارات پنج امامزاده (که اسامی شریفشان محقق و معلوم نشده) مطالبی از آن نقل کرده، و طباطبائی در «تاریخ اولاد الاطهار» مؤلّف آن را سیدمرتضی رازی معرفی نموده است و ثقة الاسلام شهید در «تاریخ امکنهٔ شریفه» آن را کتابی مجهول و مولفش را غیرمعلوم دانسته است. اطلاع چندان درستی در دست نیست.

درمآخذ زیر از بحرالانسابهای چندی یاد شده است: در روضات الجنان از «بحرالانساب» امام فخررازی استفاده و خلاصهٔ ترجمهٔ موسی بن جعفر الجُمّال از آن نقل شده است (۱/٤٤٩؛۲/ ۱۱۲) و...

در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» از «بحرالانساب» ابن عتبة بن علی بن حسن، مطالبی دربارهٔ فرزندان امام موسی کاظم (ع) مسطور است.

مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر (ص ۲٤۳) از بحرالانساب سید محمد مکی؛ و مشار درفهرست کتابهای چاپی از بحرالانساب حبیب‌پور مظاهر نام برده که احوالات چهارده معصوم در آن مندرج است و غیرَ هم.

در روضات الجنان (۱/۲۵) درضمن ترجمهٔ امیرمضربن عجیل آمده است: شجاعت و دلیری و مردانگی وی در «آذربایجان‌نامه» که کتاب نظمی است مسطوراست. اظهار نظر دربارهٔ اینکه آیا این همان مأخذی است که حشری از آن بعنوان «تاریخ فتح آذربایجان» یاد کرده است یا نه؟ برای نگارنده فعلاً مقدور نشد.

تأثیر روضهٔ اطهار در آثار متأخران و داوریهائی دربارهٔ آن

بطوریکه مذکور افتاد این تذکره چون در حدود هشتاد سال قبل از طبع روضات الجنان به چاپ رسیده لذا بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است.[1] بعضی آن را ستوده اند و پاره‌ای به سلیقهٔ شخصی و یا با ذکر دلایل متقن مورد انتقاد قرار داده اند که ذیلاً به اهمّ آنها اشاره می‌شود:

۱ ــ محمدرضا طباطبائی مؤلف «تاریخ اولاد الاطهار» که در سال ۱۳۰۰ هجری قمری از تالیف آن فارغ شده و بسال ۱۳۰٤ ق به چاپ سنگی آن توفیق یافته بقدری تحت تأثیر همین تذکرهٔ ملاحشری قرار گرفته است که میتوان گفت کتابش دگرگونه ایست از روضهٔ اطهار، باغث و سمین[2].

۲ ــ نادر میرزا در تألیف «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز» که بین سالهای ۱۳۰۲ ــ ۱۳۲۲ هجری قمری انجام یافته. در صفت مسجد استاد شاگرد، مسجد دال ذال، بقعهٔ عون‌علی، سید حمزه، امام‌زاده موسی بن جعفر، اوچ علمدار و گنبد امیر مولا مطالبی از روضهٔ اطهار نقل کرده است.

جائیکه از بقعهٔ عون‌علی یاد کرده، می‌نویسد: «حشری به تذکرهٔ خود سخن ها از این بقعه رانده و شکل قبر که اندرون بقعه است آورده گوید: اینجا مدفن عون و زید، فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است». بعد اضافه می‌کند: «هرکس را به علم انساب،ادنی بصیرت است داند که این گفته، بافته و جعل حشری است»[3] ص ۱۰٤.

باز دربارهٔ سیدحمزه می‌نویسد: «صاحب تاریخ حشری شرحی بزرگ از حسب و نسب آن نبشته»... «ندانم از کجا این گفتارها را فراهم آورده است[4]» ص ٦۱.

۳ ــ شادروان آقامیرزاعلی آقا ثقة الاسلام شهید در «تاریخ امکنهٔ شریفه و رجال

---

۱ ــ روضات الجنان بسال ۱۳٤٤ ــ ۱۳٤۹ شمسی مطابق ۱۳۸٤ ــ ۱۳۸۹ هجری قمری بچاپ رسیده است.

۲ ــ فهرست مندرجات «تاریخ اولادالاطهار» در تعلیقات آخر این کتاب نقل شده است.

۳ ــ مدّعی درویشان سلسلهٔ رفیعهٔ نعمت الله است که اینجا مزار فرزندان مولای متقیان است (روضات الجنان ۱٦۵/۱). نه جعل حشری.

٤ ــ صاحب روضات الجنان نسب وی را که به هفده واسطه به امام موسی الکاظم (ع) می‌رسد، ظاهراً از کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب نقل کرده است (ص ۲۱٤).

برجسته» چاپ تبریز ۱۳۳۲ ش. قول ملاحشری را در توصیف بقعهٔ سیدحمزه عیناً نقل و در مورد بقعهٔ عون علی و زید علی نوشتهٔ حشری را نزدیک به خرافات و کتاب بحرالانساب مذکور در روضهٔ اطهار را مجهول و مؤلفش را غیر معلوم دانسته و نوشته است: «برمتتبع ماهر پوشیده نخواهد بود که نسبت عون وزید مدفون در قلّهٔ کوه سرخاب به حضرت ولایتمآب علیه السلام امری است از حلیهٔ صدق عاری و شاهدی براین مدعا نیست...» ص ۲۰.

۴ ــ در لغتنامهٔ دهخدا ضمن ترجمهٔ ملاحشری مسطور است: «منظومه ای در برابر مخزن الاسرار سروده و روضهٔ ابرار نامیده است که نام آن را در دیباچهٔ کتاب خود یعنی روضهٔ اطهار آورده است. اینکتاب در مزارات تبریز است و در ۱۰۱۱ق تالیف شده و در آن از روضات الجنان استفادت کرده، و لیکن خود منکر این استفادت است. وی درآغازاین کتاب میگوید ظهور قائم در همین عصر شاه‌عباس خواهد بود. اینکتاب بسال ۱۳۰۳ ق بنام «السامی» در هند! چاپ شده است.» ص ۶۷۶.

۵ ــ مرحوم تربیت در تالیف کتاب دانشمندان آذربایجان، روضهٔ اطهار را یکی از مآخذ خود قرار داده و در تراجم بزرگان زیر از آن سود جسته است:

ابواسحق، ص ۲۲؛ شیخ مجدالدین اسماعیل، ص ۳۸؛ بابا احمدشادبادی، ص ۵۸؛ بابا فرج تبریزی، ص ۶۰؛ بابافرج وایقانی، ص ۶۱؛ باله حسن بنیسی، ص ۶۳؛ پیر خموش مرندی، ص ۷۷؛ پیر شیخ علی، ص ۷۷؛ خواجه یوسف حیران، ص ۱۲۶؛ مولانا میر محمد خطیب، ص ۱۴۰؛ مولانا خلوتی، ص ۱۴۱؛ خواجه خوشنام، ص ۱۴۲؛ شاه حسین ولی، ص ۱۸۸؛ شاه خاتون، ص ۱۸۸؛ شمس الدین محمد شیرین قلم، ص ۲۰۷؛ شهاب الدین محمود اهری، ص ۲۰۹؛ شارحین گلشن راز، صص ۳۳۶، ۳۳۷؛ نجم الدین محمد اسکوئی، ص ۳۷۳.

۶ ــ صاحب ریحانة الادب نیز روضهٔ اطهار را از جملهٔ منابع خود معرفی کرده است.

۷ ــ میرزا عبدالله افندی تبریزی مولف ریاض العلماء در مورد قبور شیخ سلار و قطب الدین راوندی قول ملاحشری را شاهد آورده، می‌نویسد: «... و لیعلم ان المولی حشری التبریزی الصوفی، الشاعر المقارب عصره لهذه الاعصار قد قال فی کتاب تذکرة الاولیاء الذّی عقده لذکر اسامی الاولیاء والعلماء والصلحاء والاکابر والمشاهیر مدفونین فی تبریز و نواحیه و بیان المقابر والمشاهد فیها ان سلار بن عبدالعزیز الدیلمی مدفون فی قریة

خسرو شاه من قری تبریز. و اقول: قدوردت علیها ایضاً و سمعت من بعض اکابرها بل عن جمیع اهلها ان قبره قدس سره بها و کان قبره هناک معروفاً و قد زرته بها...».

باز می‌نویسد: «... ان المولی حشری الشاعرالمشهور نقل فی کتاب تذکرة الاولیاء فی احوال العلماء ان قبرالقطب الراوندی فی قریة خسروشاه من توابع تبریز. اقول: وانا ایضاً رأیت قبراً بتلک القریة یعرف عند اهلها بانه القطب الراوندی و کانوایزورونه فیه و قد زرته أنا ایضاً فیه، ولایبعد أن یکون أحدهما قبرالشیخ قطب الراوندی والثانی قبرالسیّد فضل الله الراوندی أو أحدهما قبر أحد اولادالمذکورین... و فیها قبر سلاربن عبدالعزیز الدیلمی علی ما سیجیء فی ترجمته، والله یعلم، فلاحظ[1]».

۸ ــ مولف فرهنگ انندراج در موضعی که از ولیانکوه بحث کرده نوشته است: گویند که از کثرت توقف اولیاء و فقرا به ولیان کوه معروف شده و در رسالهٔ حشری نام و مقام بزرگان آن ولا مسطور است والله اعلم بالصواب.

۹ ــ آقای محمد عباسی در ترجمهٔ سیاحتنامهٔ شاردن نوشته است: ملاحشری راجع به مزارات تبریز کتاب بسیار نفیس و گرانبهائی نگاشته است ص ٤۲۰.

۱۰ ــ دکتر محمدجواد مشکور در کتابهای: نظری به تاریخ آذربایجان، چاپ تهران ۱۳٤۹ش؛ تبریز تا پایان قرن نهم، چاپ تهران ۱۳۵۲ ش. از روضهٔ اطهار استفاده کرده است.

۱۱ ــ مرحوم عبدالعلی کارنگ در تالیف «آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستان تبریز، ۱۳۵۱ ش؛

۱۲ ــ نگارنده در مقدمه بر دیوان کمال الدین مسعود خجندی چاپ تبریز، ۱۳۳۷ ش؛ تذکرهٔ سخنوران آذربایجان از روضهٔ اظهار سود جسته و در شمارهٔ دوم سال ۱۸ (تابستان ۱۳٤۵) نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز به نقد آن پرداخته است.

۱۳ ــ مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر، ص ۸۱۷؛

۱٤ ــ آقای گلچین معانی در تذکرهٔ میخانه، ص ۵۳٦ از آن یاد کرده اند.

---

۱ ــ در «آ»، «چ» شرح حال این دو نیامده است. برای اطلاع بیشتر از تراجم حال و سایر مشخصاتشان رجوع شود به روضات الجنان ۵٤۳/۱ ــ ۵٤٤؛ آثار باستانی آذربایجان ۵۷٦/۱ ــ ۵۸۰.

۱۵ ــ شادروان میرزا جعفر سلطان القرائی مصحح فقید و دانشمند روضات الجنان در مقدمه براین کتاب، روضهٔ اطهار را تذکره ای مضلّ و فاسد و محرف و غیرقابل اعتماد دانسته و افزوده است:

«روضات الجنان را شخص مجهولی که ظاهراً معاصر شاه‌عباس اول یا پدرش سلطان محمد از ملوک صفویّه بوده تلخیص کرده است. نسخهٔ عکسی این خلاصه درضمن مجموعه‌ای که به اهتمام [شادروان] آقای مجتبی‌مینوی از نسخ مخطوطهٔ ترکیه تهیه شده است در کتابخانهٔ ملی طهران موجود و بنام مزارات اولیای تبریز معرفی می‌شود، این خلاصه از نوع نسخهٔ کتابخانهٔ اسعد افندی صورت یافته، زیرا در موارد اختلاف متفق و حاوی شش روضه از کتاب است. مُلَخِّص، نظم و ترتیب اصل کتاب را بهم زده، روضهٔ پنجم و ششم را در اول و روضهٔ چهارم را در آخر و مزارات روضهٔ اول و دوم و سوم را یکجا در وسط قرار داده است، خطبه و دیباچه ندارد... این نسخه پس از تصحیح قسمتی از کتاب به وسیلهٔ آقای دکتر مهدی بیانی در اختیار مصحح قرار یافت و مقصود از رمز «خ» در حواشی کتاب، همین خلاصه است». باز نوشته است: «روضهٔ اطهار که به تذکرهٔ حشری معروف است نیز از روی این کتاب ساخته شده و خلاصهٔ مزخرف و محرف و فاسدی است از قسمت مزارات آن با بعضی مطالب دیگر از غث و سمین».

امّا دانشمند فقید با وجود نادیده گرفتن امتیازات روضهٔ اطهار و چنین اظهارنظر قاطع؛ در حواشی و تعلیقات خود، به روضهٔ اطهار استناد کرده (رجوع شود به صفحات ۶۰، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۱ جلد اول روضات الجنان) و بدین طریق راه تحقیق و تصحیح را کاملاً نبسته است.

۱۶ ــ سیدضیاء الدین سجّادی هم در تألیف کتاب «کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعراء» چاپ تهران ۱۳۵۵ ش. روضهٔ اطهار را یکی از منابع خود قرار داده است.

۱۷ ــ در مطاوی دایرة المعارف تشیع که جلد اول و دوم آن تاکنون انتشار یافته، نیز مطالبی از روضهٔ اطهار نقل و بدان استناد شده است و...

امتیازات روضهٔ اطهارــ ملاحشری تنها به تلخیص روضات الجنان اکتفا نکرده است بلکه با افزودن نام بیش از یکصد نفر به روضهٔ اطهار، به تذکرهٔ خود اهمیت خاصی بخشیده

است. از این تعداد پاره‌ای مانند میرحسن مفتول بند میباشد که در فاصلهٔ دو تألیف: (۹۷۵ـــ ۱۰۱۱) رخ در نقاب خاک کشیده و بعضی آنهائی هستند که مورد توجه صاحب روضات الجنان قرار نگرفته، و ظاهراً ملاحشری در ضبط آنان از سنگ قبرها و یا اقوال مُصَّحح سود جسته است.

روضه اطهار (که از نقایصِ کم تتّبعی، عوارض ناشی از تعصّبات مذهبی و... مبرّی نیست و از آن در حواشی اینکتاب به تفصیل بحث شده است) علاوه بر امتیاز کمّی مذکور در پارهٔ موارد از امتیازات کیفی نیز برخوردار است که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود:

دربارهٔ تاریخ فوت اسامة بن شریک الثعلبی در روضات الجنان مسطور است که «تاریخ شهادتش را بر صورت قبرش چنین نگاشته اند که اثنی عشر سنة و خمس و عشرین یوماً من الهجرة» و مصحح فقید در حاشیهٔ ص ٢٤ نوشته است که این تاریخ غلط و فاسد است از سیاق کلام بنظر می‌رسد که صورت صحیح تاریخ به این نهج بوده (سنة خمس و عشرین و اثنی عشر یوماً من الهجرة).

ملاحشری نوشته است که وی «دوازده سال و بیست و پنج روز **بعد از رسول خدا** به سعادت شهادت مشرف گشت» که با در نظر گرفتن تاریخ رحلت حضرت رسول اکرم یعنی یازدهم هجری، تاریخ شهادت اسامه در حدود سال ۲۳ هجری می‌شود. به عبارت دیگر حشری و محتملاً درویش حسین در تاریخ مذکور. رحلت را به‌جای هجرت و بالعکس بکار برده اند. حشری در مورد شهادت مولای پرهیزکاران جهان نیز که در سال چهلم هجری اتفاق افتاده می‌نویسد که سی سال بعد از حضرت رسالت (ص) به شهادت رسید.

حافظ حسین تاریخ مرگ میرمست را قبل از ۹۲۰ قید کرده است (٤٦٧/١)، امّا ملّا حشری به ۹۱۸ تصریح کرده است (ص ٣٤) باز هم حافظ حسین در مورد بابا مزید نوشته است که «تاریخ فوت‌شان بنظر درنیامد» (ص ٦٠) حشری می‌نویسد: وفات بابامزید در شهور سنهٔ عشرین وستمائه (٦٢٠) واقع شده است (ص ١١٠).

در روضات الجنان تاریخ فوت سید حمزه قید نشده است (ص ٢١٣) حشری می‌گوید که وفات او در سنهٔ سبع عشر و سبعمائه واقع شده است.

حشری دربارهٔ اخی سعدالدین می‌نویسد که بر لوح مزارش چنین مرقوم است: «هذا مرقد شیخ العارف الکامل، مرشدالطریقة والحقیقة سعدالدین محمودبن ابی القاسم تبریزی فی

اول رجب سنهٔ سبعین و خمسمائه (ص ۷۱) حافظ حسین این عبارات را که متضمن تاریخ فوت او نیز میباشد نیاورده است.

حافظ حسین ضمن ترجمهٔ پیر اسکندر نوشته است که «وفاتش در شهور سنهٔ ثلاث و سبعمائه واقع شده است، در ایام سلطنت سلطان احمد جلایر» (ر، ۷۵/۲) در روضهٔ اطهار تاریخ فوت ثلاث وتسعین و سبعمائه ضبط شده است (ص ۱۶۲) که با توجه به ایام سلطنت سلطان احمد مذکور (۷۸۴ ـــ ۸۱۳ق) ضبط روضات الجنان نادرست و روضهٔ اطهار مقرون به صحت می‌نماید.

در روضات الجنان مدفن باباحامد به شکل (هربرآباد) بدون نقطه ضبط و مصحح در ثبت وجه صحیح آن دچار تردید شده است (ص ٤٤) حشری میگوید باباحامد در قریهٔ هزبرآباد مدفون است...(ص ١٤٢) هم اکنون این قریه را عامه هزبران تلفظ می‌کنند.

***

تصحیح این تذکره مبتنی بر نسخهٔ خطی شماره ۱۰۵۷٤ آستان قدس رضوی که به علامت (آ) مشخص شده و نسخهٔ چاپی: (چ) و روضات الجنان است. تاریخ استنساخ و تحریر(آ) سال ۱۲۹۱ هجری قمری است به خط نسْخ حسن الحسینی الموسوی الرضوی الطباطبائی. و نسخهٔ (چ) همانطوریکه مذکور افتاد بسال ۱۳۰۳ در تبریز به چاپ سنگی رسیده است و بنابه نوشتهٔ مصحح فقید روضات الجنان، آقای احمد خوشنویس همین نسخهٔ چاپی خود را با نسخهٔ آقای سالکی در تبریز مقابله کرده و مطالب بسیار از نسخهٔ مخطوطهٔ آقای سالکی که آن نیز از نوع نسخهٔ آقای جهانشاهی است با خط زیبا به نسخهٔ خود در حواشی و در بعضی اوراق فرعی افزوده است. (مقدمهٔ مصحح، ص ۳۹). به تاریخ تحریر و استنساخ نسخ سالکی و جهانشاهی اشاره نشده است.

نسخ (آ)، (چ) با هم اختلافات کلی ذیل را دارد:

(آ) دارای تراجمی است که (چ) فاقد آنهاست از آن جمله هستند تراجم مختصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و ائمهٔ اطهار علیهم السلام (باب اول).

پیر ترخان، پیرمحمد حلوینی (از باب چهارم).

تاج الدین علی منشاری، فخرالدین احمد اره گر، مولانا افضل الدین محمدبن اسعدبن الفقیه محمود تبریزی، مولانا حافظ حسن کمانکش، مولانا بهاء الدین محمد خاکی،

تاریخ تیمور تیمور که در شیراز در اطراف مرقوم شد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس محمدت اساس و ستایش بی‌حد و قیاس صانعی را سزاست که انسان
عظیم الشأن را که اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران است بحکمت ازلی و قدرت
لم یزلی از شبستان نابود ببارگاه وجود آورد معبودی که عامهٔ عباد را بتسبیح
هزاردانه تکلیف در گردن انداخته بدار العباد کون و فساد فرستاد
هنگام بنده نوازی مشت خاک را از افلاک گذرانید و در مقام بنی آدم
پیکر زیبا منظر انسان را شربت ممات چشانید و بعد از آن ارواح کافه
اهل ایمان را حلهٔ ان الله غفور رحیم پوشانید و قامت قابلیت مقربان بارگاه
قرب را بشرف خلعت یحبهم و یحبونه مشرف گردانید فدرتش از مثل نماند
چون دو جهان خلق کند صد هزار جل جلاله و عظم شانه و درود نامعدود
بر روح مطهر اشرف انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سرور اولیا
و هادی طریق هدا و محرم حرم کبریا اکمل کملا و اعرف عرفا وصی نفس خاتم
الانبیا و آدم فرقهٔ اولیا و مقربان حضرت پیشوا امیر المؤمنین علی المرتضی

علیه

صفحهٔ اول از نسخهٔ آستانهٔ قدس رضوی

در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه وفات اوحد الدین الکرمانی در شهر شعبان المعظم سنه

خمس و ثلاثین و ستمائه واقع شده وفات احمد غزالی در قزوین سنه سبع و عشر و

سبع مائه بود ایام حیاتش هفتاد و سه سال وفات سری سقطی در بغداد در سنه

خمسین و مائتین واقع شده وفات معروف کرخی در سنه اثنی و مائتین در بغداد واقع

شد اگرچه مدفن شمس تبریزی بنسبت تبریز چون نسبت تبریزی کرده‌اند فردی برآن اکثر مردم مخفی مانده بنا

بر آن اختتام این بذکر شمس الدین تبریزی شد مسطور نماند که در شهر و

نواحی بسیار از صلحا و اولیا و مشایخ سلوک و کمال و عرفان و

فضلا مدفون اند که قبور اکثر ایشان در زمان روسیه خراب

کرده اند و در زمان اسمعیل اتا مشهور نیز که

شان در بند که نام قوم است والله اعلم

اقل العباد حسن ملا و الکریم حاجی ما

بحق الامور و بمن الکاتب عون

الملک الوهاب سنه ۱۲۹

حسن الحسینی الموسوی الرضوی الطباطبائی

صفحهٔ آخر از نسخهٔ آستانهٔ قدس رضوی

بابا اسماعیل، بابا احمد قمچی باف (از باب پنجم).

پیرشیخی، پیر صدر قلندر (از باب ششم).

بابا ابی شبستری (از باب هشتم).

در نسخه (آ) تراجم باب هشتم بطور خلاصه ذکر شده ولی از لحاظ کمیت و تعداد مزارات چندان فرقی بین آن‌ها نیست.

طرز انشاء و املای بسیاری از عبارات و اعلام در (آ) درستتر از (چ) است.

مراتب مذکور ناقضِ داوری دانشمند فقید آقای جعفر سلطان القرائی است که در مقدمه بر روضات الجنان (ص ۳۹) نوشته: «پیداست که خود صاحب تذکره دوباره تصرفاتی از اسقاط و الحاق در نوشتهٔ خود کرده است و در نسخهٔ چاپی عباراتی ... حذف شده است».

نسخهٔ آستانهٔ قدس رضوی چنین خاتمه یافته است:

«تمت الکتاب بعون الملک الوهاب سنهٔ ۱۲۹۱ فی نهم شهر ربیع الاول. اقل العباد حرماً و اکثرهم حرما حسن الحسینی الموسوی الرضوی الطباطبائی.

و خاتمهٔ نسخهٔ چاپی چنین است:

در زمان شهریار بی همال و بی قرین — ناصرالدین شاه غازی، حامی شرع مبین

آن که دارد سعی ها درنظم ملک و حفظ دین — خسرو اسلام، کردارش چنین باید چنین

شکرلله صفحهٔ تبریز شد کان گهر — چرخ گفتا بر ولیعهد شهنشه آفرین...

در عهد وزارت و پیشکاری جناب مستطاب اجلّ و اکرم افخم بندگان حسنعلی خان امیرنظام که بازار فضل و هنر را رواج و رونق نیکو رسیده و عامّهٔ مردم به مراحم و اشفاق ملوکانه مشعوف و امیدوار گردیده هر کمالی را جمالی و هر جلالی را کمالی، هر مشرق را انواری و هر گلشن را بهاری حاصل است، این کتاب مستطاب که تذکرهٔ ارواح مکرمه و اولوالالباب است به همت و مردانگی سرکار جلالتمدار وسیع الصّدر کریم الطبع معتمد الخاقان عباسقلی خان امین الوزاره دام مجده العالی که فطرت پاک و سلیمش همواره مفطور به خیرات و اقدام به اعمال باقیات و صالحات و مجبول به مودت اولیای کرام و ارادت اقطاب و اوتاد اسلام است از نسخهٔ شریفه به حلیهٔ طبع رسید که در صفحهٔ روزگار چون نام نیک ایشان یادگار گردد. حَشَره الله مع اولیائه المکرمین والائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

بماند سالها این نظم و ترتیب — ز ما هر ذرّه خاک افتاده جائی

در کارخانهٔ استاد الکلّ مشهدی اسد آقا خلف مرحوم آقارضا طاب ثراه فی سنة ۱۳۰۳ق.

طرز تصحیح: نسخهٔ (آ) را متن قرار دادم و در تراجم ملخّص از روضات الجنان با مراجعه به اصل وجه صحیح را در متن و نادرست را لزوماً در حاشیه آوردم و در پایان هر ترجمه شمارهٔ صفحات روضات الجنان را در بین دو قوس با علامت اختصاری (ر) ضبط کردم و در تصحیح شرح مزاراتی که حشری خود به روضهٔ اطهار افزوده و در روضات الجنان نیامده فقط از (چ) سود جستم.

عبارات و مطالبی که بمنظور توضیح؛ و یا رفع تشویش از روضات الجنان افزوده شده است، بین دو قلاب [ ]و آنچه از (چ) نقل شده، بین دو قوس ( ) آوردم و هرجا نسخهٔ (چ) را صحیح‌تر دیدم آن را متن قرار دادم و عبارات (آ) را به حاشیه بردم، بطوریکه متن حاضر تقریباً جامع هردو نسخهٔ (آ)، (چ) است.

حشری پاره‌ای از مزارات بابهای ٤ ـــ ٨ را از قلم انداخته است که در پایان و ذیل هر باب ملخّص اینگونه مزارات بعنوان تکمله از روضات الجنان نقل و جبران مافات شده است.

ملاحشری (همانند درویش حسین، و هردو به اقتفای پیرِ طریقتی که هفت شهر عشق را پیموده است) به حکم خلوص نیت، اولیاء و بزرگان را به خرق عادت می‌ستاید. و در این رابطه حکایت‌های عجیبی نقل می‌کند از جمله: مردمی که به خدمت شاه‌حسین ولی میرسند از بلای طاعون در امان می‌مانند؛ ماهیان به دستور اخی سعدالدین عقد جواهر مفقود را از دریا جُسته به صاحبش تسلیم می‌نمایند؛ جماعتی از اولیاء الله به نظر خواجه عبدالرحیم، عیان می‌گردند و در حال غایب می‌شوند؛ شیخ اسماعیل سیزی شبی در خدمت قطب زمان به سماع می‌پردازد و توده‌های ریگ در رقص و آواز با ایشان همراهی می‌کنند؛ شاه حسین ولی، خواجه رشیدالدین فضل الله و... به خدمت حضرت خضر علیه السلام مشرف می‌شوند؛ بُرخ اسود و مورِ ناتوان در خشکسالی از خداوند متعال طلب باران می‌کنند و دعایشان مستجاب می‌شود و غیره...

با مطالعهٔ فهرست مندرجات و ابواب هشتگانهٔ روضهٔ اطهار و مقایسهٔ آن با روضات الجنان که آن هم دارای هشت روضه است بدین نتیجه می‌رسیم که ملاحشری روضهٔ هفتم روضات الجنان را (که در ذکر احوال امیر بدرالدین احمد لاله سرسلسلهٔ خاندان سادات لاله که سنی مذهب و مبغوض سلاطین صفویه بوده) و همچنین قسمت اعظم روضهٔ هشتم همان کتاب را (که در ذکر سلسلهٔ عبداللهیهٔ علویهٔ علادولویهٔ کبرویه که امیر بدرالدین احمدلاله منسوب به این سلسله می‌باشد) حذف و به جای آن دو روضه:

باب اول ــ در ذکر مدفن شریف ائمهٔ معصومین علیهم السلام.

باب دوم ــ در ذکر چهارده امامزادهٔ معصوم علیهم السلام را در روضهٔ اطهار قرار داده است، در بقیهٔ موارد:

باب سوم ــ در ذکر اصحاب کبار که در این دیار... مدفونند (ص ۹ ــ ۲۷) مطابق است با روضهٔ اول روضات الجنان (ص ۱۵ ــ ٤٦).

باب چهارم ــ در ذکر اولیاء و اهل الله که در نفس شهر آسوده اند (ص ۲۷ ــ ۸۹) مطابق است با روضهٔ پنجم روضات الجنان (ص ۳٤۹ ــ ۵۳۸).

باب پنجم ــ در ذکر اولیای کبار که در سرخاب آسوده اند (ص ۸۹ ــ ۱۲۰) مطابق است با روضهٔ دوم روضات الجنان (ص ٤۷ ــ ۲۷۳).

باب ششم ــ در ذکر اکابر بی‌عدیل که در گجیل آسوده اند (ص ۱۲۰ ــ ۱۲۷) مطابق است با روضهٔ چهارم روضات الجنان (ص ۳۷۵ ــ ٤٤۸).

باب هفتم ــ در ذکر اولیاء و... که درچرنداب آسوده اند (ص ۱۲۷ ــ ۱۳۹) مطابق است با روضهٔ سوم روضات الجنان (ص ۲۷٤ ــ ۳۷٤).

باب هشتم ــ در ذکر اولیاء و... که در نواحی شهر آسوده اند (ص ۱۳۹ ــ ۱۷۰) مطابق است با روضهٔ ششم روضات الجنان (ج ۲ ص ۱ ــ ۱۰۸).

ملاحشری تصرفاتی هم در باب پاره‌ای از بزرگان و اولیاء بعمل آورده است بدین شرح:

عون علی را که در روضات الجنان جزو مدفونین سرخاب قید شده و اصولاً می‌بایست که در باب پنجم ذکر شود در باب سوم، و جزو اولاد ائمهٔ اطهار علیهم السلام آورده است.

شرف الدین طارمی، نجم الدین طارمی، پیر غیب، سید حمزه، نصرالله طبیب، دده

علی، بی بی جه خلوتی، پیر بهاء الدین (از جملهٔ مدفونین سرخاب را) در ضمن باب چهارم و در زمرهٔ اولیاء الله آورده است. نظیر این تصرفات را در سایر روضات نیز معمول داشته، برای مثال ابواسحق ابراهیم جوینانی، پیر محمد گرده بازو را که در چرنداب مدفونند، در باب چهارم روضهٔ اطهار قید کرده است. ترتیب مزارات هم با آنچه در روضات الجنان منقول است هم آهنگ نیست.

دربارهٔ باب اول: مدفن شریف ائمهٔ اطهار (ع) و رسول اکرم (ص) از ذکر نکته ای ناگزیر است و آن این که صاحب روضات الجنان بدون رعایت ترتیب و تقدم تاریخی، رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و ائمه اطهار (ع)؛ از ثامن الائمه شروع و به امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسانیده (جلد دوم ص ۳۷۲ــ ۳۸۹) و بعد از امام هفتم آغاز کرده و به ترتیب معکوس نوشته تا رسیده است به مولای متقیان و خاتم الانبیاء (ص) و برای نگارنده این ترتیب، مسبوق به سابقه ای نبوده است. (جلد دوم ص ۳۸۹ــ ٤٤٨)

در مواضع مختلف روضهٔ اطهار اشعاری بر وزن مخزن الاسرار آمده است و چون «روضهٔ ابرار» که فعلاً نسخه اش ناپیداست در همان بحر سروده شده محتمل است که این ابیات که تعداد آنها با چند بیت مکرر و ۸ بیتی که در (آ) در نعت و ستایش رسول اکرم (ص) و علی (ع) آمده به ۵۵ بیت بالغ شده قسمتهائی از روضهٔ ابرار باشد بشرح زیر:

آن مدنی مولد مکّی وطن — شاه رسل احمد اعجاز فن
دُرّ یتیم صدف کن فکان — واسطهٔ عقد زمین و زمان
پیشرو قافلهٔ انبیاء — صدرنشین حرم کبریاء
فاتحهٔ مصحف کون و مکان — کون و مکان را خلف دودمان

*

(آ، ۹)

محترم بارگه کبریا — تا جور تختگه انّما
شاه ولایت، سر مردانِ دین — قافله سالار طریق یقین
درّ ثمین صدف هل اتی — سرو چمان چمن لافتی
وارث و داماد و وصیّ نبی — هادی دین، سرور مردان علی

(آ، ۱۱)

قـدرتش ار مـیـل نـمـایـد بـکـار	چون دو جهان خلق کند صد هزار

(نسخهٔ چاپی، ص ۱)

*

من خـجـلـم از عـمل خـویشـتـن	خـجلـت مـن بیـن و مشـو طعنه‌زن

دارم از این کـرده خـجـالـت بسی	طعـنـه روا نیست بچون من کسی

می‌روم این راه به صد افت و خیز	نیسـت به افـتـاده کسی را ستـیز

مـن کـیـم و زادهٔ طـبـع فضـول	تـا کـه شـوم مـورد ردّ و قـبـول

(نسخهٔ چاپی، ص ٤)

*

عقـل در این روضه به هرسو شتافت	وز پی تـاریخ همین روضه یافت

شکـر که دریـکسـنـه در روزگـار	مـانـد دو فـرزنـد ز مـن یـادگـار

(ص ٥)

*

فیض در آن مرقـد عـنبر شمیم	گشته چـو عیسی به ثریا مقیم

*

(ص ١٦)

گـوشـهٔ زنـدان شـده مـأوای او	سلسلـه بـر گـردن و بـر پـای او

حسـن رخش در هـمـه آفاق، طـاق	بـدر فـروزنده، ولـی در مـحـاق

(ص ٢٩)

*

همّت پـاکـان چو شود همرهت	چرخ نـهـد نـاصیـه بـردرگـهت

جهل برِ اهـل خرد سهل نیـست	هیچ بلائی بتر از جهل نیـست

(ص ٣٠)

*

پاس ادب‌دار کـه بـیـگـاه و گـاه	لطـف ازل پـاس تـو دارد نـگـاه

آنـکـه بـدیـن فـرقـهٔ نـور آب زد	گـر رودش سـر نـبـود بوالـعـجب[1]

(ص ٤٠)

*

بد چو کـنـی نیک تـوقّع مدار	دور هـمـانـت نـهـد انـدر کـنـار

گـرچه دو روزیت امـان مـی‌دهـد	بـاز مـکـافـات هـمـان مـی‌دهـد

(ص ٥٤)

*

---

۱ ـ قافیه غلط است.

آن، به هنر نادرهٔ روزگار وآنکه چنو نامده صورت نگار
(ص ٦٧)

*

کو جم و جمشید و قزل ارسلان؟ خسرو و شیرویه و نوشیروان؟
قیصر و دارا و سکندر کجاست؟ بهمن و کیخسرو و سنجر کجاست؟
چرخ جفاکار ستمگر نهاد خاک وجود همه بر باد داد
(ص ٧٤)

*

ملک سلیمان مطلب، کان هباست ملک همانست سلیمان کجاست؟
(ص ٧٥)

*

در توصیف مولانا عبدالعلیم مجذوب گوید:

رند سراسیمهٔ دیوانه‌ای عارف دُردی کش مستانه‌ای
نقد خرد صرف جنون ساخته دنیی و عقبی همه درباخته
پای زده بر سر نفس و هوی محض جنون گشته ز سر تا به پا
آمده صد بار ز فرزانگیش عقل به دریوزهٔ دیوانگیش
شمع صفت عور ز سر تا به پا یافته از نور حقیقت ضیا
گشته ز دستارْ، سرش بی‌نیاز پا به سوی کفش نکرده دراز
داشتی از پوست به بر پیرهن شیر صفت آن «دگر از خویشتن»
(صص ٧٧، ١٦١)

*

و در ستایش از شیخ حسن بلغاری گفته است:

هست شه امّا بری از ملک و جاه فارغ از اندیشهٔ ملک و سپاه
بحرْ، کمین رشحه‌ای از کلک او کون و مکان شمّه‌ای از ملک او
معرفت‌الله نمک خوان او نور یقین شمع شبستان او
در سرِوی نشأیهٔ قالوا بلی عشق حقیقی شده سر تا به پا
(ص ١٠٠)

*

از اثر صحبت اهل صفا دل شود آئینهٔ گیتی نما
همت پاکان چو شود همرهت چرخ نهد ناصیه بر درگهت[1]

---

١ ـ در صفحهٔ ٣٠ چاپی هم این بیت آمده است.

خـــاک ره مـــردم صـــاحــــبـنظـر | کـحل بصر کـن کـه شـوی بـهره‌ور

(صص ۱۲۶، ۱۳۱)

*

اهل دلـی گـر شودت هـمنشیـن | دل شـودت مطلـع شـمس یـقـیـن

گـر نـبـری از درِ ایـن فـرقـه رخت | خضـر زمـان گـردی و عـیـسـیّ وقت

(ص ۱۲۸)

*

صـحـبـتشـان روح فـزایـد تـو را | زنــگ ز آئـیــنــه زدایــد تـو را

(ص ۱۳۱)

*

در ستایش شیخ صفی نوشته است:

واقـف اسـرار خـفـیّ و جـلـی | مـفـخـر اولاد عـلـیّ و ولـی

شـیـخ صـفـی، مـرشـد ارباب دیـن | نـور رخش، شـمـع طـریـق یقـیـن

مـرقـد او، روضــهٔ دارالســلام | روضــهٔ او، کـام دِه خـاصّ و عـام

(ص ۱۴۰)

*

در معرفی شیخ اسماعیل سیسی گفته:

طـرفـه بـزرگـی ز بـزرگـان دیـن | نـاصیـه‌اش مطـلع شمس یقـیـن

گشتـه مـزاجش ز طـریـق مـجاز | هـمتش از کـون و مکـان بی‌نـیاز

سـر چـو زنـد از دل وی جوش درد | لـرزه فـتـد بـر فـلـک لاجـورد

(ص ۱۵۲)

*

آنـکـه شـد از خـرمن او خوشـه‌چیـن | دل شـودش مـنـبـع عـلـم الـیـقـیـن

(ص ۱۵۷)

*

فـیض در آن مـرقـد جـنـت نشـان | کـرده چـو عـیسـی به ثریا مـکـان

(ص ۱۵۸)

*

هسـت مـرآن شـهـر چـو خـلـد بـریـن | خـلـد بـریـن اسـت بـه روی زمـیـن

(ص ۱۶۰)

*

در خاتمه از آقایان: **شاکری** سر پرست محترم کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی و دکتر **رضا انزابی‌نژاد** که عکس نسخهٔ خطی روضهٔ اطهار متعلق به آن کتابخانه را تهیه و در دسترس قرار دادند، و آقای **سعید جلالی مدیر محترم انتشارات ستوده** (تبریز) که موجبات

چاپ این تذکره را فراهم ساخت سپاسگزارم. امید است که مجاهدتهای چندین ساله ام عذرخواه نقایص آن باشد ان شاء الله تعالی.

بیست و نهم آذرماه ۱۳۶۹ شمسی

مطابق دوم جمادی الثانی ۱٤۱۱ هجری قمری.

تبریز ــ عزیز دولت آبادی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سپاس محمدت اساس، و ستایش بیحدّ و قیاس، صانعی را سزاست که انسان عظیم الشّأن را که اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران است به حکمت ازلی و قدرت لم یزلی از شبستانِ نابود، به بارگاه وجود آورد. معبودی که عامّهٔ عباد را تسبیح هزار دانهٔ تکلیف در گردن انداخته به دارالعباد کون و فساد فرستاد، هنگام بنده‌نوازی مشت خاک را از افلاک گذرانید، و در مقام بی نیازی پیکر زیبا منظر انسانی را شربت ممات چشانید. و بعد از آن ارواح کافهٔ اهل ایمان را حُلّهٔ اِنّ الله غفورٌ رحیمٌ پوشانید و قامت قابلیت مقرّبان بارگاه قرب را به شرف خلعت یحبّهم و یحبّونه مشرّف گردانید.

قدرتش ار میل نماید بکار   چون دو جهان خلق کند صد هزار

جلّ جلاله و عظم شانه، و درود نامعدود بر روح مُطهّر اشرف انبیاء محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سرور اولیاء و هادی طریق هُدا و محرم حرم کبریا، اکمل کملا و اعرف عرفا، وصّی نفس خاتم الانبیاء و آدم فرقهٔ اولیاء، و مقرّبان حق را پیشوا، امیرالمؤمنین علیّ المرتضی، و بر گروه قدسی شکوه حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین؛ که از غایت عنایت، جمهور انام را از تیه ضلالت به شاهراه هدایت دلالت نمودند.

اما بعد بر ضمیر منیر ارباب دانش و بینش مستور نماند که این فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة الراجی الی رحمة الله الباری، حشری التبریزی الانصاری، روزی با جمعی از یاران کتابی چند در میان آورده صحبت می‌داشت، یکی از آن کتب تذکرة الاولیاء بود. بدین تقریب یکی از یاران گفت جهت اولیائی که مدفون شیرازند تذکرهٔ علیٰحده تصنیف نموده اند موسوم به **هزارمزار** و قبل از این **درویش حسین** نام شخصی در مقابل آن

تذکره‌ئی جهت اولیائی که در تبریز مدفونند نوشته آن را «مزارات قبور» نام کرده بود؛ تاریخش از اسمش بیرون می‌آید[1] پیش از اتمام، در فترات، آن نسخه به تاراج رفت و بعد از او هیچکس بدین امر ارتکاب ننمود و این آرزو در دل ما ماند و یکی دیگر از آن یاران به بنده تکلیف تألیف تذکرهٔ اولیائی که در تبریز مدفونند نمود. حضّار همه ترغیب و تاکید نمودند که البتّه تو را در این کار اقدام و اهتمام می‌باید کرد به تخصیص در این زمان که اکثر قبور اصحاب و اهل الله را مخالفین و معاندین منعدم و منهدم ساخته اند، اگر در این مهمّ، با وجود قدرت اهمال نمائی یقین که در یوم القرار از اصحاب کبار و اولیای عالیمقدار مدفون این دیارِ خجسته آثار خجلت‌زده و شرمسار خواهی بود و اگر بدین امر از روی سعی و اهتمام شروع و قیام نمائی البتّه روح مطهّر این جمع اطهار در هردو سرا معاونت و مظاهرت تو می‌نمایند و چنین اثر خیری از تو بر صفحهٔ روزگار به یادگار می‌ماند و سخن دوستان حق شنیدن عبادت است و نوشتن عبادت است و حضرت سرور انبیاء علیه التحیّة والثناء فرموده اند که عند ذکرالصّالحین تنّزل الرّحمة بدین تفسیر بر ذاکر این ذکر کثیر از حال این جمع غفیرمنشاء نزول این رحمت گردید و رحیم کریم بر متعطّش[2] وی یقین که ارمحیط رحمتی چنین وی را تشنه‌لب نگذارد و اگر به مقتضای کرم بی اندازه سیرابش نگرداند اقلاً جرعه ای به جامش فشاند یا قطره‌ای به کامش چشاند.

قطره‌ای ز آب رحمت تو بس است　　　شستن نامهٔ سیاه همه

*

گر نیَم مردان رهرا هیچکس　　　ذکر ایشان می‌کنم، اینم نه بس؟
چون ندارم از شکَر جز نام بهر　　　این بسی بهتر که اندر کام زهر

*

حشری منما بدی گر اهل خردی　　　وز دهر مدار چشم نیکی، چو بدی
یکچند به ذکر خیر نیکان می‌کوش　　　شاید رسدت ز روح ایشان، مددی

---

۱ ــ لفظ غلط «مزارات قبور» که مشعر بر تاریخ غلط ۹۵۷ است بجای نام اصلی کتاب روضات الجنان، مأخوذ از قطعه ایست که دوست درویش حسین: حاجی محمد غفاریا در اتمام آن گفته... وجه صحیح این لفظ «زیارات قبور اولیا» و حاکی از سال ۹۷۵ است (روضات الجنان، مقدمهٔ مصحح ص ۳۹).

۲ ــ چ، تعطش

اگرچه دورباش اندیشهٔ گفتگوی هرزه درایان کافر ماجرا به مقتضای من صنّف فقد استهدف ممانعت می‌نمود، لیکن مبالغهٔ احبّا مبشّر مَن صنّف فقد استطرف گشته تحریض می‌فرمود.

من خجلم از عمل خویشتن | خجلت من بین و مشو طعنه زن
دارم از این کرده خجالت بسی | طعنه روا نیست به چون من کسی
می‌رَوَم این راه به صد اُفت و خیز | نیست به افتاده کسی را ستیز
من کیم و زادهٔ طبع فضول | تا که شوم مورد ردّ و قبول

فی الجمله قبول نمودم که به مصدوقهٔ «لیس للانسان الاّ ما سعی» قدم سعی در بادیهٔ طلب نهاده، مدتی تردّد و تفحّص نموده، از کتب معتبر و اقوال مصَّحح به قدر مقدور جمع کردم و اوقات خجسته ساعات، صرف آراستن عبارات ننموده بعون الله بی تکلّفانه تذکره ای عاری از لباس عاریتِ عبارات،و مجرّد از تکلّف استعارات تالیف نموده **روضهٔ اطهار** نام کردم. تاریخش از روضه (= ۱۰۱۱) مفهوم می‌شود.

عقل در این روضه به هرسو شتافت | از پی تاریخ، همین روضه یافت

و هم در این سال روضهٔ ابرار در بحر مخزن الاسرار قبل از تالیف روضهٔ اطهار، چون دو خلف توأم کامگار به جهت اصرار بر سبیل یادگار از این خاکسار بیمقدار صورت تنظیم پذیرفت.

شکر که در یک سنه در روزگار | ماند دو فرزند ز من یادگار

مخفی نماند که صحابه و تابعین و مشایخ و اولیاء و اهل الله و کملا و صلحا وفضلا واتقیاء و شعرا و ارباب کمال مزید از حصر و زیاده از احصاء در شهر تبریز و قراء آن مدفونند و بعضی از ایشان را که این حقیر فی الجمله اطلاع بر چگونگی حالشان بهم رسانیده در این مختصر بیان خواهد نمود والله اعلم بحقیقة احوالهم.

تبریز که اولیاء در او بسیار است | و این خطّهٔ پاک روضهٔ اطهار است
این فیضکده ز فیض در چشم یقین | تا عرش خدا لبالب از انوار است

بر رأی خورشید ضیای ارباب زکاء مبرهن و هویدا است که بی خلوص عقیدت، محال است که کس را توفیق رفیق گردد و به منزلی از منازل سالکان طریق ائمهٔ دین و هادیان مسالک یقین رسد، مصّدِق این مقال‌معتقد قدوة المجتهدین، هادی السّبیل الی الحق والیقین جمال الملّة والدّین **مُطهّر حلّی** رحمة الله علیه است.[1] غرض از بیان اینمقدمه آنست که کوتاه‌طبعان

۱ــ علامهٔ حلّی بسال ٦٤٨ق در حلّه سیفیّه زاده شده و در سنهٔ ٧٢٦ق درگذشته است.

بی بصیرت و جهّال بهایم سیرت را سدّ بابِ اعتراض گردد. بسبب آنکه یکی از این طبقه، در مجلسی می‌گفته که جمعی که فلان، ذکرشان در تذکره مذکور ساخته چگونگی اعتقادشان بر ما ظاهر نیست، چگونه ایشانرا نیک دانیم.

ز نیکی نیست ظنّ بد به نیکان اگر نیکی بدان را نیک می‌دان.

و این روضهٔ اطهار مانند روضهٔ جنّات تجری من تحتها الانهار مشتمل است بر هشت باب:

باب اول ــ در ذکر مدفن شریف ائمهٔ معصومین علیهم السلام.

باب دوم ــ در ذکر چهارده امام زادهٔ معصوم علیهم السلام.

باب سوم ــ در ذکر اصحاب کبار که در این دیار خجسته شعار و فرخنده آثار مدفونند.

باب چهارم ــ در ذکر اولیاء و اهل الله و فضلا و شعرا که در نفس شهر آسوده اند.

باب پنجم ــ در ذکر اولیای کبار و کملای عالیمقدار که در سرخاب آسوده اند.

باب ششم ــ در ذکر اکابر بیعدیل که بعد از رحیل در مقابر گجیل آسوده اند.

باب هفتم ــ در ذکر اولیاء و مشایخ و فضلای عالیجناب که در چرنداب آسوده اند.

باب هشتم ــ در ذکر اولیای کرام و مشایخ عظام که در نواحی شهر تبریز آسوده اند.

باب اول

در ذکر مدفن شریف حضرات ائمّهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین

اگرچه مدفن شریف، هیچیک از ائمّه و فرزندان صلبی ایشان سوای زیدبن علی و برادرش عون‌بن علی که مابین عوام اعجام به عین علی و زین‌علی شهرت دارند، کسی در این دیار نیست، لیکن به واسطهٔ تیّمن و تبرّک، اوّل این تذکره را به ذکر طایفهٔ مطهّر مزیّن و مشرّف نمودم به سبب آنکه شاید ذکر ایشان مانند جلالشان سبب تموّج بحر غفران الهی گردد و این مجرم کثیرالمعاصی را موجب خلاصی گردد.

آنجا که تو را عطا و فضل و کرم است　　وز ابر سخا، ترشّح دم به دم است

با این کرم ار هشت بهشتم بدهی　　از رحمت بسیار تو، بسیار کم است

روضهٔ منوّر رسول مطهر و جمیع انبیاء را سر خیل و سَروَر، خلق اولین و آخرین را هادی و رهبر، معجز نمای **وانشقّ القمر**[1]، مجلس آرای **فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ ملایکٍ مُقتَدِرٍ**[2] سیّدالمرسلین المعرّف به تعریف **ماکانَ مُحَمّدً** (صلی الله علیه و آله) **اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُم وَلٰکِنْ رَسُول اللهِ وِ خاتَمَ النَبّیین**[3] و راهنمای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین، نغمه‌سرای کنت نبّیاً و آدم بین الماء والطین، عقده‌گشای منصوص بنصّ طٰه[4] ویس[5] صاحب **والضُّحیٰ واللّیلِ اِذا**

۱ــ آیهٔ ۱ از سورهٔ قمر

۲ــ آیهٔ ۵۵ از سورهٔ قمر

۳ــ آیهٔ ۴۰ از سورهٔ احزاب

۴ــ سورهٔ بیستم

۵ــ سورهٔ سی و ششم

سَجیٰ[۱]، **معزّز بارگاه کبریا، مکرّم به تکریم سبحان الذی اسری**[۲]، مقرب به قرب قاب قوسین او ادنی، طوطی شیرین کلمات **وَماینْطِقُ عَنِ الهَوىٰ اِن هُوَاِلّا وَحیٌ یوحیٰ**[۳]، معظم به تعظیم **اِنَّ اللهَ وَملائکَتَهُ یُصَلّوُنَ عَلَی النّبیِ یا ایّهاالّذین آمنُو اصلّوا علیهِ وسَلّموا تسلیماً**[۴]، محرم حرمِ لی مع الله، و حبیب خاص حضرت الٰه، و شفیع شفیق اهل گناه، مخصوص سعادات سرمد و مشرّف به تشریف: و مُبشّراً بِرسُولٍ یاتی مِن بعدِی اسمُهُ: اَحمَدُ[۵] (ابوالقاسم محمد صلّی الله علیه و آله).

آن مدنی مولد مکّی وطن	شاه رسل احمد اعجاز فن
دُرّ یتیم صدف کن فکان	واسطهٔ عقد زمین و زمان
پیشرو قافلهٔ انبیاء	صدرنشین حرم کبریاء
فاتحهٔ مصحف کون و مکان	کون و مکان را خلف دودمان

صلّی الله علیه و آله در مدینهٔ طیّبه است، در شصت و سه سالگی، بعد از بیست و [سه] سال نبوّت در سنهٔ احدی و عشر از هجرت (۱۱ق) از دار فنا به ملک بقا انتقال فرمود؛ آن حضرت در منزل خود مدفون است، والله اعلم (ر، ۴۴۸/۲ ــ ۵۰۴)

مشهد معطّر مطّهر و مرقد منور و مدفن معتبر، گنجینهٔ وجود کثیرالجود سلطان سریر **انما ولیّکم الله و رسوله**[۶]، و مسبوق به سبقت اوّل من آمن بـرسول الله، و ممدوح به مدح علیّ ممسوس بذات الله، والی ملک اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، و ممتاز به امتیاز من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه و ملبس به لباس هل اتی، و مزین به زینت انت منّیٰ بمنزلة هٰرون من موسی علیهما السلام، و مکمل به کمال کنت مع الانبیاء سرّاً و معی جهرا، و مشرف به شرف

۱ــ آیهٔ ۱ و ۲ از سورهٔ الضّحی

۲ــ آیهٔ ۱ از سورهٔ اسری

۳ــ آیهٔ ۳ و ۴ از سورهٔ نجم

۴ــ آیهٔ ۵۶ از سورهٔ احزاب

۵ــ ناظر به آیهٔ ۶ از سورهٔ صَف.

۶ــ آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده

یَوفَونَ بِالنّذرِ و یخافون یَوماً[1]. عبوساً قمطریرا[2]، و مصدوق از مصدوقهٔ **یاایّها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک**[3]، سرافراز به تاج ابتهاج علّی منی بمنزلة راسی، متصّف به صفت من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی یحیی فی زهده و الی موسی علیهم السلام فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب.[4] خسرو سریر لو اجتمعت النّاس علی حبّ علی بن ابی طالب لما خلق الله النّار، الامام الابرارالطهرالاطهار الاشرف المهاجر و افضل الانصار، قاتل الکفّار، الکرّار غیرالفرّار، معرکه آرای لافتی الاّ علی لاسیف الّا ذوالفقار صاحب لوای نادعلیّا مظهرالعجایب، ساقی الطهور و الکوثر، حصین حصن الخیبر، قاسم الخلد والسّقر، قاتل عمرو والعثر والد شبیر و شبر[5] **امیرالمؤمنین حیدر**.

محترم بارگه کبریا — تاجور تختگه انّما
شاه ولایت، سر مردان دین — قافله سالار طریق یقین
درّ ثمین صدف هل اتی — سرو چمان چمن لافتی
وارث و داماد و وصیِ نبی — هادی دین، سرور مردان علی

علیه افضل الصّلوات و اکمل التّحیات در «غریٰ» مشهور به نجف اشرف درپهلوی حضرت آدم صفی الله و نوح نبی الله علیهما السلام واقع است. بعد از حضرت رسالت صلّی الله علیه به سی سال در دست ابن ملجم ملعون درجهٔ شهادت یافت و مدّت خلافتش پنج سال و یازده ماه و یازده روز بود. آن حضرت نیز در شصت و سه سالگی متوجّه عالم بقا گشت[6] و کتابت کتاب

۱ــ ناظر به آیهٔ ۷ از سورهٔ دهر

۲ــ ناظر به آیهٔ ۱۰ از سورهٔ دهر

۳ــ آیهٔ ٦٧ از سورهٔ مائده

٤ــ در روضات الجنان (۴۳۵/۲) هم با اندک اختلافی آمده که بیهقی از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود: «من اراد أن ینظر الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب».

۵ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

٦ــ ولادت حضرت علی علیه السلام در روز جمعه سیزدهم رجب سنهٔ ثلاثین عام الفیل واقع گردید (روضات الجنان ۴۲۸/۲) وشهادتش درچهارشنبه ۱۹ رمضان سنهٔ اربعین (۴۰) اتفاق افتاد (روضات الجنان ٤٤٦/۲).

کریم واجب التعظیم نموده به وجه آن در حوالی مدفن شریف خود زمین خلد آئین خریده وقف مقابر مؤمنین کرده است، والله اعلم. (ر، ۲/۴۲۸ ــ ۴۴۸).

روضهٔ منورهٔ حضرت بتول و ثمرهٔ شجرهٔ وَما مُحَمّدٌ اِلّا رسُولٌ[۱] ام الحسنین و بنت رسول الثقلین المشرف بشرف الفاطمة بضعة منی من اذاه فقد آذانی و من آذانی فقد اذان الله و مخاطب به خطاب یا فاطمة بعلک مایقاس احد من الناس، سیدة النساء فاطمة الزّهراء در مدینهٔ طیّبه است. چون رخت سفر از این سرای دو در به عزم سفر دارالمقّر بدر برد حسب الوصیّهٔ آن مخدومهٔ دو سرا، حضرت شاه اولیاء وی را در جوار سیّد انبیاء به شب دفن نمود و این قضیّه شش ماه بعد از وفات سیّد عالم بود و سنّ شریفش به روایتی هیجده سال و به قولی بیست و سه سال و به روایتی بیست و هشت سال بود، والله اعلم.

روضهٔ معطر منوّر امام مطهر و اشبه البشر بحبیب الملک الاکبر سیّد شباب اهل الجنّة سبط المصطفی وابن المرتضی قرّة العین سیّدة النساء وارث علم علَمِ ولی خدا و هادی سبیل الهدیٰ و قائل قول صدق لو کشف الغطاء، امام راهنما و مسموم سمّ جفا، و قتیل زهر هلاهل عنا، نیّر آسمان سخا و شمس فلک الزکاء المولی بن مولی امام بحق حضرت **امام حسن مجتبیٰ** علیه آلاف التحیّة والثناء در مدینهٔ متبرکه در مقابر قریش نزد جدّه اش فاطمه بنت اسد علیها السلام است. بدست معاویهٔ ملعون آن حضرت را مسموم نمودند سنّ شریفش چهل و هشت سال و مدت خلافتش دوسال بود، والله اعلم.[۲] (ر، ۲/۴۲۲ ــ ۴۲۸)

مشهد منوّر و روضهٔ مطهّر قرة العین رسول اطهر و ثمرهٔ شجرهٔ امیرالمؤمنین حیدر، المشرف بشرف الحسین منّی و انا من حسین و نقاوهٔ اولاد ولّی المعظم، المکرّم بکرامات ضرب الحیدر یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و امام الائمّه، المعزّز بعزة من زار حسیناً و عرف حقّه وجب له الجنّة، پروردهٔ کنار روح الامین و برگزیدهٔ رسول گزین، شهباز آشیانِ سعادت، نیّر آسمان شهادت الشهید بن الشهید والسعید بن السعید ثمرهٔ فؤاد رسول الثقلین ابی عبدالله الحسین

---

۱ ــ ناظر به آیهٔ ۱۴۳ از سورهٔ آل عمران.

۲ ــ امام حسن علیه السلام شب نیمهٔ ماه رمضان سنهٔ سوم هجری در مدینه به وجود آمد (بناکتی، ۱۰۱) و در سال ۴۹ هجری در چهل و شش سالگی وفات یافت (تجارب السلف، ۵۳) و به عبارتی در ۲۸ صفر سال پنجاه هجری در چهل و هفت سالگی (روضات، ۲/۴۲۲).

صلوات الله و سلامه علیه با هفتاد و دو تن شهدا علیهم السلام در صحرای کربلا در عرصهٔ حربگاه شربت شهادت به دست شمر ملعون چشید، سنّ شریفش پنجاه و هفت سال و زمان خلافتش ده‌سال بود، والله اعلم.[۱] (ر، ۲/۴۱۴ ــ ۴۲۲)

روضهٔ منور مشرّف معطر امامانِ همامان تمامان، کاملان عالمان عاملان عادلان، عارفان عابدان باذلان، طاهران حبیبان نجیبان، ممتازان مرتاضان لطیفان، منیبان شفیعان، سیّدان سندان، معصومان مقبولان مقتولان مظلومان، مسمومان شهیدان معیدان، خلف الصدق شهید کربلا، آدم العبا، وارث علوم نبیّ الله، و اشبه الخلق بولیّ الله، اعلم انصار و افضل المهاجر **حضرت امام علی زین العابدین و امام محمدباقر** و **امام کل خلایق و صدیق صادق و هادی خلق به سوی خالق حضرت امام جعفرالصادق علیهم السّلام** در مدینهٔ طیّبه در قبرستان بقیع در جنب روضهٔ حضرت امام حسن علیه السّلام واقع است. شهادت جناب امام زین العابدین علیه السّلام در شهور نود و شش از هجرت به زهر به دست العلیم بالله ولید بن عبدالملک واقع شد. سن شریفش پنجاه و هفت سال و مدت خلافتش بیست و چهار سال بود.[۲] (ر، ۲/۴۰۷ ــ ۴۱۴)

شهادت حضرت **امام محمدباقر** علیه السّلام نیز به زهر بود به دست هشام بن عبدالملک در شهور صدو چهارده از هجرت، مدت حیاتش پنجاه و هفت سال و ایام خلافتش هیجده سال و قولی آنست که آن سرور را به ظلم ابراهیم بن ولید مسموم نمودند، والله اعلم.[۳] (ر، ۲/۴۰۲ ــ ۴۰۷)

شهادت جناب **امام جعفر صادق** علیه السلام در شهور صدو شصت و هفت و به روایتی

---

۱ ــ امام حسین علیه السلام روز سه‌شنبه و گویند پنجشنبه چهارم ماه شعبان سال چهارم هجری در مدینه تولّد یافت و پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز عمر یافت و روز عاشورا دهم ماه محرم سنهٔ احدی و ستین (۶۱) وفات یافت (بناکتی، ۱۰۴).

۲ ــ امام زین العابدین در نیمهٔ جمادی الاخری سنهٔ ۳۸ در مدینه تولد یافت، پنجاه و شش سال و شش ماه و سه روز عمر یافت و روزشنبه هیجدهم ماه محرم سال ۹۵ هجری وفات یافت (بناکتی، ۱۰۵).

۳ــ امام محمدباقر علیه السلام در سوم صفر سال ۵۷ در مدینه تولد یافت و پنجاه و هفت سال و یازده ماه بزیست و در ذوالحجهٔ سنهٔ اربع عشرة و مائه (۱۱۴) وفات یافت (تاریخ بناکتی، ۱۰۶). مدت عمرش در تاریخ بناکتی به خطا شصت و هفت... آمده است.

در صد و چهل و هفت از هجرت به دست منصور دوانقی ملعون به انگور زهرآلود واقع شد سن شریفش شصت و پنج سال و به روایتی هفتاد و پنج سال مدت خلافتش سی و چهارسال بود، والله اعلم.[1] (ر، ۲/۳۹۸ــ ۴۰۲)

مشهد معطر امام سابع ائمهٔ هدی، و هادی راه خدا، و جمیع مؤمنان را مقتدا، و سالکان مسالک دین را پیشوا، و آزادکنندهٔ هزار بنده در راه خدا، وارث علم انبیاء و عطارد برج اولیاء، صاحب عروج معارج مجد و علا، نقاوهٔ اولاد زهرا و حیدر، مجمع مکارم شُبیر و شَبَر، **حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام به دست سندی بگفتهٔ هرون الرشید علیه اللعنه آن حضرت را در سنهٔ [یکصد و] هشتاد و سه از هجرت مسموم نمودند وقول اشهر آن است که ارزیز در حلقش ریختند و مدت عمر شریفش پنجاه وپنج سال و خلافتش سی وپنج سال والله اعلم[2] (ر، ۲/۳۹۳ــ ۳۹۸)**

مشهد منورامام تمام، سعید و شهید مسموم، مظلوم معصوم مغموم، الغریب النجیب خلف خاندان سید ابرار و حیدر کرار نورالانوار و طهرالاطهار والابرار و عالم الاسرار المشرف بتشریف ستدفن بضعة منی بارض الخراسان یزور مومن الاّ وجب لَه الجنّة و حرم جسده علی النار، المکرم بتکریم من زار ولدی بطوس فکانّما زار بیت الله سبعین مرّة؛ سلالة العبا قتیل سَمّ جفا امام ثامن الائمة الهدی علی بن موسی الرّضا علیه آلاف التحیة والثناء در طوس اظهر من الشمس و اظهر من الامس است سن شریفش پنجاه وپنج سال بود و مدت خلافتش بیست سال؛ در سنهٔ دویست و سه[3] از هجرت در دست مأمون بن هرون الرشید علیهمٰا اللعنة والعذاب به انگور زهرآلود درجهٔ شهادت یافت، والله اعلم. (ر، ۲/۳۷۳ــ ۳۷۹)

---

۱ ــ امام جعفر صادق علیه السلام در روز دوشنبه ۱۷ ماه ربیع الاول سنهٔ ۸۳ در مدینه تولد یافت و شصت و پنج سال و هفت ماه عمر یافت و گویند شوال سنهٔ ثمان اربعین و مائه (۱٤۸) در مدینه وفات یافت (بناکتی، ۱۰۷).

۲ ــ امام موسی بن جعفر علیه السلام روز هشتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری در ابواء (موضعی است میان مکه و مدینه) تولد یافت پنجاه و پنج سال و هفده روز عمر یافت و روز آدینه ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ در بغداد وفات یافت (بناکتی، ۱۱۳).

۳ ــ آ، دویست و سی تغلیط کاتب. تصحیح از تاریخ بناکتی، ص ۱۱٤ و بیان الادیان، ص ٤۲ قطعی است. ولادتش در تاریخ بناکتی یازدهم ذوالقعدهٔ سنهٔ ثمان و اربعین و مائه (۱٤۸) و در روضات الجنان روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سنهٔ ثلاث و خمسین و مائه (۱۵۳) و به قولی ۱٤۸ هجری قمری ضبط شده است.

روضهٔ منوّر مشرف امام‌زاده و هادی عباد و عالم به حقیقت مبداء و معاد و صاحب ارشاد و رافع اهل الشرّ والفساد الشفیع یوم المناد الکریم الّذی لایحصی وصف مناقبه بمعاونة القلم و اِمداد المداد و متجاوز عد فضائله من حدّالتعداد و ینطقون بوصف ذاته ما فی کتاب الله من البیاض والسواد حضرت امام **محمدتقی جواد** در جنب جد بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم علیهما السلام به مقابر قریش در بغداد است، قومی می‌گویند که متوکّل ملعون آن جناب را مسموم نمود و فرقه‌ای می‌گویند که فاعل این فعل معتصم ملعون بود غالباً اصّح قول اخیر است و این قضیه در سنهٔ دویست و بیست واقع شد[1]، سن شریفش بیست و پنج سال و مدت خلافتش پنجسال بود، والله اعلم.[2] (ر، ۲/۳۷۹ــ ۳۸۳)

روضهٔ منور امامین تمامین خلف خاندان احمد مختار و حیدر کرّار یعنی دو شاهزادهٔ عالی مقدار حسین شعار و حسن کردار محمّدعلم و علی تبار، دو نیّر فلک رسالت، دو اختر برج ولایت، دو شمع شبستان هدایت، دو غازی میدان غزاوت، دو باذل گنج سخاوت، دو ما حی آثار کرامات، دو شهریار کشور سعادت، دو شهباز آشیان شهادت دو ثمرهٔ شجرهٔ نبّی و ولی حضرت امام **علی النقی** و امام بحق حضرت امام **حسن عسکری** علیهما السلام در «سرّمن رای» کالشمس والقمر ظاهر و هویدا است. شهادت حضرت امام علی النقی علیه السلام به زهر به دست المستعین خلیفهٔ عباسی لعنة الله در سنهٔ دویست و پنجاه و چهار از هجرت[3]، سن شریفش چهل و یک سال و چند ماه، مدت خلافتش سی و دو سال. (ر، ۲/۳۸۳ــ ۳۸۵).شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به حکم معتمد خلیفه بوده در سنهٔ دویست و شصت سال از هجرت[4]، سن شریفش بیست و هشت سال و مدت خلافتش شش سال تمام بوده است، والله اعلم. (ر، ۲/۳۸۵ــ ۳۸۹)

---

۱ ــ (آ) به غلط دویست و پنجاه و هفت.

۲ ــ امام محمدتقی جواد شب آدینه ۱۹ ماه رمضان سال ۱۹۵ تولد یافت و بیست و پنج سال و سه ماه عمر یافت و در زمان خلافت معتصم در ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ عشرین و مأتین (۲۲۰) در بغداد وفات یافت (بناکتی، ۱۱٤)، بیان الادیان (ص ٤۲).

۳ ــ آ، به تغلیط کاتب دویست و نود.

٤ ــ آ، به غلط سیصد و بیست و شش، تصحیح هردو مورد از تاریخ بناکتی، ص ۱۱۵ و بیان الادیان، ص ٤۲ قطعی است.

ظهور قائم المحمد و مخصوص به عنایات سرمد و مجدد احکام دین جد بزرگوارش رسول موید خلیفة الرحمن و هوالذی یشهدون بامامته الزبور و التوراة والانجیل والفرقان و قال فی حقه رسول ملک المنان الا یأتی ساعة رجل اسمه اسمی اشبه الناس علیّ و هو یملاء الارض من العدل کما ملئت الجور والظلم.

و قال فی مناقبه حبیب الرحمن علیه السلام:

بنیّ اذا ما جاشت الترک فانتظر ولایة مهدیّ یقوم و یعدل
و ذلّ ملوک الارض من آل هاشم ویرع من یلد و یهزل
صبیا من صبیان لا اری عنده ولا عند جدّ ولاه و یعقل
فثم یقومُ القائم الحق منکم و بالحق یاتیکم بالحق یعمل...

امام بحق، هادی مطلق، حضرت امام مهدی هادی صاحب الزمان انشاء الله الرحمن در زمان فرخنده نشان شاه عباس صفوی بوده باشد و لاشک چنین خواهد بود چرا که از ابیات معجز آیات حضرت شاه ولایت‌پناه چنین مفهوم و مستفاد می‌شود که ظهور آن حضرت در اوان سلطنت این پادشاه هاشمی نسب بوده باشد. البّته کلام معجز نظام آن حضرت خلاف نخواهد شد و این پادشاه دین‌پناه والاجاه ظلّ الله مستجمع جمیع آن صفات است که آن حضرت نشان داده است[1].

عالم‌پناه شاه‌عباس بن شاه‌سلطان محمد بن شاه‌طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدربن سلطان شیخ جنید بن سلطان شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین بن شیخ صفی الدین بن شیخ سید جبرئیل بن سیدصالح بن سیدقطب الدین بن سیدصلاح الدین بن [سید محمدالحافظ بن] سید عوض بن سیدفیروزشاه بن محیی الدین بن سیدعلی بن سیدحسین بن سیدابوالقاسم بن سیدثابت بن سیدحسین بن سید داود بن سیداحمد بن جناب موسی کاظم علیه السلام بن جناب امام جعفرالصادق بن جناب امام محمدباقر بن جناب امام زین العابدین بن جناب حضرت امام حسین بن جناب علی بن ابی طالب علیهم السلام بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لُوَیّ بن غالب بن

---

۱ ـ حضرت امام عصر (عج) در نیمهٔ شعبان ۲۵۵ هجری قمری در سامره ولادت یافته اند (روضات الجنان، ۳۸۹/۲؛ اصول کافی ۴۴۹/۲)

فِهر بن[1] مالک بن نصر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن أدبن أددبن الیسع بن یشجب بن الهمیسع بن[2] نبت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تاروخ بن و هواذر بن ناخور[3] بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن غابر بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن[4] متوشلخ[5] بن ارمجد بن اخنوخ بن ادریس بن یرد[6] بن مهلائیل[7] بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام[8].

---

۱ ــ آ، قهر، غلط است.

۲ ــ آ، اوی بن الهیغ بن یجب بن الهیغ تغلیط کاتب، تصحیح متن از تجارب السلف و تاریخ بناکتی، ص ٦٩، و روضات الجنان ٤٦٩/١ بی اشکال.

۳ ــ آ، ماخوذ

٤ ــ آ، کمل.

٥ ــ آ، منوشلح.

٦ ــ آ، سرد

٧ ــ آ، مهائیل همه نادرست. (تصحیح از بناکتی ص٤ ــ ۲۳ بی اشکال).

۸ ــ نسخهٔ چاپی باب اول را ندارد و محرر افزوده است که «چون مدفن شریف حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کالشمس فی وسط السّما ظاهر و هویدا بود لهذا ذکر آنها را به قید تحریر درنیاوردم».

باب دوم

در ذکر مدفن چهارده امام‌زادهٔ معصوم که در صغر سن اهل بغی و ارباب عناد معصومان مظلومان را شربت شهادت چشانیده‌اند.

معصوم اول: محمداکبر بن علی بن ابی طالب علیه السلام. بعضی محمد اصغرش می‌دانند و ملقب به محسن اش نیز می‌خوانند و کنیت وی طاهر است و مادرش جناب حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است. به ضرب طالحة بن عام شهید شد. قبرش در بقیع است.

معصوم دوم: عبدالله بن امام حسن علیه السلام است، هفت ساله بود که به دست عبدالله بن زیاد دمشقی شهادت یافت و به روایتی به دست طالحة بن عام. قبرش در بقیع است.

معصوم سوم: عبدالله بن جناب امام حسین علیه السلام است. در دو سالگی به دست عبدالله بن ازرق دمشقی ملعون، علیه اللّعنة والعذاب شهادت یافت قبرش در کربلا است.

معصوم چهارم: علی اصغر بن جناب امام حسین علیه السلام به دست منصور بن نوفل بن معاویه و به روایتی از تشنگی به درجهٔ شهادت رسید. قبرش در کربلا است.

معصوم پنجم: حسین بن جناب امام زین العابدین علیه السلام است که در شش سالگی به دست عداد بن یزید بن معاویه علیه اللّعنة شهید شد و به روایتی به دست منصور بن احمد بن یزید. قبرش در ری است.

معصوم ششم: جناب قاسم بن امام زین العابدین علیه السّلام است سه ساله بود که به دست احمد بن منصور دمشقی شهادت یافت. قبر مبارکش در بصره است.

معصوم هفتم: علی بن جناب امام محمّد باقر علیه السلام است شش ساله بود که به دست احمد بن منصور دمشقی شهادت یافت. قبرش در سامره است و آن مکان شریف اسمش «سرَّ من رای» است یعنی خوشحال شد کسی که آن را دید به کثرت تلفظ به سامره شهرت یافته است.

معصوم هشتم: عبدالله بن جعفر صادق علیه السّلام است در سه سالگی به دست اعرابی شهید شد به سبب مورچه و این حکایتِ طولیٰ دارد و بنابراین در این مختصر بیان ننمود. و به روایتی در پیش خلیفه به دست عبدالله کوفی به درجهٔ شهادت رسید قبرش در بسطام است.

معصوم نهم: یحیی بن جناب امام موسی کاظم علیه السلام است، و به قولی ابن امام جعفر صادق علیه السلام است. به قولی به ده سالگی، و به روایتی به دوسالگی به دست عثمان دمشقی شهید شد. قبرش در بغداد است.

معصوم دهم: صالح بن جناب امام موسی کاظم علیه السّلام است و سن شریفش معلوم نشده شهادتش به دست ابراهیم بن احمد دمشقی واقع شده. قبرش در شیراز است و به روایتی دیگر قبرش در ری است.

معصوم یازدهم: ابراهیم ملّقب به طیّب است، ابن امام الانس والجنّ جناب علی بن موسی الرضا علیه التّحیّة والثّناء در هفت سالگی به دست عثمان دمشقی شهید شد قبرش در رشت است و به روایتی در شیراز است.

معصوم دوازدهم: جعفر بن جناب امام رضا علیه السلام است در چهار سالگی به دست محمودبن ناصر بن ابراهیم دمشقی و به قولی دیگر به دست یوسف بن ادهم دمشقی به درجهٔ شهادت رسید. قبرش در قم است.

معصوم سیزدهم: موسی بن جناب امام محمدتقی (ع) در یکسالگی به دست محمدبن ناصر دمشقی درجهٔ شهادت یافت. قبرش در ری است.

معصوم چهاردهم: جعفر بن جناب امام علی النّقی علیه السلام است در سه سالگی به دست منصور بن ناصر بن ابراهیم دمشقی شهید شد. قبرش در جزایر است اینهایند چهارده فرزند صلبی دوازده امام علیهم السلام که در طفولیّت به درجهٔ شهادت رسیده اند و حضرت امام حسن عسکری را فرزند، منحصر است به حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه و صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین.

بر رای خورشید ضیاء پوشیده نماند که چهارده معصوم عبارتند از ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه و دوازده امام علیهم السلام. امّا غرض از ایراد این مقدمه آنست که عوام ظنّ نبرند که چهارده معصوم همین چهارده طفل مذکورند.

باب سوم

در ذکر مزار لازم الانوار بعضی از اولاد ائمهٔ اطهار و اصحاب کبار سیّد ابرار علیه وآله صلوات الله الملک الغفّار به عدد قطرات امطار و اوراق اشجار.

مزار لازم الانوار و مرقد فیض شعار روحانیت آثار جگرگوشه های امام الثقلین و نور دیدهٔ کونین امیرالمؤمنین علیه السلام: **عون علی و زید علی(ع)** اظهر کالشمس والقمر در کوه سرخاب است و در اینکه ایشان فرزندان بیواسطهٔ حضرت شاه ولایت پناه اند، اصلاً شکّ و شبههٔ نیست و در کتب معتبر مثل بحرالانساب و تواریخ سلف و غیره نسبت فرزندی ایشان بدان حضرت و شهادت و مدفن شریف ایشان به تفصیل مسطور است. والدهٔ ماجدهٔ ایشان اسماء بنت عمیس است به زعم بعضی از اهل خبر حضرت عون علی را، و بقول بعضی از اصحاب سیَر [زید] را یک اسم یحیی است[1] والله اعلم. صاحب بحرالانساب نوشته است که زید علی با برادرش در قلّهٔ کوه سرخاب مدفونند و در بعضی از تواریخ مرقوم است که عون علی و زید علی هردو در کوه سرخاب مدفونند و در همان مکان شریف شربت شهادت چشیده اند، و تاریخ فتح آذربایجان دو جلد بنظر رسید یکی احوال اسامه که مرتبهٔ اوّل در زمان خلافت عمر بدین دیار آمد و مدّتها غزا نمود بعد از فتح چند قلعه با جمع کثیر از صحابه و تابعین به درجهٔ شهادت رسید، و عون‌علی با وی شهادت یافت در همان مکان که قبر وی است و زیدعلی در ثانی الحال با حضرت محمد حنفیّه و عبدالله عمر بدین دیار به غزای کفّار آمده در حوالی دهخوارقان در قلعهٔ خرم آباد که آتشکدهٔ قدیم و بغایت نزد کفّار معتبر بود، شربت شهادت نوش کرد. حضرت محمد حنفیّه جسد مبارک وی را از رزمگاه به کوه سرخاب برده نزد برادرش

---

۱ ــ آ، چ، مشوش، ضبط به قیاس. از اسماء بنت عمیس دو فرزند متولد شده که یحیی و عون نام داشتند (روضات الجنان، ۱/۱٦٦)

دفن نمود. و جلد دیگر احوال عبدالله عمر که در زمان خلافت پدرش سردار لشکر اسلام بود و با سه برادر خود با حضرت محمّد حنفیّه و زیدعلی و غضنفر پسرخواندهٔ حضرت امیرالمؤمنین و عبدالرّحمن پسر ابی بکر با بیست و پنجهزار کس به آذربایجان آمدند. امام‌زاده محمد حنفیّه و زیدعلی هردو در جنگ به دست کفار گرفتار شدند و باز نجات یافتند و باعث فتوحات، این دو قرّة العینِ ولی خدا بودند. مروی است که در این دیار حضرت محمد حنفیه از بسکه غزا نمودند شصت و شش زخم نیزه و شمشیر بدان سرور بی نظیر رسید و این دو تاریخ، قریب به زمان فرخنده نشان ایشان مرقوم شده و کمال صحّت دارد.[۱]

نقل است که در آن زمان در کلّ آذربایجان هزار و دویست قلعه بود و در حوالی تبریز پنجاه قلعه. و تبریز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب بیشه بود. از جملهٔ قلاع: **قلعهٔ پشنگ** و **قلعهٔ زرنگ** و **قلعهٔ شادهنگ** و **بلهجان** و **خرّم آباد** . در باویل: **سوستان کله**، **مهادآباد** و **لنکان هامان کله بزم آوران**، و رباسیس و میلاط، شهیران، شهاولان، سلمه، شندآباد و زناوا[۲] و برهان ارمیش. در چرنداب چهار قلعه بود در قرب یکدیگر چنانچه زنجیر بر اطراف آنها کشیده بودند و زنگهای عظیم به زنجیرها مترتب ساخته بودند که به شب اگر دزدی و کسی خواهد داخل بشود معلوم می‌شد و همه از حال یکدیگر واقف بودند. قلعهٔ سرخاب چهار عدد: **گرآب**، **فرقانه**، **آهنین در** در قرب شهر **هامان حصار**. **اسکندره** در اسکندان، قلعهٔ بیو در مهرانرود. اسبیس آباد در حوالی سرخاب. قلعهٔ کلاغ، قلعهٔ طوس، قلعهٔ بهرام آباد. در حوالی ده خوارقان: قلعهٔ مزرعچه، قلعهٔ چرخ. قرب هفت ماه اسامه قلعهٔ بهرام آباد را محاصره نموده تا فتح شد دیو نام شخصی از اکابر کفّار اسامه را شهید نمود و آخر از آن عمل شنیع پشیمان شد. گویند از پشیمانی چندان گریه کرد که استخوان روی وی ظاهر شده با مردمِ خود مسلمان شد و از وی مدد بسیار به لشکر اسلام رسید. نقل است که وحشی قاتل حضرت حمزه علیه السلام با این عسکر بود با وی محبت بسیار می‌نمود و هردو از پشیمانی عمل زشت خویش به اتّفاق گریه و زاری می‌نمودند و کوشش بسیار و مقاتلهٔ بیشمار با کفّار می‌نمودند و در آن ولا، که عساکر اسلام

---

۱ ــ بنابه نوشتهٔ حافظ حسین در روضات الجنان (ج ۱، ص ۱۶۵ ــ ۱۶۶) بین فرزندان مولای پرهیزکاران جهان کسی به نام زیدبن علی وجود نداشته و عونِ علی در کربلا شهید شده است. به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ ــ چ: ریاسیس، شمیران، سندآباد، زندآباد.

بدین دیار تسلط یافتند از کفار آتش‌پرست دوپادشاه عظیم الشّان بود یکی یزدجرد، دیگر اسفندیار و ملوک آذربایجان تابع ایشان بودند پادشاه تبریز هامان بن مهریار بود، وی با عبدالله بن عمر محاربات نمود. شصت هزار مرد و پنجاه قلعه داشت. به هر تقدیر جمیع ارباب سیر و اصحاب خبر متّفقند که ایشان فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام اند. اگر قول صاحب بحرالانساب اصحّ باشد باز فرزندان آن حضرتند بیواسطه اگرچه اسم یکی عونِ علی نبوده باشد اشهر این است که اسم شریفش عون علی است واسم برادرش زیدعلی به مرور ایّام از نقلیّات اعجام، اسم شریف ایشان به عین علی و زین‌علی شهرت یافته و در این اوان که شهنشاه ممالک ستان جهانبان ایران و توران به توفیق الملک المنّان فتح آذربایجان نمود زیارت آن شاهزادگان فرمود. دید که مزار این دو بزرگوار در زمان مخالفین و معاندین چون خانهٔ اعادی دین منهدم گشته، بساختن عمارت عالی در آن مکان فیض نشان‌فرمان داد ودر اندک زمان عمارتی که با مکان کیوان لاف برابری و همسری می‌زد به اتمام رساندند. نظم:

خلف خاندان آل عبا | شاه عبّاس شاهِ والاجاه
بهر عون علی و زید علی | آن دو نسل علی و لیّ الله
کرد عالی عمارتی انشاء | که ز ماهی کشید سر تا ماه
یافت از پیر بُداقْ خان اتمام | هم ز اقبال شاه و لطف اِله
دید حشری چو آن عمارت گفت | بهر تاریخ او **عمارت شاه** = (۱۰۱۷)

دو برادر بوده اند هردو اهل کمال و صاحبان مرتبه و حال چون به شرف زیارت این دو نیّر برج سعادت مشرف گشته اند با یکدیگر گفته اند صلاح کار و شرف روزگار ما در آنست که ما هردو برادر کمر خدمت این دو سرور بر میان جان بندیم و مادام الحیات ساکن این آستان گشته از روح پرفتوح این دو شاهزاده استفاضهٔ فیض نمائیم به همین قرار پایدار وپشتِ به دنیا، و روی به عقبی آورده در آن آستان اعتکاف و دربانی نموده به طاعات و عبادات حق قیام و اقدام نموده اند و بدیشان انواع فتوحات متوالی روی نموده و از ایشان خرق عادت بلاحدّ و نهایت به سرحدّ اشتهار رسیده و در آن آستان عرش نشان مدفونند و اکثر مردم تبریز کوه سرخاب را کوه دو برادران می‌گویند بعضی به واسطهٔ آن دو مزار عالی تبار: خلف اولاد حیدر کرّار و بعضی به واسطهٔ آن دو برادران که در جوار آن دو سرور آسوده اند، والله اعلم. (ر، ۱٦۵ــ ۱٦٦)

مزار فیض آثار سپهسالار اصحاب کبار و تابعین اخیار که بدین دیار به غزای کفار آمده بودند در کوه سهند است. بعضی از مورّخین ویرا **اسامة بن شریک الثعلبی** رحمه الله می‌دانند و آن کوه در جانب قبلهٔ شهر [تبریز] است و مزار آن بزرگوار چنان واقع شده که مردم این دیار همه روی بدان مزار نماز می‌گزارند و قول اصح آنست که آن حضرت اسامة بن فرقد است که مادرش زینب بود حرم محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو همشیره نیز داشت که هردو زن عثمان شدند ایشان هردو بنت فرقد بودند چون مادر ایشان حرم آن حضرت بودند اهل سنت به این اعتبار عثمان را ذوالنّورین می‌خوانند و برلوح مرقدش مرقوم است که اسامة بن فرقد دوازده سال و بیست و پنج روز بعد از رسول خدا(ص) به سعادت شهادت مشرف گشت و این تاریخ کمال صحّت دارد اگرچه بر تاریخ ثانی پُراعتماد نیست چون بر لوح مرقدش مرقوم بود، مرقوم شد والله اعلم. لوح دیگر بر سر مرقد آن سرور بزرگوار به نظر این ذرّهٔ احقر رسید این ابیات برآن منقوش بود:

اسامه سپهدار فرخنده‌رای   همی کشت کافر نبودش غمی
دمی کز جهان سوی جنّت شتافت   به صد عیش و راحت به صد خرّمی
بود بهر تاریخ فوتش ز دهر   دمی پیش دانا به از عالمی

لفظ دمی [= ٥٤؟] تاریخ شهادت اوست. والدهٔ ماجده‌اش زینب خاتون در این غزا با وی همراه بوده است. قبرش در قریهٔ دستجرد در حوالی دهخوارقان در مکان مروّحی بر سر تلّی واقع شده است، والله اعلم.

بر رأی ارباب زکاء مستور نماند که دو زینب اهل حرم محترم سیّد عالم بودند یکی زینب بنت جحش که عمه‌زادهٔ آن حضرت بود و یکی زینب بنت خزیمة، و این زینب به مادر اسامه مشهور است و بعضی او را اسامة بن زید می‌دانند که مادرش امّ ایمن حرم محترَم رسول خدا بود. به صحت رسیده که اسامة بن زید که او را پیغمبر (ص) سرلشکر نمود و لعن الله من تخلّف عن جیش اسامه فرمود در شام به اجل طبیعی درگذشت و اگرچه در کتب تواریخ وی را اسامه نوشته‌اند، لیکن در لوح مزارش و در هردو کتاب تاریخ آذربایجان اسم وی را عصامه نوشته‌اند و این به صحت اقرب است. به هر تقدیر آنجناب سپهسالار لشکر اسلام بوده و ابوعبدالرحمن [سلمی] که از علمای حدیث است او را از اصحاب ثمانیه شمرده به این اعتبار که هشت حدیث از وی مرویست و دو مرتبه لشکر اسلام جهت فتح آذربایجان به این دیار

آمده اند. مرتبهٔ اول سرلشکر، آن سرور بوده اکثر صحابه و تابعین به درجهٔ شهادت رسیده اند و خود را به کوهها کشیده اند و کفار نابکار به دنبال رفته ایشان را شربت شهادت چشانیده اند و در این دیار کوهی نیست که مزار تابعین و صحابه در آن نباشد. مرتبهٔ ثانی که لشکر اسلام به قصد فتح این دیار می‌آیند سرکردهٔ ایشان عبدالله بن عمر بوده، به روایتی دیگر یکی از سرداران مرتبهٔ ثانی حضرت امام‌زاده محمد حنفیّه بوده است. از این لشکر نیز بسیار شهید شده اند. در اوّل شکست یافته اند و آخر از کفّار دمار برآورده اند و فتح این ولایت نموده اند. گویند محمد حنفیّه در اول و ثانی همراه بوده در مرتبهٔ ثانی اکثر فتوحات به دست وی روی داده است و هیچکس را در این خلاف نیست. نقل است که آن قرة العین شاه ولایت در شجاعت رستم ثانی بوده و نقل است که زور بازوی آنحضرت به مرتبه ای بود که جهت آن جناب زرهی آورده بودند می‌فرمایند که این زره بسیار بلند است و هنگام غزاوت مردان را از جلادت بازمی‌دارد. در خدمت پدر بزرگوارِ عالیمقدارش و در حضور جمعی از موافقین و مخالفین به دو زانو درآمده دامن زره را درهم پیچیده آنچنان قوّت می‌نماید که همه اطراف دامن زره به یکباره پاره می‌شود (و دست مبارکش مجروح شده حضرت شاه ولایت فرمودند که ای فرزند اگر این کار را در حضور این جمع نمیکردی به تو این چشم زخم نمی‌رسید بدانکه جراحت دست تو دیگر به نخواهد شد. گویند آن جناب تا در حیات بود دست مبارکش مجروح بود به سبب آن در قضیّهٔ کربلا از خدمت و ملازمت حضرت امام حسین علیه السلام بازمانده بود)[1] و نیز مروی است که حضرت شاه ولایت‌پناه او را از هیچ غزا ممانعت ننمودی چنانچه یکی از معاندین می‌خواست که او را از ملازمت پدر بزرگوار روگردان نماید به سبب آنکه از دلیری آن فرزندِ اسدالله الغالب غالب کلّ غالب بغایت هراسان بود بدان جناب عرض کرد آنچنانکه حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) فرزندان ارجمند حضرت امیرالمؤمنین اند تو نیز فرزند دلبند آن سعادتمندی باعث چیست که هرکجا جنگی و آشوبی هست تو را می‌فرستد و ایشان را از محاربه و مقاتله ممانعت می‌نماید آنجناب فرمود که حضرت امام حسن و امام حسین (ع) به منزلهٔ دو چشم آن حضرتند و من به مثابهٔ دست چپِ وی، هربلیّه که متوجّه یکی از دو چشم شود لابّد به جهت مدافعه دست چپ را سپر باید ساخت و مرا در دو سرا همین تفاخر بس

---

۱ ــ مطالب بین دو قوس (   ) از نسخهٔ چاپی نقل شد و نسخهٔ خطی فاقد آن است.

است که پدر بزرگوار مرا بدین خدمات مأمور و سرافراز می‌دارد کاش روزی به صد از این خدمت مرامفتخر سازد[1]، والله اعلم. (ر، ۲۰ــ ۲٤)

مرقد منور مروّح معطر **امیر مضر بن عجیل** رحمة الله در حوالی قصبهٔ خسروشاه در مکانی واقع است مرتفع و با صفا و تفرجگاه ارباب دیده و ذکا و آثار انوار از آن هویدا.

فیض در آن مرقد عنبر شمیم   گشته چو عیسیٰ به ثریّا مقیم

در تاریخ آذربایجان آورده است که امیر مضر بن عجیل عمّ زاده پیغمبر صلی الله علیه و آله است و عجیل پسر عبدالمطلب است. وی مرتبهٔ اول با اسامه به غزا آمده بود بعد از غزوات بسیار و کثرت کارزار در غزای باویل درجهٔ شهادت یافت آنجناب با وجود شرف صحبت مرتبهٔ قرابت به حضرت داشته و به سرحدّ تحقیق رسیده که وی از اصحاب عالی تبار است که مرتبهٔ اول به این دیار تشریف آورده اند و به مرتبهٔ شهادت رسیده اند، والله اعلم. (ر، ۲٤)

مرقد منور قیس رحمة الله علیه که از صحابهٔ گزین رسول رب العالمین است در قریهٔ سردرود واقع است و تحقیق شده که مرتبهٔ اول بدین ولایت آمده، در تاریخ آذربایجان مسطور است که قیس چند سال در سردرود ساکن بود و صد دانه تخم زردآلو با خود داشت به دست خود در آنجا کاشت و میوهٔ آن را بنزد اسامه برد و التماس نمود که آن را به نام وی قیس خوانند. وی در حوالی قلعهٔ خرم آباد دهخوارقان شهادت یافت. در اوایل جوانی چون در سردرود بسیار بود دختر مَلِکِ سردرود را گرفت و از وی پسری داشت. قضا را در همان روز پدر پیرِ وی اشعث از مدینه به دیدن قیس آمد که هنوز مکان شهادتش از خون تر بود. چون بیامد اسامه نعش قیس را به سردرود فرستاده بود وی را نیز فرستاده که پسر خود قیس را ببیند. و مردم سردرود و تبریز گویند که قیسی در ولایت تبریز نبود در همان سال که این قریه مدفن آن بی مثال گشت در این قریه میوهٔ قیسی بهم رسید و از آنجا به همهٔ ولایت منتشر شد. و چون آن میوه را از یمن میمنت آن بزرگ می‌دانند بنابراین به اسم شریف آن بزرگ می‌خوانند والله اعلم. (ر، ۲۵)

مزار منوّر روحانیت آثار **ابودجّانهٔ انصاری** علیه الرحمة الملک الباری در قریهٔ خلیجان

---

۱ ــ محمدالاکبر که به محمد حنفیه اشتهار یافته از خوله بنت جعفر بن قیس متولد گشته و در حجاز وفات یافته است (روضات الجنان، ۱٦٦/۱ به نقل از روضة الشهدا)؛ به تعلیقات آخر کتاب نیز مراجعه شود.

است او را بعضی، از تابعین می‌دانند و بعضی از صحابه‌اش می‌خوانند اشهر روایت آنست که از اصحاب است و با اسامه بدین دیار آمد و در غزا دادِ مردانگی می‌داد تا به شرف شهادت رسید،[1] والله اعلم. (ر، ۲۶)

ایضاً در قریهٔ سردرود قریب باب «ماره خونی» مزار یکی از اصحاب کبار واقع است و آن حضرت را سپه‌سالار فرقه می‌گویند به این اعتبار که سردار فرقه‌ای از عسکر بوده‌اند.

و نیز **مزار** لازم الانوار دو تن از اصحاب در خلیجان معین است، اگرچه اسم شریف ایشان معلوم و مشخص نیست، یکی به علمدار و دیگری به سپه‌سالار مشهور و معروف است.

مزار فیض آثار علی بن مالک اشتر در سر کوه میشاب واقع شده است و آن حضرت به علی علمدار مشهور است و در این دیار یکی از صاحبان لوای اصحاب بوده است و در تاریخ آذربایجان ثبت است که ابراهیم بن مالک اشتر با اسامه آمده بود و داد مردانگی می‌داد، والله اعلم.[2]

مزار دو تن از صحابه در قریهٔ دریان است یکی عبدالصّمد نام و دیگری عبدالکریم نام، والله اعلم.

مزار یکی از اصحاب در حوالی قریهٔ امّند من محال رودقات واقع است و اهل آن قریه اسم وی را باباترک می‌خوانند بسبب اینکه اسم شریف او را نمی‌دانند، والله اعلم.

مزار فرقد بن زید رحمة الله علیه در قریهٔ شادباد است بعضی وی را نیز سپهسالار می‌دانند بر قبر وی سنگی است که بعضی از حالاتش برآن مرقوم است اما چون خط کوفی سائیده شده است نمیتوان خواند امّا اسمش ظاهر است، ایشان در مرتبهٔ آخر درجهٔ شهادت یافته‌اند، بسیاری از صحابه و تابعین در آن مکان متبرک مدفونند. بعضی گفته‌اند که ششصد تن از اصحاب و تابعین در آن زمین خلد آئین مدفونند، والله اعلم. (ر، ۲۶)

۱ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ــ در تسوج دو محل کهن نیز معروف است، یکی قبر علمدار و دیگری تسوج کهن. قبر علمدار بر فراز بلندترین قلّهٔ کوه میشاب (میشوو) واقع و بنا به روایت اهل محل نام سلطان علی بن رستم، بر لوح قبر کنده شده است. (آثار باستانی آذربایجان، ص ۵۵۰).

و نیز در آنجا (قریهٔ شادباد) مزاری است مشهور به **مزار برخ اسود**[1] **که ازمجذوبان و محبوبان الهی است و درزمان حضرت موسی علیه السلام بوده است و در اخبار آمده که یکبار قحطی عظیمی درمیان بنی اسرائیل اشتهاریافت وحضرت موسی را امر شد که به استسقا بیرون رود و آن حضرت با هفتاد هزار کس به طلب باران به صحرا رفتند، فتح باب نشد خطاب با عتاب ربّ الارباب رسید که یا موسی چگونه مستجاب شود دعای جمعی که ظلمت گناه دلهای ایشان را سیاه نموده. بازگرد که مرا بنده ایست بُرخ نام تاوی دعا نکند مستجاب نشود حضرت موسی به تفحص بیرون رفت از هرکه پرسید نشان ندادند تا شبی غلام سیاهی دید رویش از اثر سجود معبود گَردآلود وی را به نورنبوّت بشناخت وبروی سلام کرد چون اسمش پرسید گفت اسم من برخ است. حضرت موسی علیه السلام التماس نمود که به صحرا رو وطلب باران کن، بندگان خدا فرومانده اند و تعب وعنا می‌کشند، تا متوجّه دعا شد بامرالله باران رحمت بارید. وبعضی می‌گویند که دورمی‌نماید که آن** برخ در این دیار باشد و این، یکی از اهل الله است که به قلب و قدم حضرت برخ است مراد به قلب آنست که هردو مرّبی یک اسمند و فیض فیاض حقیقی به هردو از یک ممّر واقع می‌شود و نیز نقل است که در زمان فرخنده نشان حضرت سلیمان علیه السلام خشکسالی پدید آمد و مردم به خدمت حضرت سلیمان(ع) رفتند و التماس نمودند که آن حضرت به طلب باران رود چون از شهر بیرون رفت دید که موری بر پشت افتاده و دستها برداشته و می‌گوید که الهی اگر انسان نافرمانی و عصیان تو کرد و بدان سبب باران رحمت از ایشان بازداشتی ما خود جمعی حیوان ضعیفیم و ازما خطائی سرنزده و ما را قدرت و یارای معاصی نیست، بر ضعیفی و عجز ما ببخشای. چون حضرت سلیمان علیه السلام آن بدید برگشت و گفت احتیاج برفتن ما نیست البته همین لحظه باران می‌آید، به قدرت الله تعالی همان ساعت باران رحمت بارید. (ر، ۲۶ـــ ۲۸)

مرقد فیض آثار عبدالله بن مسعود الانصاری که قاتل ابوجهل است و از اصحاب صفهٔ سرور انبیاست، درقصبهٔ دهخوارقان کالشمس المنیر معیّن و هویداست والله اعلم.

تربت بار تبت حضرت احمد [چپ] که از کبار صحابه است در درآمد قلّهٔ اخی سعدالدین است فی الواقع آثار انوار از مزار آن بزرگوار هویداست، والله اعلم. (ر، ۳۷)

---

۱ ــ برخ: به ضمّ اول نام سیاهی بوده از اولیاء الله درقدیم که آنرا برخ اسود می‌نامیدند (آنندراج).

مزار امیّة بن عمرو بن امیّه در درآمد سرخاب است. صاحب تاریخ [گزیده] وی را نیز از صحابه نوشته است و پدرش عمرو و از مشهوران است وی با صغرسنّ و صغر کالبد به میدان بانوی باتوان[1] رفت که دختر بهرام پادشاه گیلان بود و در حسن و شجاعت نظیر نداشت و از لشکر اسلام غیر محمدِ حنفیه و زیدعلی هیچ کس را تاب مقابلت وی نبود. امیّه بی رخصت اسامه و بی اذن پدر با وی درآویخت و سنگی بر سر دختر زد که کُله خود وی بشکست و سرش در میان دو لشکر برهنه شد آخر به دست دختر گرفتار گردید، دختر از کمال غضب حکم کرد تا هردو چشمش بیرون آوردند. عمرو به شب رفت و او را از میان لشکر کفار بیرون آورد. در تاریخ مرقوم است که قیس و جناب امام‌زاده محمد حنفیّه و زیدعلی را کفار گرفته بودند عمرو برفت ایشان را [هم] از حبس کفار نجات داد. محقق است که با اسامه همراه بود. والله اعلم.

ایضاً در تاریخ مسطور که حضرت رسول (ص) عمرو را در سال ششم از هجرت با نامه ای به پادشاه حبشه فرستاده او را به اسلام دعوت نمود. عمرو از صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و نیز از جملهٔ کمربسته های حضرت اسدالله الغالب جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی اطالب علیه السلام بود و کمربسته های آن حضرت این جماعت بودند: سلمان فارسی، مالک اشتر، ابراهیم اشتر، عبدالله انصاری، ابوذرغفاری، عمّار یاسر، نصیر مالک، بابا عمرو، و قنبر، و مقداد اسود، دلیل سمرقندی، سهیل رومی[2]، جوانمرد قصاب، ذوالنّون مصری، حسن بصری، جابر انصاری، محمد ابی بکر والله اعلم. و در یازده تن از کمربسته ها همه کس متفقند، لیکن در شش تن اختلاف نموده اند بعضی اینها را کمربسته می‌دانند، بعضی آن شش تن را والله اعلم. بلال حبشی، ابودردا، بریدة [بن الحصیب] اسلمی، کمیل بن زیاد، عبدالله عباس، ابوعبیدهٔ خوارزمی. قول دیگر عبدالله انصاری، مقداد اسود، ابراهیم اشتر، عمّار یاسر، نصیر مالک، دلیل سمرقندی. (ر، ۳۷ــ ۴۰)

مزارفیض آثار حارث بن امیّه رحمة الله در سرخاب در حوالی باباحسن واقع شده وی برادر عمرو است بر لوح مزارش مرقوم است که هذازاویةٌ منسوبة الی صاحب لواء النبی (ص)

---

۱ ــ چ، بانوی بانوان.

۲ ــ چ، سهل رومی.

الشهید فی سبیل الله تعالی حارث بن امیه و تاریخه سنة خمس و عشرین[۲۵] و فتح آذربایجان در اثنی عشرین[۲۲] واقع شده می‌تواند بود که بعد از فتح آذربایجان در آنجا ساکن شده بعد به درجهٔ شهادت رسیده باشد. وی نیز در مرتبهٔ ثانی آمده است، والله اعلم. (ر، ۴۰)

مزار امیّه [ضمری] پدر عمرو در جوار باباحسن تخمیناً به ده پانزده قدم فاصله در طرف قبلهٔ باباحسن واقع شده و میلی از آجر بر سر قبرش ساخته اند، وی در مرتبهٔ اوّل شهید شده است، والله اعلم.

مرقد منوّر سهراب که از کبار اصحاب است در سرخاب است، قریب به مزار امیّه و حارث و میلی از سنگ سرخ بر سر قبراش نصب کرده اند. چنین مذکور است که اول شخصی که از اصحاب در خاک سرخاب دفن شده وی بوده است و به واسطهٔ جوار آن بزرگوار، آن زمین قبرستان شده و اسم آن موضع را به نام آن جناب سهراب می‌خوانده اند، به مرور ایّام به سبب کوه سرخ که در نزدیک آنجاست و در فصل بهار سیلاب سرخ از آنجا به زیر می‌آید به سرخاب مشهور شده است، و در آن قبرستان قبور بسیار به اصحاب کبار و تابعین ابرار منسوب است و اکثر آنها را در زمان رومیّه ویران نموده اند چنانچه از بعضی مطلقاً اثری نمانده است. (ر، ۴۱)

عمران نام یکی از اصحاب سیدالانام است. مرقدش در کوچه ای واقع است که از سرخاب به شتربان می‌روند، در جانب قبلهٔ شارع و اسمش مابین عوام بر پرجنّ و پیرچمن شهرت دارد و هرکه را، تب عارض می‌شود رشته ای از پنبه دور مزار آن بزرگوار می‌گردانند تب تخفیف می‌یابد و این عمل را مکرر تجربه نموده اند به غایت آزموده و مجرب است والله اعلم.

مابین سرخاب و بابامزید، مزاری است در کمال روحانیت و صفا که به مزار علمدار حضرت رسول (ص) مشهور است. آن جناب از علمدارانِ لشکر اسلام بوده است و این **مزار** قریب به مزار امام زاده واقع است، والله اعلم.

ایضاً در سر راهی که از شهر به مالامیر می‌روند قریب به دولتخانهٔ عتیق مزاری است و آن نیز مشهور است به مزار علمدار حضرت رسول الله (ص)، مردم آن گذر را بمزار آن بزرگوار توجه بسیار است، وی نیز صاحب لوای لشکر اسلام بوده لیکن اسم شریفش معلوم نشده والله اعلم.

مزار فیض آثار ابومحجن [الثقفی] علیه الرحمه در کنار آب شور در سرخاب کالبدر

الباهر معین و ظاهر است. اسم شریفش قدامة بن حصین تمیمی است[1] و محجن عصائی را گویند که سرش چوگان باشد، چون فتح مکّه شد حضرت رسول (ص) دید که چوب چوگان در دست وی است، از دستش گرفته بتها را بشکست و چوب را به دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیّه السلام داد که بتها را بدان به زیر اندازد و بشکند وی را به سبب آن عصا، رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوالمحجن ملقب فرمود، وی از کبار اصحاب است و احوال او در روضة الصفا مسطور است وی بغایت شجاع بوده آن بزرگ در اکثر غزوات ملازم رکاب حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در شجاعت و بهادری از اقران ممتاز است و ذکر شجاعتش در مواضع مذکور و بر السنه مشهور است، در غزای قادسیّه سعد وقاص سردار بوده و از قبل یزدجرد پادشاه اعجام سردار کفار رستم نام بوده با فیل سفید و سی و پنج فیل دیگر در مقابل لشکر اسلام صف کشیده در اثنای راه ابومحجن را به شرب متّهم ساخته اند سعد وقاص وی را در منزل خود حبس نموده و آن کوشکی بوده. در آن روز در حوالی همان منزل مابین لشکر اسلام و کفّار محاربه و گیرودار واقع می‌شود، ابومحجن از همان مکان نظارهٔ ایشان می‌نموده می‌بیند که کفّار نابکار بر لشکر اسلام غلبهٔ بسیار می‌نمایند، غیرت اسلام بر او غالب گشته، به کنیزی از سعد وقاص که در آنجا بود می‌گوید که بزودی این بند را از من بردار و اسبی و سلاحی بیار که به میدان رفته، دمار از کفّار برآورم و به زودی بیایم که بیش از این تاب دیدن غلبهٔ کفار ندارم، کنیز می‌گوید که ازعقل دور می‌نماید که به محبوس، کسی اسب و سلاح دهد و دیگرباره آن محبوس به ارادهٔ خود بازآید و به زیر بند تن در دهد. (چو مرغ از قفس رفت نتوان گرفت) ابومحجن قسم یاد می‌نماید که من بی حمیّت نیستم مگر کشته گردم که باز نگردم و کنیز بند از وی برداشته و اسب و شمشیری به او میدهد، آن شهسوار برقع بر عارض پوشیده از یکجانب به میدان درآمده چند نفر از شجاعان و سرداران کفّار را بر خاک هلاک می افکند، اهل اسلام که مشاهدهٔ آن حال می‌نمایند دلهای ایشان قوی گشته به یکبار حمله می‌آورند و لشکر کفار منهزم و پراکنده می‌شوند، ابومحجن فی الحال معاودت

---

۱ ــ نام او در «اسدالغابه» عمروبن حبیب بن عمرو، مالک بن حبیب، عبدالله بن حبیب آمده است. برای اطلاع بیشتر از ترجمهٔ «ابومحجن ثقفی» علاوه بر مظان دیگر از کتب رجال و اصحاب به روضات الجنان (ص ۲۸ ــ ۳۷) و حواشی و تعلیقات مصحح فقید آن (ص ۵٤۷ ــ ۵٤۸) رجوع شود.

نـموده سلاح از خود دور می‌سازد و بـند بر خود مرتب می‌نـماید و بعد از فتحْ، سـعد به کنیز خود حکایت مـی‌کـند که در اثنـای ایـن محاربه شـخصـی بدین صفـت از غـیب پیدا شد و کـفار را مغلوب ساخت. اسبش مثل اسب من بود، کنیز حقیقت حال را بیان نموده، سعد وقاص او را از آن حبس نجـات داده و معـذرت خواست وی نیز در مـرتبهٔ ثانی شـهید شده و غزای قـادسیّه در سنهٔ خمس و عشـر (۱۵) از هجرت خـیرالبشر واقع شده و بنـای شهر بصره نیز بفـرمودهٔ عمر در اینسال به وقوع رسیده است، والله اعلم. (ر، ۲۸ــ ۳۷)

مزار دو بزرگوار از صـحـابهٔ کبار و تـابـعین ابرار در چـرنـداب در عمارتی کـه مشـهور و موسوم است به سنگـخانه در طرف شرقی مزار امام حفدهٔ عطاری[1] واقع شده چنین مشهور است که حفّاری در جـنب قبـر آن بزرگوار قبـری می‌کنـده است به مدفـن ایشان رسیـده دیده که بدن مـبـارک ایشان به غایت تـازه اسـت و زخـم متعدد دارند و در آن مـزار فـیض شعار از صحابه و تابعین بسیار آسوده اند، والله اعلم. (ر، ٤٢)

مزار عکاشة بن محصن[2] الاسـدی رحمة الله علیه در گجیل مشهور و معروف است و از آن مزار اشعهٔ انوار بـه دیدهٔ بصیرت اولوالابصـار ساطع و لامع، خواصّ و عـوام را توجّه بسیار به مزار آن بزرگوار است، بعضـی از صلحای تبریز حضرت رسالت‌پناه (ص) را در واقعه دیده‌اند که در آن مقام متوجّه دعا بوده‌اند. او در مرتبهٔ اول درجهٔ شهادت یافته است و در جنب عکاشه مزاری است مابین عوام به مـزار محمد ابی بکر شـهرت دارد و اصّح آنست که محمـد ابی بکر در مصر مـقتول شده و عبدالـرحـمن بن ابی بکر بـا اسـامه به این دیار آمده یمکن که مزار وی بوده به هر تقدیـر از مشاهیر ایـن ولایت چنین استمـاع می‌رود که این شخص از اصحاب کبار بوده باشد، والله اعلم. (ر، ٤٢)

مزار عبدالله الامین[3] در محلهٔ نوبـر واقع شده است، در جنب مزاری که مشهور است به مزار خواجه عمـادالدین الزرندی کـه یکی از وزرای جهانشـاه بوده است و در تعمیـر مسجد وی

---

۱ ــ آ، چ، به غلط: جعدهٔ عصاری (در بیشتر موارد). اصلاح از روضات الجنان قطعی.

۲ــ آ، محصیـن و (چ) به غلط: مـحیص؛ در بلخ نـیز مزاری اسـت مشـهور به خـواجه عکـاشـه و در عداد صحـابه (روضات الجنان ۱/٤۳).

۳ــ آ، چ، به غلط: عبدالله الامی. تصحیح از روضات الجنان بی اشکال.

سعی بلیغ نموده و از برای خود نیز عمارت عالی به اتمام رسانیده است، والله اعلم. (ر، ٤٤)

مزار امیرعلی چپ رحمة الله در جنب عمارت استاد شاگرد است، یحتمل که این عبارت تصحیف جب [باشد] که عبارت از بریدن سر ذکر است در وقت ختنه، بسبب آنکه حرف پا در لغت عرب نمی‌باشد و در میان عوام اعجام به مرور ایام به کثرت تلفظ به علی چپ شهرت یافته باشد،[1] آنجناب از کبار اصحاب است، لیکن محقق نشده که در مرتبهٔ اول به درجهٔ شهادت رسیده یا در مرتبهٔ ثانی. (ر، ٤٤ ــ ٤٦)

ذکر **بنای مسجد استاد شاگرد:** عمارت استاد شاگرد از علاء الدین [شیخ حسن بن تیمور تاش بن امیر چوپان است که] مشهور به شیخ حسن کوچک است و اسم این عمارت علائیّه است و اسم پادشاهی که در آن عمارت مرقوم است سلطان سلیمان است که پسر محمدبن سکنه بن یشمُت بن هلاکوخان بن چنگیز است و آن عمارت در سنهٔ اثنی و اربعین و سبعمائه (۷٤۲) درعرض یکسال به اتمام رسیده است و جز این از سلطنت او اثری باقی نمانده، و خطّی در دور آن عمارت نوشته شده است که دیدهٔ کاتب افلاک درعرصهٔ خاک نظیرش مشاهده ننموده وآن خط **خواجه عبدالله صیرفی** است و اینکه عمارت را استاد شاگرد می‌گویند باعث آنست که بعضی از طرف شرقی عمارت را شاگرد صیرفی نوشته است. مزار امیرعلی [چپ] در این دیار به شهید گاه شهرت دارد و روز دوشنبه وقفهٔ اوست، و خواجه عبدالله صیرفی در چرنداب مدفون است و کتابت عمارت خواجه رشید را نیز ایشان نوشته اند و خط شریف ایشان درعمارات تبریز بسیار است چنانکه مولانا مالک خوشنویس دیلمی[2] فرموده است:

صیرفی ناقد جواهر خطّ   کز نی کلک گشت گوهر ریز
هست بر حسن خط او شاهد   در و دیوار خطهٔ تبریز (ر، ۳٦۹)

---

۱ ــ صاحب روضات الجنان در وجه تسمیه می‌نویسد که وی بدست چپ تیر می‌انداخته است. درصورتیکه لفظ چپ فارسی است.

۲ ــ وفات مولانا مالک قزوینی دیلمی روز چهارشنبه هیجدهم ذی الحجهٔ سال نهصد و شصت و نه اتفاق افتاده است. (روضات الجنان، حاشیهٔ صفحه ۳٦۹).

باب چهارم

در ذکر اولاد ائمهٔ هدی و اولیاء و اهل الله که در نفس شهر آسوده اند

مرقد منور **عبدالله بن زید بن امام حسن (ع)** در جنب بازارچهٔ اتکو در گنبدی واقع است، آن گنبد به گنبد امیر مولا شهرت دارد لوح مزار آن شاهزادهٔ عالی تبار سنگ سرخی است که اسم شریف و تاریخ شهادت و بعضی حالات آن حضرت برآن منقوش است و آن سنگ به مرور ایام سائیده شده همین هذا روضة الشریفة عبدالله بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام باقی است و تاریخ شهادت و غیره محو شده است[1] والله اعلم. (ر، ۴۵۰ ــ ۴۵۲)

و هم در این **گنبد** مزار سه تن از اهل الله مرئی و معیّن است، دو کس ایشان را اسم و حالات بر راقم این تذکره مبهم مانند یکی مزار امیر مولا است، پدرش حاکم تبریز بوده پسر خود را در جوار آن بزرگوار دفن نموده[2] [است].

در تاریخ مسطور است که شهر تبریز را اول به فرمودهٔ زوجهٔ هارون الرشید: زبیده خاتون بنت جعفر دوانقی بنا نموده اند و محقق است که زبیده خاتون شیعهٔ فطریّهٔ فدائیّه بود چنانکه شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب «نقض» آورده که چون هارون الرشید غلوّ زبیده را در تشیّع

---

۱ ــ گنبد امیر مولا همان مقبرهٔ امیر مملان پسر امیر و هسودان بن محمد روّادی است. در آن گنبد، مزاری است که بر لوح آن نوشته که: هذامرقد سلالة آل طه ویس، علی بن مجاهد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. ملاحشری، و پس از وی نادر میرزا، و طباطبائی مولف «اولادالاطهار» به اشتباه نام امامزاده را عبدالله بن زید بن حسن قید کرده اند.

۲ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

اهل بیت تحقیق نمود سوگند خورد که او را به دو کلمه طلاق دهد و بیش از دو کلمه نباشد، پس بر کاغذی نوشت که: کنت، بنت یعنی بودی و بریده شدی و آن را به زبیده فرستاد و زبیده از کمال محبّت مرتضی و فاطمه زهرا(ع) در پشت همان کاغذ نوشت که **کنّا فاحمدنا** و **بنّا و ماندمنا** یعنی بودیم و بدان حمد و شکر کردیم و بریده شدیم و در آن پشیمانی نداریم. غرض آنکه از اول بنای تبریز را به تشیّع نهاده‌اند و بنای اول تبریز در شهور سنهٔ خمس و سبعین و مائه (۱۷۵ق) واقع شده و بعضی در سنهٔ تسع و سبعین ومائه (۱۷۹) نوشته‌اند. در زمان متوکّل عبّاسی به زلزله خراب شد[1] و مشارٌالیه به تجدید عمارت اشارت نمود. مرتبهٔ دوم در رابع عشر صفر سنهٔ اربع و ثلاثین و اربعمائه (٤٣٤) به زلزله به ساکنان آن موضع آفت رسید، امیر فرمود که مردم از شهر بیرون روند بعضی اطاعت نمودند، اتفاقاً آن شب زلزله‌ای واقع شد که چهل هزار کس در زیر خاک هلاک شدند و شهر خراب گردید و این قضیّه در سنهٔ چهارصد و سی و چهار وقوع یافت در زمان خلافت القائم بامرالله[2]، و هسودان بن محمدبن روّادی که پدر امیر مولا است و از قِبَل خلیفه به امارت تبریز اشتغال داشت متصدی عمارت شد. و ابوطاهر منجم طالع عقرب اختیار نمود و استادان چابک دست طرح عمارت انداختند، بعد از آن تاریخ انهدام کلی به علت زلزله به عمارات راه نیافت. سبب دیگر آنکه کاریزهای متعدد در شهر احداث نمودند و منافذ زمین گشاده شد و بخارات آنقدر محبوس نمی‌گردد که به هنگام خروج زمین را حرکات غیف دهد و آن باعث انهدام عمارات شود (!) سلطان غازان در زمان خلافت خود امر فرمود که بر گرد شهر حصار کشیدند چنانچه باغات و بعضی از جبال که در آن واقع است داخل باشد به موجب فرموده عمل نمودند اما بواسطهٔ رحلت سلطان ناتمام ماند، والله اعلم. (ر، ۱۵ــ ۲۰)

مزار لازم الانوار امام زاده **موسی بن جعفر جمال**. علیٰ ماهوالمشهور در محلهٔ سنجران[3] واقع است و گنبد مرقدش به رنگ گنبد فلک نیلگون [است] و آنحضرت به پنج واسطه و به

---

۱ ــ تاریخ وقوع این زلزله را سال ۲٤٤ نوشته‌اند. دربارهٔ این زلزله و سایر زلزله‌های تبریز به مقالهٔ نگارنده در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال ١٦ (تابستان ۱۳٤۲) نیز مراجعه شود.

۲ ــ القائم بامرالله عباسی بیست و ششم شخص از خلفای عباسی است که از ذیحجهٔ ٤۲۲ تا سال ٤٦۷ یعنی ٤٥ سال حکومت کرده است.

۳ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

قولی به چهار واسطه به حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رسد[1] آنحضرت را امامزاده جمال می‌گفتند و جهش آنکه پدر بزرگوار آن عالی مقدار چون جدّ بی همال عدیم المثال به غایت جمیل بوده است و بعضی ایشان را امامزاده موسی صاحب طوق می‌گفته اند از آنجهت که آن معصوم مظلوم در دست کفار نابکار اسیر و گرفتار گشته طوق زنجیر در گردن او نهادند. نظم:

گوشهٔ زندان شده مأوای او　　سلسله بر گردن و بر پای او
حسن رخش در همه آفاق، طاق　　بدر فروزنده، ولی در محاق

و در حوالی همان مکان فردوس‌نشان قبل از این مسجدی بود و مناری داشت و آن مسجد را مسجد حاجت می‌گفتند و آن مناره نیز به منارهٔ حاجت شهرت داشت و در پای همان مناره چاهی بود چون دل مظلومان تنگ و چون قلب ظالمان سیاه، آن یوسف زمان در آن چاه مدت هفت سال محبوس بوده است و سبب اینکه آن مسجد را مسجد حاجت می‌گویند آنست که مسجد مذکور را شیب زمینی بوده و در آنجا قبور چندتن از امامزاده‌ها و اصحاب و مردم عزیزالوجود هست و هرکسی را حاجتی و مشکلی پیش می‌آمده چون بدان مکان فیض نشان می‌رفته اند و طلب حاجت خود می‌نموده اند البتّه به استمداد روح پاک آن بزرگواران از مبدأ فیّاض، قضای حاجت و فتح مهمّات ایشان می‌شده [است].

همّت پاکان چو شود همرهت　　چرخ نهد ناصیه بر درگهت

بنابراین به مسجد حاجت شهرت یافته است و خراب کنندهٔ آن مقام شریف را در اندک زمانی خانه اش ویران شد و خود با فرزندانش نابودمطلق شدند، والله اعلم. (ر، ۴۴۹ ــ ۴۵۰)

مزار پیر موسی در طرف غربی سنجران در قرب تل خاکی که در مقابل پل که مشهور به پل طاق است واقع شده، عوام گاهی صحابه اش می‌گویند و برخی از کبار مشایخش می‌خوانند. اصح و اشهر اقوال آنست که در آخر است، به سبب آنکه اولادش الان موجودند و وقفیّه در دست دارند که بعضی از صفاتش در آن مرقوم است؛ به هر تقدیر بسیار بزرگ است، هرگاه مردم آن گذر را مشکلی پیش آمده است. نذری با چراغی به مزار آن سعادت آثار برده اند. ایشان رافتح باب از درگاه رب الارباب شده، مولد شریفش از تبریز است وی ولد

---

[1] ــ سلسلهٔ نسب شریفش چنین است: «ابوالحسن موسی بن جعفرالجمال بن محمدالاکبربن ابراهیم الاکبربن محمد الیمانی بن عبیدالله بن الامام موسی الکاظم علیه و علیهم السلام».

خواجه نجم الدین برک باف است، خواجه در علوم ظاهری و باطنی سرآمد روزگار بوده، غالباً پیر موسی از پدر بزرگوار خود تربیت یافته است و یکی از خطاطان است بسکه از ایشان خرق عادات ملاحظه شده چند محل بدیشان وقف نموده اند، والله اعلم.[1]

مزارفیض آثار **پیرستاره** که از اجلّه اولیاء است درسردیراب[2] (درب سرد) در جنب شیشه گرخانه واقع شده، ذکر مناقب و علّو مراتبش مزید بر آنست که در این مختصر بگنجد والله اعلم.

پیر اسحق که برادر ارجمند آن سعادتمند است، مزارش در قرب برادرش در محوطهٔ منزل شخصی واقع شده ویرا باعث این سعادت خدمت برادرش پیر ستاره شده است و به مردم آن گذار از مزار آن بزرگوار مکرّر آثار انوار ظاهر گشته و هریک از آنمردم از حالات و کرامات او چیزی نقل می‌نمایند، والله اعلم. (ر، ۴۵۳ ــ ۴۵۴)

ایضاً در چرنداب حوالی کوچه ای که مشهور است به کوچهٔ قاسم بیگ، مسجدی است ومنارهٔ آن دو، در جنب مسجد صومعه ای است از آن شیخ [ابواسحق ابراهیم بن یحیی] جوینانی[3]، وی از متقدمین مشایخ این دیار است و مرید رشید رئیس المشایخ حضرت شیخ بایزید بسطامی است و مدفن شریفش در همان صومعه است و آن مسجد وصومعهٔ قدیم است و در زمانیکه تبریز به زلزله خراب و ویران شده است، شیخ بایزید در آن صومعه مکان داشته آن مسجد و صومعه را آسیبی نرسیده، همین سر مناره خراب شده است باقی به حال خود می‌ماند و از آن زلزله از هیچ عمارتی اثر نمانده همین از همت آن بزرگوار آن مکان محفوظ مانده، عوام آن مسجد و صومعه را از آنِ قطب الاولیاء والمحققین حضرت بایزید بسطامی می‌دانند وبروی اعتراض می‌نمایند که همین مکان خود را از آفت محافظت نموده و باقی را واگذاشته می‌بایست که به دعا و همت جمیع شهررا از این آفت محافظت نماید یا آنکه اول مکان خود را فدا سازد، محقق است که شیخ بایزید بسطامی در حین سیاحت چون بدین دیار رسیده، در

---

۱ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ ــ از این محلّه (که در روضات الجنان بشکل سرویراب یاد شده) امروز در تبریز نام و نشانی نیست. همچنین از درب سرد که از محلات قدیم تبریز بوده اثری نمانده است نادر میرزا می‌نویسد که درب‌سرد را اکنون درب گجیل گویند. به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۳ــ آ، چ، به غلط شیخ جولان.

آن مکان متمکّن شده و این قضیّه دویست و چهل و چهار سال بعد از هجرت خیرالبشر واقع شده، نقل است که در آن روز مرغکی بر دیوار زاویه نشست و بانگی می‌نمود، شیخ ابراهیم جوینانی در خدمت شیخ بود، سلطان العارفین به وی گفت می‌دانی که مرغ چه می‌گوید گفت نه، گفت می‌گوید که شهر تبریز تمام به زلزله ویران شد آلا مسجد و زاویهٔ تو و مسجد خرابات کهن، شیخ ابراهیم گفت الحمدلله، سلطان العارفین فرمود خود انصاف بده که این شکر نیکو نبود، [کاش] که مسکن تو خراب می‌شد و باقی مکانها و خانه های مردم آبادان می‌ماند، شیخ ابراهیم انصاف داد، و این زلزلهٔ اول تبریز است. نقل است که شیخ ابراهیم از شیخ بایزید پرسید چه می‌فرمائی در حال اهل این دیار فرمود که ابله‌پرست و گول خورند و چون صاحب طالع عقربند و عقرب کور است مردم این دیار را آن بصیرت نباشد که اهل الله را بشناسند. لیکن از مجانین ایشان غافل نباید بود که بسی صاحب معنی و بلندمرتبه می‌باشند! والله اعلم.[۱]

ایضاً در تبریز دو مسجد است که در اوایل اسلام ساخته اند یکی مسجد عبدالله عامر یا عمر که در کوچهٔ آژاباد است[۲] و یکی همین مسجد مذکور و این مابین سردیراب و حمام سله کنان واقع است. (ر، ٢٧٤ ــ ٢٧٦)

مزار سید رکن الدین [جرجانی] صاحب «متوسط»[۳] که در علوم، یگانهٔ آفاق بوده در سر پل نوبر در گنبد عالی واقع شده به‌ذکر فضایلش کتاب «متوسط» ناطق است، والله اعلم. (ر، ٤٥٥)

ایضاً در جنب مزار آن سید، خانقاهی است منسوب به جلال طرّه که وزیر سلطان محمد خدابنده [أولجایتو] بوده است، آخر از اسباب عاریتی، خود را مبّرا ساخته در جمع اسباب سفر دارالمقر کوشیده و وی را مقامات عالی میّسر شده [است]، والله اعلم. (ر، ٤٥٥)

---

۱ ــ شیخ ابواسحٰق ابراهیم بن یحیی الجوینانی بسال ۲۷۵ در تبریز وفات یافته و بنوشتهٔ درویش حسین در چرنداب مدفون است (روضات الجنان ٢٧٤/١ ــ ٢٧٦). جوینان (به ضمّ جیم و کسر واو) دهی است از کاشان. گویا کوچه ای نیز در تبریز بوده که شیخ ابراهیم منسوب بدانجاست.

۲ ــ آژاباد، آچاباد کوچهٔ معینی بوده است در سرخاب حوالی درب اعلی. اکنون در این شهر نام نشانی از آن نیست.

۳ ــ یکی از شروح سه گانهٔ (کبیر، متوسط، صغیر) که بر کافیه نوشته است.

مزار فیض آثار عبدالله که از جملهٔ علمداران لشکر اسلام بوده و به قصد غزای کفار بدین دیار آمده و به درجهٔ شهادت رسیده است در محلهٔ نوبر در مسجدی که در عقب دکانها است قرار دارد و در اینديار به علمدار امیرالمؤمنین (ع) مشهور است. معلوم نیست که در مرتبهٔ اول آمده یا در مرتبهٔ ثانی، والله اعلم.

اگرچه اسامی شریفشان تحقیق نشده است **دومزار** فیض آثار از دو امامزادهٔ عالی تبار در محلهٔ مهاد و مهین[1] در مسجد دار[2] واقع است. فی الواقع اثر انوار از مدفن آن دو عالی تبار لامع است. ایشان را فرزندان محمد حنفیّه می‌دانند، عوام ایشان را نیز عون‌علی و زیدعلی می‌خوانند و لیکن اسم شریفشان محقق نیسَت وقتی که حضرت خواجه محمد پارسا [به حج مشرف می‌شده] به زیارت ایشان می‌آیند، می‌فرمایند اینها امامزادهٔ بیواسطه نیستند و اینها دو سیّد عالی نسب و عالی رتبه اند، والله اعلم. (ر، ٤٥٤)

مزار یکی از امامزاده‌ها در حوالی بابامزید است وی را نیز اسم معلوم نیست، بتحقیق این پنج تن که مذکور شدند بسبب آنکه در کتاب بحرالانساب مسطور است. و در بعضی از تواریخ نیز مرقوم است که ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین علیه السلام را قبر در تبریز است و عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالکریم و عبدالواسع که فرزندان قاسم بن عمادالدین بن جعفربن هادی بن امام زین العابدین (ع) می‌باشند در تبریزند امّا قبر ایشان معین نیست، و در میدان تبریز مسجدی است که به شهیدگاه مشهور است هفت تن از امامزاده‌ها در همان مسجد به درجهٔ شهادت رسیده اند و این قضیّه کمال شهرت دارد و در همان موضع سردابی است که در آن مدفونند، ولیکن محقق نشده که فرزندان کدام امامند، والله اعلم.

دیگر از دختران ابی طالب بن امام علی النقی (ع) که از بغداد به تبریز آمده اند و کفار ایشان را به درجهٔ شهادت رسانیده اند و قبر ایشان نیز در تبریز است، لیکن معین نیست. و نیز در بحرالانساب مرقوم است که فرزندان حارث بن حسین بن امام حسن (ع) را در آذربایجان به

---

۱ ــ در تاریخ تبریز نادر میرزا و کتب سایر متاخرین مهاد مهین؛ در روضات الجنان: مهادمهن، مها و مهن (بدون یاء) مضبوط است امروز در میان عامهٔ بدین محله میارمیار و میَر میَر گویند.

۲ ــ مظنّه مسجدی که هم اکنون به مسجد دال ذال معروف است، همین مسجد «دار» است. برای اطلاع بیشتر از این مسجد و وجه تسمیهٔ آن رجوع کنید به «تاریخ اولادالاطهار» ص ۱۱۰ ــ ۱۱۱؛ آثار باستانی آذربایجان ۳۴۵/۱ ــ ۳۴۹.

درجهٔ شهادت رسانیده اند. ولیکن محقق نیست که در کدام موضع آذربایجان است و مشهور است که حجاج بن یوسف دوازده هزار امامزاده را از مذکر و مونث به قتل رسانیده والله اعلم.

مزار سیدحسن مشهور به میرمست[1] درسر میدان تبریز به جانب شمال درمکان معین است، وی اکثر اوقات در میدان می‌بوده چون به دارالبقا انتقال فرمود وی را در آن مکان که در حین حیات مانوس طبعش بوده دفن نمودند. آن جناب مجذوبی بوده در کمال مرتبه و حال از محبوبان ملک متعال، مولانا حسن ولی که یکی از اهل الله است از مریدان وی بوده است از «میر» خرق عادت بلاحدّ و نهایت به ظهور رسیده و مولانای مزبور بسیار از آن مسطور و مذکور نموده است. فوتش در ایام سلطنت شاه اسماعیل صفوی الحسینی بوده در سنهٔ نهصد و هیجده. (ر، ۴۵۵ ــ ۴۶۷)

ایضاً هفت خواهران در حوالی درب اعلی موضعی است در کمال فیض و صفا در آنجا مدفونند ماهوالمشهور ایشان از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام اند، والله اعلم (ر، ۴۶۷)

مزار میر حیدر تونی در درب اعلی مکانی است که در کمال فیض و صفاست، بعضی از تونی آن فهمیده اند که وی از کمال فقر و فنا در تون حمام مسکن داشته، آن غلط است، مولدش از بلدهٔ بادکوبهٔ شروان است و در شهر تون بسیار بوده و در آنجا نشو و نما یافته بدانجهت به تونی شهرت یافته و بعضی را اعتقاد آنست که آن بزگوار مولدش از قصبهٔ تون است من اعمال خراسان، وی از جملهٔ مجذوبان عالی رتبه است، نسبت خرقه اش را چنین نوشته اند که آن بزرگ مرید سید محمد نجفی بوده و او مرید سید ابراهیم مدنی و او مرید سیدعلی یمنی و او مرید سیّد قاسم [مدنی] و او مرید مجسّم مکّی و او مرید سید ابراهیم خوارزمی و او به خدمت جناب امام موسی کاظم (ع) رسیده و ارشاد از آنحضرت یافته، جذبات و حالات او مزید بر آن است که در این مختصر بگنجد یا به قیاس عقل توان دانست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر　　　گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر[2]

وی از سلسلهٔ قلندریّه بوده و قاعده اش چنان بوده است که در روزهای جمعه به مسجد جامع

---

۱ ــ در روضات الجنان به اسم وی اشاره نشده است.

۲ ــ از مثنوی مولوی ج ۱ ص ۱۸ رمضانی؛ ۱۴۵/۱ جعفری؛ ۱۸/۱ نیکلسون.

تبریز مـی‌آمـده و از مردم سؤال می‌نـموده، چون مردم را ارادت تمـام بـدو بوده چیز بسیـار به او می‌دادند، و او در بیـرون مسجد همه را به فقـرا قسمت مـی‌نمود. مشهـور است که مـیرحیدر در شبانه‌روزی هفـتاد هزار کلمـهٔ طیّبه ورد داشتـه‌اند و سوای این نیـز ایشان را اوراد و عبادات و ریاضات بسیار بوده، الحاصل تا بـه دستیاری توفـیق طیّ وادی مجاهدت ننمائی به مقام قرب نرسی و تا قطع علاقه از ماسوی‌الله نکنی بوئی از این گلزار به مشام جانت نرسد. شعر:

ابـدال نـه‌ای به تـکـیه راهت نـدهـند — در لـنـگـر فـقر تکـیـه گـاهـت نـدهند
تـا هـمـچـو قـلـنـدران مـعـنـی نشوی — حقا کـه از این نمـد کـلاهت ندهـند
ای آمده در طریق حق پای تـو سست * وی مانده به راه دوست در گام نخست
خواهی که به مطلوب حـقیقی برسی — بشتاب که دوریِ تو از سستی تست.

اگرچه بدیدهٔ کوتـاه‌بین عوام، انهدام تکـیهٔ آن عالی‌مقام قبیح می‌نماید لـیکن بنظر بصیرت اثرِ بینایان طـریق شریعت و طـریقت و حقـیقت روشن و مبرهـن است که چون همیشه روح مطهر آن بزرگ از ساکنان آن مـکان متاذّی و متنفّر بوده به دستیاری همّت، خار و خاشاکِ فسق و الحاد و بدعت از اطراف خود دور نـموده و این عین رضا و محض مدّعای آن بزرگ بود و جهان پناه به مصدوقـهٔ ارباب‌الدّول مُلِهمون من جانبِ‌الله بدین مهّم ملهم گشته، ارباب کیاست این مـبحـث را از کمـال ریـاست آن جـناب مـی‌دانند، و سـلسلهٔ شریفش بـه حضرت امـام موسی کاظم (ع) منتهی می‌شود و بعضی وی را درفقر از سلسلهٔ پیر جمال می‌دانند وی در سنهٔ **ثلاثین وثمانمائه** (۸۳۰) از دار فـنـا متـوجـه منزل بـقـا گشتـه و آنـجناب از سـادات صـحیـح‌الـنسب والاحسب است. میرحیدر تـونی بن سید شمس‌الدیـن علی بن سید علـی بن سیدمحمودبـن سید عـلاء‌الدیـن بن سـید حسـن بـن سـیـد جعـفربـن سـیّد بـرهان‌الـدین بـن سید ابـوالقـاسم بـن سید عبدالله بن الامام و سیدالانام امام موسی الکاظم بن جعفرصادق بـن امام محمد با قربن امام علی زین‌العابدین بن امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، والله اعلم.

ایضاً صاحب سلسلة الاولیاء فرموده است که قطب‌الدین حیدرِ مجذوب از اولاد ملوک ترک است و بدلای طـایفهٔ اولـیّات، وی مـجذوب صـاحب رتبـه و سرمسـت جام جـذبات و مقامات و حالات و شوق و ذوق و عشق و مخالفت نفس و گرمی و اجتناب از خلایق داشت، المـتـوفی بتـرشـیش... (ترشیـز) نیز از اکـابـر این طبـقه است و قـبـرش در ترشیش از اعـمال خراسان، او را نسبتی به میرحیدر نیست، والله اعلم.

ایضاً قاضی نورالله مرعشی شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین آورده که سلسلهٔ شریف میرحیدر در سلوک مستند می‌شود به سید محمد نجفی و نسبت او به چند واسطه منتهی می‌شود به سلسلهٔ سید ابراهیم خوارزمی که از جملهٔ تلامذهٔ حضرت امام همام علی بن موسی الرضا(ع) است جناب میر در غایت علّو همّت و تجّرد بوده است و خرق عادت از آن منبع سعادت بلاحدّ و نهایت ظاهر شده از آن جمله آهن در دستش چون موم نرم گردیده است. چنانکه سیدالطایفه میرحیدر آملی درنصّ[1] داوری بر کتاب فصوص الحکم بدان تصریح فرموده، و نیز مشهور است در وقتیکه به عزم زیارت آستانهٔ حضرت امیرالمؤمنین (ع) رفت، چون به آستان ملایک پاسبان رسید بر سنگی که در برابر روضه بر دیوار نصب بود تکیه نمود و به یکپا بایستاد، تا هفت روز هیچ نخورد و نیاشامید و منتظر رخصت بود، شب هشتم در نصف اللیل آواز مهیبی از درون روضه بدر آمد که ساکنان نجف اشرف و خدّام همه شنیدند و سراسیمه از خواب پریدند که فرزندم حیدر را دریابید که او از آنِ من است، چون اطراف روضه را تفحّص کردند وی را دیدند و از نام و نسبش پرسیدند همه را محقق شد که خطاب مستطاب ولیّ رب الارباب با اوست، لاجرم همگی از روی عزّت و احترام به پابوسش مشرف گشتند و در زیارتش بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند با اعزاز تمام به روضه اش درآوردند، و به زیارت حضرت ولیّ خدا و وصیّ مصطفی علیه التحیّة والثناء مشرف گردید و این خبر به اطراف عالم انتشار یافت. بدانکه آنچنانکه علو رتبهٔ این دو سیّد صاحب کمال از حدّ و حصر و قال ومقال افزون است و جهالت مریدان صاحب تقلید و تعصب هردو جانب، مزید بر آنست که در نوع بشر تصور و تعقل توان نمود و بتحقیق که در یوم الموعد به سبب کینه و عداوت یکدیگر مسخ امّت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خواهند بود و هریک از این دو بزرگوار از قبایح اعمال مریدان ضایع روزگار نزد پروردگار و سرور ابرار شرمسار و گله گزار خواهند بود العیاذ بالله من ذلک فهذا هوالخسران المبین.

جهل برِ اهل خرد سهل نیست   هیچ بلائی بتر از جهل نیست[2].

والله اعلم.. (ر، ٤٦٧ ــ ٤٦٨)

مزار فیض شعار پیر حدّاد که از اکابر اهل الله است در بیرون بازارچهٔ درب ری در

---

۱ ــ نص النصوص شیخ حیدر آملی به تصحیح هنری کربین به چاپ رسیده است.

۲ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

راهی که به جانب شش گیلان می‌رود در جنب شارع، در جانب دست چپ در محوّطه ای واقع است، آنجناب را صفت جلال غالب بوده است و در این ولامرد بقّالی همسایهٔ آن بزرگ بود و اکثر اوقات به شرب خمر قیام می‌نمود شب او را در واقعه می‌بیند که غضبناک می‌آید و می‌گوید ای بدبخت تا کی در این گذار از شرب تو در آزار باشم ببین که با توچه خواهم کرد. تابوتی در پیش خانهٔ وی بر زمین می‌زند و همان شب بقال را پسرش فوت می‌شود. علی الصباح که آن پسر را به قبرستان برده‌اند در حین دفن نمودن کسی از منزلش رسیده که دیگر پسرت فوت شد، و الد راقمِ این حروف در آن مزار ناظر بود نقل نمود که حضّار در مزار بودند که نعش آن پسر را نیز درآوردند، وی به فجأة فوت شده بود طرفه‌تر آنکه بقال نیز در آن زودی وفات نمود و در حالت نزع از چراغ آتش بروی می‌افتد تا مردمِ وی راخبر شدن، نیم بدنش می‌سوزد، از خوابی که دیده بود ده روز نشده خود نیز به فرزندان پیوست فاعتبروا یا اولی الابصار. شعر:

پاس ادب دار که بیگاه و گاه — لطف ازل پاس تو دارد نگاه
آنکه بدین فرقهٔ نور آب زد — گر رودش سر نبود بوالعجب والله اعلم.

مزار خیبر پادشاه تبریزی که از شجاعان اهل اسلام بود و در السنه و افواه روزگار مشهور است که همیشه با مروان شاه و مروانیان محاربه و مقاتله می‌نمود، در محلهٔ شش گیلان در گنبدی است، گویند وی پسر امیر مولا است که پدرش به تعمیر تبریز مبادرت نموده. بنده در باب نوشتن وی در این تذکره متردّد بودم و می‌گفتم که او خود نه داخل اولیاست و نه از فضلا چگونه او را در این تذکره ذکر نمایم، شبی در واقعه دیدم بنوعی که نتوانستم واقع شده را ذکر نکنم.

مزار برادرش مهیاشاه در محلهٔ بطّال آباد که مابین درب اعلی و شش گیلان واقع شده، گنبد مزارش مانند [مزار] خیبر پادشاه است،[1] والله اعلم.

---

۱ ــ امیر مولا (امیر مملان) ملقب به ابونصر حوالی سال ۴۵۰ می‌زیست (شهریاران گمنام) دعوی جدال وی با مروانیان و یا خود مروان بن محمد بن مروان مشهور به مروان حمار که در شب یکشنبه ۲۸ ذی الحجهٔ سنهٔ اثنین و ثلاثین و مائه بقتل رسیده نادرست است. و در بین روّادیان شخصی به نام مهیاشاه یاد نشده است. به تعلیقات ص ۳۱ نیز مراجعه شود.

مزار دوست خدا در محلهٔ شش گیلان واقع شده ویرا تکیه ایست درغایت صفا، وی درویشی بوده درغایت توکل و حال و کمال تجرّد و کمال، مابین عوام مشهور است که وی پادشاه بود و طوی قتلغ خاتون که دختر قتلغ شاه است و گنبد مرقدش در همان تکیه است زوجه اش بوده است. آخرالامر چون عدم اعتبار سلطنت فانی مشاهده نموده ترک و تجرّد که اساس سلطنت باقی است اختیار کرده، لیکن قول اصح آنستکه مولد وی از روم است و یمکن که برادر حاجی بکتاش بوده باشد و قبل از این ابدالان رومی همیشه به زیارتش می‌آمدند و در تبریز مکان آن فرقه همین تکیه بوده و جماعت رومیّه بتصّور اینکه میرحیدر برادر حاجی بکتاش است کمال عزّت و ادب رعایت می‌نموده اند اینقدر دانسته اند که مزار آن بزرگوار در تبریز است امّا ندانسته اند که مزارش کدام است در اول که به تبریز آمده اند تفحّص مزار وی نموده اند، درویشان میرحیدر بواسطهٔ آنکه آن تکیه (معزز باشد و آن را مثل عمارات دیگر خراب نکنند گفته اند میرحیدر برادر حاجی بکتاش است، ایشان این قول را صدق دانسته اند و آن تکیه را خراب ننموده اند و همیشه درعمارت و رعایت تکیه)[1] و ساکنان آن مکان کوشیده اند و عمارت تکیهٔ دوست خدا را رجب ابدال رومی میرآخور شاه جنّت مکان شاه طهماسب نموده در سنهٔ ٩٤٩. آن عزیزالوجود وفاتش در جمادی الآخر سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه (٧٦٥) واقع شده و این تاریخ بر لوح مزارش مرقوم است. والله اعلم.

مزار خواجه محمد فلکی در جانب قبلهٔ شش گیلان در جنب رودخانه و مقابل دولتخانهٔ جدید واقع است. گویند وی میردیوان سلطان غازان [٦٩٤ ــ ٧٠٣] بوده بعضی پندارند که این فلکی شروانی است شاگرد ابوالعلای گنجه ای که معاصر خاقانی است و آن غلط است به سبب آنکه از زمان خاقانی تا زمان این فلکی صد و سی سال فاصله است. بس فاضل و شاعر نادر بوده است، در حین مرض موت این ابیات گفته است و وصیّت نموده که بر گنبد مزارش بنویسند، چنان نموده اند و بر گنبدش نوشته اند که چون بندهٔ ضعیف محمد فلکی از اشتغال دنیوی اعراض نموده این ابیات گفت:

مقصود و مرام و کام دیدیم — میدان هوس بسی دویدیم
چون بوقلمون به صد طریقه — در اوج هوای دل پریدیم

---

۱ ــ در نسخهٔ (آ) عبارات بین دو قوس (   ) ساقط شده است.

هر پایه کز آن بلندتر نیست | از بخشش حق بدان رسیدیم
رخ بر رخ دلبران نهادیم | لحن خوش مطربان شنیدیم
در باغ جمال ماهرویان | ریحان و گل و بنفشه چیدیم
رفتیم به مکهٔ مبارک | در خدمت مصطفی رسیدیم
کردیم هزارگونه تدبیر | با تیغ اجل سپر ندیدیم
چون ملک بقا نشد میسّر | ز آنجمله طمع به کل بریدیم
از دانهٔ شغل باز رستیم | از دام اجل برون جهیدیم
کردیم به جان و دل تلقّی | چون دعوت ارجعی شنیدیم
بیهوده صداع خود ندادیم | تسلیم شدیم و وارهیدیم
با وحشت گور انس کردیم | در کنج لحد بیارمیدیم
کیفیت حال خود سراسر | در رشتهٔ نظم درکشیدیم
شاید که ز بعد ما عزیزی | گوید که به مرقدش رسیدیم
ایّام وفا نکرد با کس | بر گنبد او نوشته دیدیم

در آخر ابیات مرقوم است که حرّر فی شهور سنة اربع و عشر و سبعمائه [۷۱۴][۱]. و آن مکان فیض نشان به تکیهٔ ادهمیان شهرت دارد، بنابر آن که درویشان سلسلهٔ شریف حضرت ابراهیم ادهم که بدین دیار می‌آمده‌اند مقام و مسکن ایشان گنبد مرقد خواجه شمس الدین محمد فلکی بوده، والله اعلم.[۲]

مابین مرجانیّه و شش گیلان درجنب‌شارع، مزاری است مشهور به **مزار**نیک زن، مکرراً مردم آن گذروی‌را در واقعه دیده‌اند و به اعتقاد تمام تعمیر مزارش نموده‌اند و توجه تمام بدان مقبره و مقام دارند، اکثر شبها شمع و چراغ بدان مقام می‌برند و از روحش طلب استعانت می‌نمایند و اکثر به مقصود خود می‌رسند، والله اعلم.

درمقابل گنبد فلکی در باغچهٔ منزلیِ شخصی ازامرا، مزاری است مشهور به مزار بلغان

---

۱ ــ اشعار مذکور با اختلافاتی؛ محتملاً به نادرست به شیخ بهائی نسبت داده شده است و در کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی، ص ۱۱۲ مضبوط است.

۲ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

خاتون. گویند یکی از امامزاده‌هاست و بعضی ویرا یکی از هفت خواهران می‌دانند، والله اعلم.

مزار درویش لاغری که از فقرای باب‌الله است در محلهٔ شش گیلان در تکیه‌ای است که از خوبی آب و لطافت هوا یاد از جنّات تجری من تحتها الانهار می‌دهد و آن تکیه به تکیهٔ لاغری مشهور است، الحق مکان باصفا و مسکن عارفان خداست وی از سلسلهٔ ابراهیم ادهم است و مرید باباعادل است و باباعادل ازعارفان اسرار دین است و از کبارعلماء ربّانی است، مخزن گنجینهٔ وجود آن کثیرالجود نیز در آن مکان فیض نشان است چون پیرِ درویش لاغری است و مدفن شریفش آن مکان است، درویش لاغری بر سر قبرش این عمارت ساخته است. (ر، ۴۷۰)

مزارفیض آثاریکی از مشایخ کبار در همان شیب زمین، قریب به مزار آن دو بزرگوار واقع شده، لوح مزارش سنگ کبودی است، در آن نوشته الفانی فی الله، الباقی بالله، هذا روضة الشریفة الشیخ الاعظم مرشدالطوایف بین الامم شمس الحقیقة والتقوی شیخ ذوالنون نور بخشی التبریزی. نصف لوح را در زمان رومیّه شکسته اند باقی حالا تش معلوم نیست در سلسلة الاولیاء وی راصاحب مکاشفات صوری و معنوی، متصف به صفات الهی نوشته اند و بسیار بسیار ستوده اند و سال تاریخش بدین گونه نوشته اند. قطعه:

شیخ عالم شیخ ذوالنّون قطب دین		خادم جمله امامان نور بخش
چون غریق نور یزدان شد. رسید		بهر تاریخش هزاران نور بخش[1]

و این تکیه که مدفن گنجینهٔ وجود کثیرالجود این سه عزیزالوجود است مکان پرفیض و صفا و محل استجابت دعاست هرکس را مهمی پیش آمده و از روی اخلاص به روح این بزرگان توجه نموده و طلب استعانت کرده البته فتح باب شده است.

ذکر، شمه‌ای از حالات شاه نعمت‌الله ولی و شرح نسب شریف آن سید بزرگوار: همین تکیه که مذکور شد به تکیهٔ نعمت‌الله شهرت دارد به سبب آنکه مکان درویشان شاه نعمت‌الله ولی در تبریز همین تکیه است و باعث رونق این مقام آن جماعتند، بنابراین به نام آنجناب شهرت یافته. و مشهور است که حضرت شاه نعمت‌الله سیصد هزار حدیث شریف به

---

۱ ــ قافیه غلط و تاریخی از آن مستفاد نیست.

خاطر داشته و در علوم ظاهری و باطنی یگانهٔ روزگار بوده،نقل است که در چهارده‌سالگی در سلطانیّه به مطالعهٔ علوم اشتغال می‌نمود و در آن سن فضیلتش به مرتبه ای رسیده بود که روزی سلطان محمد خدابنده [٧٠٣ــ ٧١٦] جمیع علما و فضلا و مجتهدین را ضیافت نموده چهارصدتن از افاضل در آن مجلس حاضر بودند پادشاه فرمود عجب مجمعی است علماء زمان همه جمع اند یکی از این جماعت موعظه بیان نمایند، همه اشارت به شاه نعمت الله نمودند، منبر به مجلس آوردند، بالای منبر رفته به نوعی موعظهٔ فصیح و بلیغ بیان فرمود که صدای تحسین و آفرین به چرخ برین رسید، سورهٔ مبارکهٔ الرحمن را تفسیر نمود چون آیهٔ **مَرَجَ البحرینِ یَلتقِیان**[1] را بیان فرمود حضرت خضر و الیاس علیهما السلام در آن مجلس بودند، حضرت خضر به حضرت الیاس فرمود که حقّاً این پسر این آیه را به نوعی تفسیر نمود که گوئی در آن قضیه با من رفیق بود چون جمعی از اولیاء نیز حاضر بودند ایشان حضرت خضر و حضرت الیاس را شناختند. یکی از آن جمله قطب الاولیاء والمحققین شیخ صفی الدین بود و او در آن زمان در بیرون مدرسهٔ سلطانیّه پیش در زیر طاق جمعی را درس می‌گفت،[2] صاحب علوم ظاهری و باطنی بود و سید نعمت الله ولی در آن مجلس موعظه بیان فرمود که صدای تحسین و آفرین حضار به فلک دوّار رسید، بعد از آن فرمود که محققین و مفسرین این آیه را تفسیر دیگر نموده اند، پادشاه و علما گفتند که آن را بیان کن فرمود که مرادالله از **مرج البحرین یلتقیان** نه آن دو دریای آبست، بلکه مقصد الهی از این دو دریا، نوری است که آن وجود کثیرالجود ولیّ معبود و وصیّ مصطفی، شاه اولیاء ممسوس به ذات خدا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و حضرت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا (ع) است **وبَینهما بَرزخٌ لایَبغِیان**[3] اشارت به ذات قدسی صفات، باعث ایجاد کن‌فکان، اشرف و احسن انس و جان، پیغمبر آخرالزمان است صلی الله علیه و آله و سلّم و مقصد از **یَخرُجُ مِنهما اللؤلؤ والمرجان**[4] ذات مقدس سیّدی شباب

---

۱ ــ آیهٔ نوزده از سورهٔ الرحمن.

۲ ــ شیخ صفی بسال ۷۳۵ درگذشته و با شاه نعمت الله ولی (متوفی ۸۲۷ یا ٨٣٤) نزدیک به یک قرن فاصله داشته است.

۳ــ آیهٔ بیست از سورهٔ الرحمن.

٤ ــ آیهٔ بیست و دو از سورهٔ الرحمن. دربارهٔ تفسیر این دو آیه قولی هم ازانس بن مالک و عبدالله‌عباس در روضات الجنان ٢/٤٣٠ منقول است.

اهل الجنة حضرت امام حسن و حضرت امام حسین (ع) است و این پنج تن آل عبا و بهترین خلق خدا و شفیعان روز جزایند حبّ‌شان حبّ خدا و باعث روسفیدی دوسرا و بغضشان منشاء ضلالت و شقاوت و شرمندگی و خسارت در یوم الجزا و محرومی و نومیدی از رحمت خداست، هرکه دست توسّل به دامن این معصومان زد ناجی و رستگار است و هرکه به غیر ایشان انابت نمود گمراه و زیانکار است و به آتش خشم الهی ابدالدّهر گرفتاراست، **ذلِکَ هُوالخُسرانُ المُبین** [1] و مؤیّد این قول آیات کلام خدا و احادیث رسول ملک علّام نقل نمود و سمند بلاغت در میدان فصاحت به نوعی راند که به یمن تاثیر اکسیر نَفس آن بزرگ آن روز در همان مجلس کثیری از مذاهب مخالفین ابا و تبرّا نموده به مذهب حقّ ائمهٔ اثنی عشر(ع) مشرف گشتند، والله اعلم.

نقل است که وزیر امیرتیمور را انکار وی و بغضی با شاه نعمت‌الله بود و مکرراً مذهب وی به پادشاه می‌نمود، وقتی این بیت از آن بزرگ در مجلس او خواندند:

گر شود عالم پر از خون مالمال   کی خورد مرد خدا الّا حلال [2]

وزیر به واسطهٔ الزامِ آن یگانهٔ آفاق، با وجود بغض و نفاق وی را به ضیافت خواند آنجناب اجابت دعوت نموده چون خوان برخاست خوانسالار به حجّت برخاست که ای سیّد یا دعوی حلال خوری نبایست نمود یا دست و دهن به این لقمه نبایست آلود، سیّد ولی فرمود که من آنچه خوردم حلال بود و از این لقمه تو را پرهیز لازم بود نه‌مرا، وزیر گفت: این برّه که تو الحال گوشت آن را خوردی بر تو ظاهر سازم که حرام بود. فرمود که صاحب برّه را طلبیده از او سؤال نمودند او زنی بود گفت فرزند من بیمار شد من نذر نمودم که اگر خدا او را شفا دهد این برّه را به خدمت شاه نعمت‌الله برم چون شفا یافت برّه را خواستم که به خدمت آن سیّد برم ملازمان تو برمن ستم نمودند و گرگ‌صفت برّه را از من ربودند. وزیر از انکار و کردار خود نادم و شرمسار گردید و حلقهٔ ارادتش در گوش کشید.

صاحب سلسلة الاولیاء وی را از عارفین اولیاء و صاحب علوم ظاهری و باطنی نوشته و فرموده که وی در علوّ رتبه و مقامات و مکاشفات و مشاهدات و زهد و مجاهدات مرشد کامل

---

۱ ــ ناظر به آیهٔ یازده از سورهٔ حج.

۲ ــ ازمثنوی معنوی، رجوع شود به رمضانی، ۲/۱۳۱؛ جعفری، ۵/۵۱۹؛ نیکلسون، ۱/٤۳۹.

این طایفهٔ مرتاض بود، وی مرید رشید شیخ صدرالدین شیرازی است و از مصنّفات صاحب سّر سلونی و عالِم علم لدنی، منبع علوم اولین و آخرین حضرت امیرالمؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب. ورقی چند به خط آن حضرت به دست آورده و هفت سال در کوه صافی که در نواحی بلخ است در کنج غاری به مطالعهٔ آن اشتغال داشته و درآن غار چهل اربعین برآورده از آن اوراق علوم بی شمار بدان بزرگوار منکشف شده بعضی چیزها که از ظهور آن در آن زمان خبر داده و در این زمان اثر آن‌را اعیان زمان به دیدهٔ عیان مشاهده می‌نمایند مثل ظهور قزلباش و غیره که آن بزرگ به نظم آورده:

عالمی **تاج‌دار** می‌بینم — زر او کم عیار می‌بینم
در خراسان و مصر و شام و عراق — فتنه و کارزار می‌بینم
از نجوم این سخن نمی‌گویم — بلکه از کردگار می‌بینم...[1]

امثال این، بسیار از آن بزرگوار بر صفحهٔ روزگار به سرحد اشتهار رسیده که بعد از چندین سال صحّتش به ظهور رسیده و تصانیف بسیار از آن زبدهٔ اخیار به یادگار مانده آنچه از آن بزرگوار به‌نظر این ذرّهٔ بی مقدار رسیده رسالهٔ منهاج المسلمین و رسالهٔ تحقیق الفصوص و رسالهٔ معرفت نفس و رسالهٔ در نصیحت ملوک و رسالهٔ مکاشفه و عینیّه و مراتب و سجود و برزخیّه و رسالهٔ جواهر و تعریف و عیون و شرح فاتحه و کمیلیّه و حواریّه و رسالهٔ حروف و رسالهٔ در بیان الف و منشائیه وهائیّه و رسالهٔ تعبیر و رمز و فیوضات و رسالهٔ نکات صغیر و جنائیّه و رسالهٔ خیرات و شرح اخلاص و لایحه و امانت و مهدیّه و هدایت و رسالهٔ والدات و شرح گلشن راز. در کتب اکابر مسطور است که جمع کثیر به ارشاد آن کامل به مرتبهٔ تکمیل رسیده‌اند و چهارصد رساله تصنیف نموده‌اند. **نسبت آن بزرگوار در نسب:**

نعمت‌الله آم و ز آل رسول — محرم عارفان ربّانی
قرة‌العین میر عبدالله — مرشد وقت پیر روحانی
پدرِ آن: محمّد، آن سیّد — که نبودش به هیچ روثانی

---

۱ ـــ آقای محیط طباطبائی دربارهٔ این قصیده و سیر تاریخی آن مقاله‌ای نوشته و در نامورهٔ دکتر محمود افشار جلد دوم انتشار داده‌اند. مطلع قصیده چنین است:

قدرت کردگار می‌بینم — حالت روزگار می‌بینم

باز سلطان اولیای جهان | میر عبدالله است تا دانی
پیر کامل کمال دین یحیی | سیّد مسند سلیمانی
پدرش هاشم است و جد موسی | مادرش شاهزاده سامانی
دگر آن جعفر خجسته لقا | روح محض است و لطف روحانی
سید صالحان که صالح بود | جمع می‌بود از پریشانی
میر حاتم که نزد همّت او | مختصر بود عالم فانی
باز سیّدعلیّ عالیقدر | کان احسان و بحر عرفانی
ابرهیم آنکه نور می‌بخشد | نفسش درگهِ سخنرانی
پادشاه ممالک دانش | بود سیدعلیّ کاشانی
میرمحمّد که بندگان درش | در جهان یافتند سلطانی
شاه سادات سید اسماعیل | آفتاب سپهر سُبحانی
میرعبدالله آنکه روح امین | گفته او را که جمله را جانی
باز امام محمد باقر | باقر علم دین ربّانی
پدر او علیّ ابن حسین | آنکه زین العباد می‌خوانی
باز امام بحق حسین شهید | نور چشم علیّ عمرانی
آن وصیّ رسول، یار خدا | والی ملکت سلیمانی
آنکه باشد درِ مدینهٔ علم | کوریِ خارجیّ و مروانی
نوزدهم جدِّ من رسول خداست | آشکارا ست نیست پنهانی

باز گوید:

نور چشم عالم و آدم علیّ مرتضی | محرم راز رسول و ابن عمّ مصطفی
گوهر دریای عرفان بحر جود و کان علم | رهنمای مؤمنان و پیشوای اتقیاء
هادیئی کزنسل اومهدی وهادی شدپدید | شاید ار گویند او را اهل حق نور هدا
از ولای او ولایت یافت هرکس کوولی است | رو، موالی شو که این است اعتقاد اولیاء
دوستدار خاندان باش و محبّ اهل بیت | تابع دین محمّد باش از بهر خدا
از محبّت آفتابی بر دل ما تافته | می‌نماید نوراو آئینه گیتی نما
نیست سیّد هرکه دارد با علی یک موخلاف | یارِ سیّد شو چوما و تابع آل عبا

و سوای این هم در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشعار آبدار بسیار فرموده از غزل و قطعه و قصیده بتخصیص غزل هرکه طالب آن باشد در دیوان غزل ایشان طلب نماید در این مختصر بدین قدر اختصار شد، این قطعه نیز از آن بزرگ است:

گویند مرا چه کیش داری — ای بی خبران چه کیش دارم
از شافعی و ابوحنیفه — آئینهٔ صاف پیش دارم...
در علم نبوّت و ولایت — از جمله کمال بیش دارم

*

در شاخ درخت نبوی چار به است — آن چار به لطیف دربار به است
گرچه بِهِ اولین از آن چار به است — آن به که درآخراست ازاین چار، به است

*

هرکه او را هدایت ازلی است — در طریق علیّ و آل علی است
این عطیّه به هرکسی ندهند — حبّ ایشان عطای لم یزلی است

این چند بیت از قصاید اوست که در شأن اهل بیت فرموده:

از نور روی اوست که عالم منوّر است — حسن چنین لطیف چه حاجت به زیور است
زوج بتول و باب امامین مرتضی — سردار اولیاء و وصیّ پیمبر است
سلطان چاربالش هفت طاق و نه رواق — بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
هرماه، ماه نو به فلک جلوه می‌کند — یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است[1]
مسندنشین مجلس کلّ ملائکه — در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است
جودش وجود داد به عالم از آن سبب — عالم به یمن جود وجودش مصوّر است
هر قطره‌ای ز فیض محیط ولایتش — صد چشمهٔ حیات و دوصد حوض کوثر است
مداح اهل بیت به نزدیک شرع و عقل — دنیا و آخرت همه او را میسّر است

---

۱ ــ تا این اواخر در تبریز و توابع مرسوم بود که برای حفظ و صیانت فرزند از قضا و بداء گوشواره‌ئی آویزهٔ (محتملاً) گوش چپ وی می‌کردند، و تا هفت سالگی موی سرش را نیز به حال خود می‌گذاشتند. و او را «حیدری» می‌نامیدند. و وقتی این حیدری هفت ساله شد و نذرشان برآورده گردید، گوشواره را برداشته و موی سر او را معمولاً در مشهد مقدس اصلاح می‌کردند. (مصحح).

لعنت به دشمنان علی گر کنی رواست | اما مکن که این سخن بس مکرر است
گوئی که خارجی بود از دین مصطفی | خارج مگو که خارجی شوم کافر است
هر مؤمنی که لاف ولای علی زند | توقیع آل آل بنامش مقرّر است
او را بشر مخوان تو که نور خداست او | با نور کردگار، بشرکی برابر است؟
هر بیت ازاین قصیده که گفتم به عشق دل | می‌خوان که هریکی زیکی خوب و خوشتر است
«سیّد» که دوستدار علی گشت و آل او | بر دشمنان دین محمد مظفر است

*

گفتیم خدای هردو عالم | گفتیم محمد و علی هم
گفتیم نبوت و ولایت | در ظاهر و باطنند همدم
آن برهمه انبیاست سیّد | وین برهمه اولیاء مقدّم
آن صورت اسم اعظم حق | وین معنی خاصّ روح اعظم
و او ار طلبی طلب کن از نون | وز واو الف بجوی فافهم
در اول و آخرش نظر کن | تا دریابی تو سرّ اعظم
چشمی که نه روشن است از وی | آن دیده مباد خالی از نم
شهباز،علی است نیک دریاب | دانه روح است، دام آدم
ای نور دو چشم «نعمت‌الله» | وی مرد موالی معظّم
در دیدهٔ ما تو را مقام است | بنشین جاوید خیرمقدم

و آن شاهباز در شهور سنهٔ سبع عشرین و ثمانمائه (۸۲۷) از این آشیان فنا به عالم بقا پرواز نموده[۱] و این قضیه در زمان سلطنت امیر شاهرخ واقع شده ایام حیاتش نود و هفت سال بوده و این قطعه خود فرموده:

نود و هفت سال عمر و خوشی | بنده را داد حیّ پاینده
گرچه امسال هست سال قران | تا چه آید به سال آینده

والله اعلم.[۲]

---

۱ ــ تاریخ درگذشت وی ۸۳۴ نیز قید شده است.
۲ ــ دیوان نعمت‌الله ولی بسال ۱۳۵۸ش به کوشش دکتر جواد نوربخش و بار دیگر با مقدمهٔ سعید نفیسی در تهران به چاپ رسیده است.

مزار یکی از اولیاء که در این دیار به پیر کلّه شهرت دارد بالا تر از تکیهٔ لاغری در محلّهٔ رواق در مقابل خانقاه صالحیّه واقع است و آن خانقاه در زمان ملک اشرف نویان[۱] [۷۴۴ــ ۷۵۸ ق] ساخته شده وی از اولیای کبار است و به صفت جلال موصوف بوده گویند با بابا حسن معاصر بود مکرر به سمع شریفش از افواه رسانیده اند که اهل تبریز به فسق و خونریزی راغبند. جلال بروی غالب گشته متوجّه این دیار می‌شود بدین قصد که تبریز را و اهل تبریز را منهدم و منعدم نماید و می‌فرموده که تبریز را خواهم خورد (!) وچون به حوالی تبریز رسیده حالش به باباحسن منکشف گشته کلّهٔ گوسفندی پخته به یکی از مریدان داده فرموده از فلان راه برو، خرقه‌پوشی بدین صفت می‌آید چون به وی رسی سلام ما برسان و بگوی که باباحسن می‌گوید تو آمده ای تبریز را بخوری، اگر این کلّه را خوردی تبریز را نیز می‌توانی خورد والّا بدانکه یک قدم زمین در این دیار بی صاحب نیست و قدم به قدم به اهل الله سپرده اند، آن مرید در سر گریوه که به «پایان» موسوم است به وی می‌رسد و پیغام باباحسن مع کلّه به وی می‌رساند هرچند اهتمام می‌نماید ربع کلّه را نمی‌تواند بخورد و به اتفاق آن مرید به خدمت باباحسن می‌آید بعد از ملاقات بابا می‌فرماید که تو به مجرّد استماع قول عوام به قصد انهدام تبریز آمده‌ای به هرحال امروز با ما سیر کن و امشب متوجه باطن شو اگر قولی که شنیده‌ای صدق باشد من نیز با تو در این امر موافقت و مشارکت می‌نمایم و تا یک تن باقی است دست از این قوم باز نداریم و اگر آنچه مسموع شده کذب باشد به هرچه رأی خورشید ضیاء اقتضاء نماید چنان نمایند وی اطاعت امر بابا نموده شب توجه می‌نماید می‌بینند اگرچه قلیلی از عوام به فجور مایلند اکثر به طاعات و عبادات و صیام یوم و قیام لیل و خیرات و سحرخیزی و شب بیداری و تلاوت قرآن و مناجات به درگاه باری تعالی اشتغال دارند علی الصباح به ملازمت باباحسنِ ولی شتافته اظهار ندامت و معذرت می‌نماید و از روی عجز و انکسار زبان به توبه و استغفار می‌گشاید و از باباحسن التماس می‌نماید که عذر جرائم او را از صغار و کبار این دیار فرخنده آثار طلب نماید و می‌فرماید که سحرخیزان آذربایجان را آنچنان که من مشاهده نمودم هریک از ایشان به تیر دعا سدّ راه چندین هزار سپه بلا می‌نمایند من نیز می‌خواهم که بعدالیوم در کنف حمایت دعای صالحان این دیار باشم. و بقیة العمر در تبریز

---

۱ ــ متن خطی وچاپی به غلط یونان، توبان؛ **نویان** لقب عمومی سران مغول بوده است.

بسر می‌برد وی را به سبب امر مذکور پیرکلّه می‌گویند، والله اعلم!

مزار فیض آثار **باباعبدالرّحمن مجذوب** که از محبوبان الهی بوده در محلّهٔ شش گیلان در دولتخانهٔ عتیق درقرب مالامیر است، در تاریخ ترکمانیه[1] مرقوم است که محلّی که منازعه مابین جهانشاه و حسن پادشاه اشتداد یافته رستم خان که به صفت شجاعت موصوف بوده و از امرای جهانشاه بوده همه ساله با لشکریان به محاربهٔ حسن پادشاه رفتی، اتفاقاً آنسال قبل از آن تلاقی فریقین روزی باباعبدالرحمن به خیمهٔ حسن پادشاه درآمده شمشیر یکی از ملازمانش را کشیده بر طاس می‌زند و می‌گوید هذا راس ابن ترخان[2] بعد از مدتی که محاربه واقع می‌شود شکست عظیم به لشکرابن ترخان می‌دهند و ابن ترخان خود گرفتار می‌شود حسن پادشاه اشاره به قتل وی می‌نماید که ابن ترخان در میان آن همه سپاه اشاره برآن شمشیر که باباعبدالرحمن بر طاس زده و گفته بود که این سرابن ترخان است می‌نماید و التماس می‌کند که مرا با همین شمشیر گردن بزنند آن شخص با همان شمشیر گردن اورامی‌زند. و نیز حسن پادشاه در آمدن به سر جهانشاه متردّد بوده که بابا عبدالرحمن به وی نهیب داده که برو. این حال را حسن پادشاه به فال نیک شمرده علی الفور سوار شده دیگر زین از پشت اسب برنداشت تا بر جهانشاه ظفر یافت و از آن مجذوب الهی امثال این بسیار سرزده است. وفاتش در زمان سلطان یعقوب بوده و آن گنبد را بر سر قبرش سلطان یعقوب ساخته [است]، والله اعلم. (ر، ۴۷۰ ــ ۴۷۲)

درقرب مالامیر مابین شارعی که به دومنار و عمارت بیگم می‌روند مرقد فیض آثار شیخ الطایفه شیخ بوسعید واقع است. آن بزرگ از مشایخ عظام است و از اکابر این طایفه است، والله اعلم.

مزار لازم الانوار قطب المحققین شیخ شرف الدین طارمی درمالامیر اظهر من الشمس است [وی از جملهٔ خلفای کامل حضرت شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی است قدس سره] در

---

۱ ــ منظور از «تاریخ ترکمانیه» همان «دیار بکریّه» تالیف ابوبکر طهرانی است و آن تاریخی است که جهت حسن پادشاه نوشته شده است.

۲ ــ رستم بیگ بن ترخان از سرداران نامی جهانشاه قره‌قوینلو است، حکایت شمشیرزدن بابا عبدالرّحمن مجذوب برطاس و قتل رستم بیگ بن ترخان با همان شمشیر در تاریخ منجم باشی هم به اجمال آمده است (۱۵۸/۳ ــ ۱۵۹).

مقامات شیخ صفی الدین مذکور است که حضرت قطب المحققین شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی وی را بهادر معسکر تصوّف خوانده است و التفات بی نهایت به مومی الیه داشته و خواجه عبدالرحیم خلوتی نوشته که شیخ شرف الدین طارمی حضرت [رب العزّة] را در خواب دید فرمود که شرف الدین قرآن یاد داری گفت بلی گفت بیا تا به اتفاق ختمی بخوانیم، سوره به سوره می‌خواندند، اتفاقاً سورهٔ قل هوالله احد به شیخ شرف الدین رسید، بخواند،فرمود رسمی است میان حفاظ و قراء که هرکه سورهٔ اخلاص به وی افتد حفاظ را دعوتی می‌کند، دعوت تو این باشد: هرکه ده روز شنبه بر سر قبر تو حاضر شود و قبل از طلوع آفتاب نماز بامداد را با دو رکعت نماز حاجت بگزارد هر مراد ومطلبی داشته باشد روا گردد و آن مکان فیض نشان را به سبب آن مالامیر می‌گویند که خانهٔ پادشاهان سابق مثل هلاکو و پیش از او سلطان اویس و بعد او تا زمان جهانشاه در آنجا بوده اند و اکنون نیز حصار و خندق و دروازه و علامات باقی است و به دولتخانه عتیق شهرت دارد.

و مالامیر به زبان اکراد هم خانهٔ امرا و سلاطین را گویند. به هر تقدیر شیخ شرف الدین را در قرب دولتخانهٔ مذکور زاویه بود وقتی حضرت شیخ صفی الدین به تبریز آمده اند و آن حضرت در آن زاویه اربعینی برآورده اند و می‌فرموده اند که شرف الدین ستون دین است و صاحب علوم ظاهری و باطنی .گویند که شاه اسماعیل صفوی در همین مکان به ساختن عمارت عالی اشاره‌فرموده است جهت خانقاه آن بزرگ، ومی‌خواسته درخور آن اوقاف قرار دهد پیش از اتمام آن عمارت، عمارت وجود کثیرالجود از صدمهٔ صرصر اجل منهدم و معدوم گشته والله اعلم. (ر، ۲۲۲)

مرقد منور مولانا نجم الدّین طارمی در جنب مرقد شرف الدین طارمی به جانب قبله واقع است، وی در علوم ظاهری و باطنی وحید زمان بوده و تذکرهٔ حضرت خواجه محمد کججی را که مولانا حسن پلاسی به عربی نوشته، مولانا نجم الدین به عبارت فارسی ترجمه کرده، و فی الواقع ترجمهٔ خوب کرده است، علوّمرتبهٔ وی به مرتبه ای بود که حضرت شیخ کمال خجندی در شأن وی فرموده است:

منشیّ چرخ راو تو را ای فرید عصر — با آنکه هردو نجم گرفتند طارمی
باشد تفاوتی ز زمین تا به آسمان — ز آن نجم تا به رتبت این نجم طارمی

وی فرزند ارجمند شیخ شرف الدین از خلفای شیخ صفی الدین است و او مرید شیخ زاهد

گیلانی و او مرید سیّد جمال الدین تبریزی و او مرید شیخ شهاب الدین محمود عتیقی و او مرید شیخ رکن الدین سجاسی و او مرید شیخ قطب الدین ابهری[1] و او مرید ابونجیب [سهروردی] و او مرید شیخ احمد غزالی[2] و او مرید شیخ ابوبکر نساج و او مرید ابوالقاسم کرکانی و او مرید ابوعثمان مغربی و او مرید ابوعلی رودباری و او مرید شیخ جنید بغدادی و او مرید خال خودسری السقطی و او مرید معروف کرخی و او مرید حضرت امام رضا(ع) تا به جدّش رسد علی بن ابی طالب و نبی(ص)،والله اعلم. (ر، ۲۲۳)

نسب شیخ صفی الدین اسحق حسینی اردبیلی: شیخ صفی الدین بن سید جبرئیل بن سید صالح بن سید قطب الدین محمد بن سید عوض بن سید فیروز شاه بن سید شرفشاه بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید احمد بن سید حمزة بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام[3]

تاریخ وفات شیخ شرف الدین معلوم نشده، وفات حضرت شیخ صفی الدین اسحق حسینی اردبیلی در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلا ثین و سبعمائه واقع شده، در زمان سلطان ابوسعید و این تاریخ را به نظم آورده اند:

شیخ اعظم صفی دین اسحٰق — مرشد راه حق علی الاطلاق
کاشف معنی الم نشرح — عالم السّر انفس و آفاق
هفتصد و سی و پنج از هجرت — روح پاکش ز تن نمود فراق

والله اعلم. (ر، ۲۲۳)

---

۱ ــ چ، شهاب الدین آهاری.

۲ ــ چ، به اشتباه امام محمدغزالی. تصحیح از روضات الجنان (۱/۲۵۰ــ ۲۵۱) قطعی.

۳ــ نسب شیخ صفی الدین که قبلاً هم جزو شجرهٔ شاه‌عباس آمده است با آنچه در روضات الجنان مسطور است کمی اختلاف دارد بشرح ذیل: حضرت شیخ صفی الدین اسحق بن سید جبرئیل بن سید صالح بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض الخواص بن سید فیروزشاه بن سید محمد بن سید شرفشاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسماعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سیدقاسم بن سید ابی القاسم حمزة بن الامام الهمام موسی الکاظم... (ص ۲۲۵).

نقل است که حضرت شیخ صفی الدین و حضرت سید محمد نوربخش نورالله مرقده را با یکدیگر اتفاق صحبت افتاد[1] و از صحبت کثیرالبهجت هم فیض عظیم یافتند، شخصی بدان مجلس طعامی شبهه ناکی آورد حضرت شیخ صفی الدین از آن اجتناب فرمود و حضرت سید محمد جهت تالیف قلب آن مؤمن که صاحب طعام بود یک دو لقمه تناول فرمود و چون مجلس منعقد شد و هریک به مقام خود رفتند مریدی به سید گفت که طعامی را که شما از آن تناول نمودید اجتناب شیخ صفی از آن چه بود، فرمود که خاموش باش که او شهبازی است که هرگز به مردار میل نفرموده و به طعام شبهه دار دست و دامن نیالوده، اتفاق یکی از مریدان به شیخ صفی گفت که سید محمد را آلوده شدن به آنچنان لقمه چه لایق بود، شیخ فرمود که از این اعتراض استغفار کن که وی بحر اعظم است که به ملاقات نجس ملوّث و متغیّر نگردد و هر نجسی که به وی رسد طیّب و طاهر گردد چنانکه مولوی معنوی در مثنوی فرموده

نیست دون القلتین[2] و حوض خورد کش تواند قطره‌ای از کار برد

اکابر دین و هادیان طریق یقین درغیبت با یکدیگر چنین بوده اند

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگی به زشتی برد

سلسلهٔ شریف سیدمحمد نوربخش: خواجه اسحق میر سید علی همدانی، شیخ محمد[3] مزدقانی، شیخ علاء الدولهٔ سمنانی، عبدالرحمن اسفراینی، شیخ احمد ذاکر، شیخ علی لالا، شیخ نجم الدین کبری، شیخ عمّار یاسر بدلیسی، شیخ أبونجیب سهروردی، شیخ احمد غزالی، شیخ ابوبکر نساج، شیخ ابوالقاسم کرکانی، شیخ ابوعثمان مغربی، شیخ ابوعلی کاتب، شیخ ابوعلی رودباری[4]، شیخ جنید بغدادی، شیخ سری سقطی، شیخ معروف کرخی، حضرت امام رضا، حضرت امام موسی کاظم، حضرت امام جعفرالصادق، حضرت امام محمدباقر، حضرت امام زین العابدین، حضرت امام حسین، آدمِ و پادشاه اولیاء علی مرتضی سلام الله علیهم اجمعین، حبیب خدا و خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلوات الله و

---

۱ ــ سید محمد نوربخش صاحب سلسلة الاولیا در ۸۶۹ق وفات یافته (فرهنگ سخنوران) و ملاقاتش با شیخ صفی الدین اردبیلی متوفی ۷۳۵ق جای تامل است.

۲ ــ قلّه در لغت عربی به معنای کوزهٔ بزرگ است. شعر از مثنوی مولوی است. به تعلیقات مراجعه شود.

۳ ــ ظ: شیخ محمود.

۴ ــ آ، چ، اردوبادی، نادرست تصحیح از روضات الجنان (۲۵۱،۹۷/۱) قطعی است.

سلامه علیه وآلهم اجمعین ابدالابد (ر، ۲۵۱)

مزار مولانا نصرالله طبیب در مالامیر درمکانی است که داخل عمارت شهر است و به دروازهٔ که از شهر به مالامیر بیرون می‌روند تا آن مکان تخمیناً بیست قدم است و قبل از این در آنجا مسجدی بود، کتیبه‌اش به خط صیرفی؛ و مولانا نصرالله از استادان سبعه است و شاگرد بی واسطهٔ یاقوت است و پنج تن دیگر یکی شیخ‌زادهٔ سهروردی است، دوم خواجه ارغون کاملی، سوم خواجه مبارکشاه [ابن] زرین‌قلم، چهارم سید حیدر، پنجم مولانا یوسف مشهدی. و خواجه یاقوت مقدم و استاد همه است. این شش تن شاگرد را رخصت داده بود که کتابت خود را به اسم وی بنویسند. شهادت خواجه یاقوت به دست تاتار در بغداد در سنهٔ ۶۹۸ واقع شده، والله اعلم. (ر، ۲۷۰)

قریب به **مزار** شیخ شرف الدین به جانب شرقی، مزاری است مشهور به مزار بی بی چه خلوتی، وی یکی از نیک زنان بلکه رابعهٔ زمان بوده است و بر سر قبرش گنبد مختصری بوده رومیان گنبد را ویران نموده‌اند و باطن او نیز بنیاد آنها را از این دیار برانداخت لمولّفه:

بد چو کنی نیک توقّع مدار	دور همانت نهد اندر کنار
گرچه دو روزیت امان می‌دهد	باز مکافات همان می‌دهد

والله اعلم. (ر، ۲۲۲)

مزار فیض شعار پیر اسحق رحمه‌الله‌علیه در سرراه ده ده علی به جانب شمال واقع است گویند که وی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق (ع) است و شاگرد رشید آن حضرت است. والله اعلم.

مزار فیض آثار **ده ده‌علی** مکانی است در کمال فیض و نهایت صفا و محلّ استجابت دعا و سیرگاه ارباب بصیرت و ذکا، صفت جلال از صندوق قبرش به دیدهٔ اهل حال روشن و هویدا می‌گردد، در حوالی ملک زمین زاویه‌ای داشته الحال از ستم ظالمان چون دل مظلومان خراب است[1] ایشان بسی بزرگوار و صاحب جذبه و حال بوده‌اند، هرکسی که از روی اخلاص به طلب حاجتی بدان آستانه رفته است، البته حاجتش روا شده و

---

۱ ــ در روضات الجنان مزار سلطان ده‌ده علی در روضهٔ دوم و جزو مزارات سرخاب قید شده است (ص ۲۷۱ ــ ۲۷۲).

کسانیکه در آن مکان بی ادبانه پا نهاده اند، دست همت آن بزرگ ایشان را زود بسر آورده است.

با ادب پا بنه آنجا که عجب درگاهی است　　خانقاه ملک و منزل شاهنشاهی است[1]

ده ده علی خرقه از دست شیخ کامل هزار الحمد پوشیده است و او از دست شیخ ارجه و او از دست شیخ پیر فارسی و او از دست [شیخ عیسی قدسی] و او از دست داود تقی و او از دست شیخ عبدالوهاب و او از دست شیخ عبدالصمد [و او از دست شیخ ابراهیم دینوری و او از دست شیخ اسماعیل رومی و او از دست شیخ ابراهیم رومی][2] و او از دست ابراهیم خباز و او از شیخ ابراهیم خطاب و او از حضرت ابراهیم ادهم و آن حضرت از خدمت جد بزرگ فیض یافته اکمل و افضل همه، امام محمد باقر علیه السلام میباشند و به خدمت فضیل عیاض و موسی راعی [نیز رسیده] و موسی راعی از اصحاب اویس قرنی است و اویس قرنی از اصحاب شاه اولیاء حضرت علی مرتضی (ع) است.

به هر تقدیر از آن سلسله است، و چنین مشهور است که خواجه علیشاه در مبادی حال سرتراش بوده، در حمام مهاد مهین به کسب خود مشغول بوده روزی یکی از اهل الله به حمام می‌آید، خواجه سرِ وی می‌تراشد و از روی ادب و عزّت چنانچه امرا و سلاطین را خدمت می‌کنند وی را خدمت می‌کند و چیزی از وی طمع نمی‌نماید آن شخص از خواجه خوشنود گشته در حق وی فاتحه می‌خواند و می‌گوید که حق سبحانه و تعالی فتوحات ظاهری و باطنی به تو کرامت کناد. به یمن فاتحهٔ وی خواجه را به حسب ظاهری و باطنی فتوحات میّسر می‌شود، اما به حسب ظاهرش کار به جائی می‌رسد که وزیر سلطان غازان می‌شود و بدین رفعت و عظمتی که واقع است عمارتی بر صفحهٔ روزگار از او به یادگار می‌ماند. اما بحسب باطن چنان می‌شود که قریب به موت خود سیصد من عسل و سیصد من روغن از مّمر حلال

---

۱ ــ آ، چ. افزوده است: «مولد شریفش از ولایت روم است و در شهور احدی و تسعین و ثمانمائه تعمیر بقعهٔ وی نموده اند، گویند که مرید رشید سید یحیی بادکوبه ای بوده، و آنچه مشهور است آنست که از سلسلهٔ شریف ابراهیم ادهم است و بعضی وی را پیر دلالت حضرت می‌دانند». و این قسمتی از ترجمهٔ دده عمر است که تخلیط شده است.

۲ ــ از روضات الجنان ص ۲۷۱ افزوده شد.

بهم می‌رساند و میگوید که چون من فوت می‌شوم مرا کفن و دفن مَکنید و حلوای من میپزید که از جانب روم شخصی بدین صفت با سه نفر درویش می‌آید کفن و دفن من می‌نماید و حلوای من می‌پزد، چون خواجه فوت شد کسی به جانب شوراب[1] که راه روم است می‌رود می‌بینند که شخصی بدان صفت که خواجه گفته بود با سه نفر درویش رسید و گفت که ما به کفن و دفن خواجه علیشاه مأموریم، آمد و خواجه را غسل و کفن و دفن نموده و آن عسل و روغن را مع اجزاء پخت. ماهوالمشهور آنست که آنقدر حلوا را بدون کفچه با دست برهم زد و پخت، و سنگ مرمری است و برآن سنگ جای پنجه ای هست، گویند که چون حلوا را پخت، دستش را که به عسل و روغن آلوده بوده بدان سنگ مرمر مالیده است و جای دستِ اوست که برآن سنگ مانده است، آن سنگ قبل از این درعمارت طاووس خانه که مدفن خواجه علیشاه است می‌بود والحال در آستانۀ ده دهعلی است. و نیز نقل است که آنکس که خواجه ویرا در حمام خدمت و در حق خواجه دعا کرده پیر تاج بوده و آنکس که حلوا پخت و کفن و دفن نموده ده ده علی بوده است. و بعضی برآنند که هردو مهم از ده‌ده‌علی متمشّی شده، به هرتقدیر در کفن و دفن حلوا پختن کسی را شبهه نیست که ده‌ده‌علی کرده، والله اعلم. (ر، ۲۷۱)

[**مرقد و مزار** آن وزیر صاحب‌جاه، خواجه تاج‌الدین علیشاه طاب ثراه در محلّۀ مهادمهین در جنب طاق مسجدی که بنا کردۀ وی است مقبره‌ای است که هم خود بنا کرده آنجا مدفون است... صاحب خیرات و مبرات بوده است]

حضرت قطب المشایخ والمحققین علاء الدولۀ سمنانی در نصیحت خواجه علیشاه فرموده اند:

نظام الملک تاج الدین علیشاه	نه ای بیرون ز خاطر گاه و بیگاه
وزارت و زر باشد باش از آن دور	که تا باشی ز نزدیکان درگاه
ز من بنیوش پند، آصف صفا تا	که باشد کار تو بر وفق دلخواه
رعیت را و لشکر را نکودار	که تا آسوده باشد خاطر شاه
شب و روز تو باشد عید و نوروز	جوانتر بخت تو هرسال و هرماه
اگر این پند را دستور سازی	تمتّع باشدت از عمر و از جاه

۱ ــ در مطاوی روضات الجنان از شوراب به شکل سراورود یاد شده است.

و این ابیات در نصیحت مریدان فرموده اند:

شرط راه طالبان دانی که چیست ‌ ‌ ‌ دائماً با نفس خود بودن به حرب
قوت جان از خون دل باید مدام ‌ ‌ ‌ ترک کردن لقمهٔ شیرین و چرب
معدهٔ خالی و بیداریِ شب ‌ ‌ ‌ خلوت تاریک و ذکر چارضرب
هرکه او را اینچنین حالی بود ‌ ‌ ‌ نیست مانندش کسی در شرق و غرب

بعضی از مورخین خواجه علیشاه را گیلانی نوشته اند، وفاتش در اوجان در شهور سنهٔ ثلاث و عشرین و سبعمائه (۷۲۳) واقع شده[1] از صادق القولی مسموع شد که گفت در کتابی دیدم که آن شخص که خواجه علیشاه از وی نظر یافت پیر چوپان [بوده است] و نیز مشهور است که چون علیشاه عمارت را به اتمام رسانید پیر چوپان سنگ مرمری که طولش هشت ذرع و عرضش شش ذرع بود به دست خود تراشیده و دو دروازه در آن ساخت و به زور ولایت سنگ بدان عظمت را به تبریز آورده و بر در فندقیه که مدرسهٔ علیشاه است نصب نمود و خواجه را به پیر چوپان ارادت تمام بود و این قول اصح اقوال است[2](ر، ٤٩٦ ــ ٤٩٧)

حاجی حسن ادهمی که یکی از درویشان صاحب‌حال این سلسله بوده و یعقوب پادشاه به وی ارادت تمام داشته و مدتی این مکان فیض نشان به سبب وجودش رونقی تمام داشته، قبرش درپیش همان تکیهٔ [ده ده‌علی] است.

باباعلی خراسانی یکی از عارفان ربانی است و در درون گنبد ده ده‌علی واقع است و او آن محل را به دست خود کنده است و مجاور تکیه را که بابالطیف نام داشت به خاطر می‌رسد که من سالهاست که در این آستانه ام، و خدمت می‌کنم جهت خود در درون گنبد و پهلوی باباعلی خراسانی قبری حفر نمایم که بعد از فوت مرا در آنجا گذارند در اثنای حفر، قبر باباگشاده می‌شود کفن و بدنش به نوعی تازه که گویا امروز وی را دفن نموده اند، بابالطیف تا این را مشاهده می‌کند واهمه بردلش غلبه می‌نمایند فی الحال قبر را به طریق سابق می‌پوشاند. خود این قضیّه را نقل می‌نمود، والله اعلم.

---

۱ ــ سال وفاتش در تاریخ گزیده و حبیب السیر و... ۷۲٤ ضبط شده است.

۲ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

مزار قاضی علی [در پائین قبر ده ده عمر است][۱] وی به علوم ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته بود و ارادت تمام به ده‌ده داشت، با آنکه صدر بالاستقلال حسن پادشاه بود آرزوی صدارت فانی بر دلش سرد شده ترک و تجرید اختیار کرده در آن مکان تمکّن نموده تا وقتی که نقل مکان به جهان جاودان نموده است و این قضیّه در اوان سلطنت سلطان یعقوب [۸۸۳ـ ۸۹۶ق] بوده است، والله اعلم. (ر، ٤٧٦)

مدفن حضرت شاه حسین ولی در محلهٔ پل سنگین در تکیه ایست که از کمال فیض و صفا و کثرت آب و لطافت هوا، طعنه بر جنّات تجری من تحتها الانهار[۲] می‌زند. آن جناب از جانب پدر بزرگوار فرزند ارجمند شیخ حسن سهروردی است و نسب عالیش به حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی می‌رسد، جدّ به جدّ اهل حال و مشایخ صاحب کمال و در مرتبهٔ فضل بی مثال بوده اند و از جانب مادر عالی مقدار نسبش به سلطان شیخ صفی الدین اسحق حسینی اردبیلی می‌رسد، والده اش فاطمه خاتون همشیره‌زادهٔ شاه صفی است و حضرت شاه صدرالدین پدر بزرگوار خود را در خواب دیده که فرموده فاطمه خاتون را به شیخ حسن بده، حسب الامر پدر، کسی به طلب پدر شیخ حسن می‌فرستد و عمه‌زادهٔ خود را به وی نکاح می‌نماید و این قضیّه شب جمعه شهر شوال سنهٔ ۷۷٦ بوده و به شیخ حسن مژده می‌دهد که پدرم گفت که از فاطمه خاتون فرزند «ولی» به وجود خواهد آمد. اتفاقاً فاطمه خاتون حامله شد و می‌گفت که در محل نماز این طفل در شکم من به نوعی حرکت می‌کند که مرا به حرکت می‌آورد، چون به ذکر حق مشغول می‌شوم. ساکن می‌شود وقت صبح اول ماه رجب فاطمه خاتون را وضع حمل شد و شیخ حسن، نام پدر خود شیخ حسین را به وی گذاشت و در طفولیت هرگز از وی نافلهٔ شب فوت نمی‌شد و به روزها به سنّت قیام می‌نمود چون به مکتبش گذاشتند در مدت پنج سال چنان شد که در علم نحو و صرف و منطق و معانی و احادیث و فقه و تفسیر کسی نبود که با وی مباحثه تواند نمود، آخرالامر به سیاحت به شام رفت و در آنجا به علم جفر و اعداد سرآمد روزگار شد و هفت مرتبه زیارت بیت الله نمود و سه مرتبه به ملازمت خواجه خضر رسید و از آن حضرت وی را فتوحات عالی روی نمود، به خدمت شیخ محمد حلّی رسید و از آن

---

۱ ـ عبارات بین دو قلاب [ ] منقول از روضات الجنان ص ٤٧٦ است.

۲ ـ ناظر به آیهٔ ۱۳۵ از سورهٔ آل عمران.

بزرگ بهره‌مند گشت و مدتی متمادی ملازمت شیخ طائی نموده، بعد از آن به هدایت خضر علیه السلام به سمرقند رفته چند سال در ملازمت شیخ حسن سمرقندی بود، آخرالامر شیخ جای خود را به وی سپرده رحلت نمود.

بی واسطه، ره به بزم شاهت ندهند　　　در کوی مقربان پناهت ندهند
تا پیروی طریق خاصان نکنی　　　تشریف قبول پادشاهت ندهند

و شاه‌حسین ولی بار دیگر زیارت بیت‌الله فرموده به تبریز مراجعت کرد. چون به پل سنگین رسید، پایش به سنگ خورد چنانکه ناخن انگشت مهین اش کنده شد فرمود که به ما طرفه اشارتی است، عجب دارم که از تبریز دیگرباره سفر واقع شود و رفت و یک دو روز در زیر همین پل بزرگ که درمقابل تکیه اش واقع شده ساکن شد و مکرر بر زمین تکیه نظر می‌نمود و می‌گفت عجب جای شریف و پرفیض است. و کلانتر تبریز حضرت رسول الله (ص) را در خواب دیده بود که حضرت این باغ را (که الحال باغ زاویهٔ تکیه است) می‌خرد، کدخدای شهر که خواجه امیراحمد نام داشته پرسیده که یا رسول الله باغ را جهت که می‌خرید، حضرت اشاره به جانب شاه‌حسین ولی نموده، خواجه علی الصّباح آمده و صاحب باغ را به مبلغی راضی ساخته و باغ را خریده، وقتی شاه‌حسین ولی در زیر پل ساکن بود خواجه متوجه باغ بوده، شاه‌حسین ولی را که دیده، دست و پای او را بوسیده باغ را تسلیم نموده، اگرچه شاه‌حسین ولی خود اظهار نموده و بعد از آن خواجه او را شناخته است. و شاه‌حسین ولی مدّتی درآنجا ساکن بوده و امیر تیمور آمده و نیّتها کرده که بعد از حصول مطلب همشیره‌زادهٔ خود جهان خاتون را به شاه‌حسین ولی عقد نمود و شاه‌حسین ولی را از وی فرزندی متولد شد، اسم پدر خود را بدو گذاشت: شیخ حسن. و جهان خاتون بعد از سه سال فوت شده قبرش در باغچهٔ تکیه در گنبدی است معین و شیخ حسن در هفت سالگی فوت شده قبرش در باغچهٔ تکیه در گنبدی است نزدیک به شارع. زرینه و جواهر چند که از مادرش مانده بود به امر خدا به شاه‌حسین ولی منتقل شده آنها را فروخت و به زر آن ملک گاوگان و آب لاله و آسیاب و غیره که در قریب تکیه است خریده وقف زاویه و غیره نموده، وقتی طاعون عظیم در تبریز شده، چنانچه در یک روز سه مرتبه صلوات دادند، در حوالی و همسایگی شیخ هیچ کسی را آسیبی نرسیده و بعضی گویند از منازل خود بدان حدود که می‌آمدند از آفت محفوظ می‌شدند و مردم شهر که این حال مشاهده نمودند به خدمت شیخ آمده جزع نمودند که شیخ، گرد کوچه ها و محله ها

بگردد و شاید که به یمن قدم مبارک او این آفت از شهر رفع شود شیخ قبول نموده فرمودند تا همه سرها برهنه کردند و اطفال را از مادران جدا کردند، الامان گویان گرد شهر می‌گشتند و حضرت شیخ در آن میان سر و پا برهنه اشک ریزان الامان می‌گفت و جمیع شهر را بدین طریق گشت. به یمن قدم شیخ طاعون رفع شد و ارادت و حسن‌عقیدت مردم تبریز در حق شیخ زیاده شد و شیخ چون تکیه را تمام نمود بر سنگ درگاه که الان هست لا اله الا الله مُحَمّدً رسول الله علی ولی الله فرمود نقش کردند. سیزده تن از علما و قضات آمدند و با وی مباحثه و مناقشه نمودند که تو را فضیئی یک نشان رفض تو اینکه با اولاد شیخ‌صفی خویشی و ملاقات می‌نمائی و درآن وقت شیخ جنید مهمان شیخ بوده و نشان دیگر آنکه بعد از محمد رسول الله، علی ولی الله به سنگِ درِ زاویهٔ خود نقش کرده‌ای، شیخ فرمود که من از قرآن چهل آیه بنمایم که همه دلالت بر ولایت حضرت علی (ع) کند چهل آیه و حدیث بسیار از صحیح بخاری و صحیح مسلم و از تفاسیر و کتب اهل سنّت آورد، چنانکه همه ساکت شدند و خود محضر نوشتند که آنچه شیخ کرده محض ثواب و موافق قول خدا و رسول است و محضر را به مهر پادشاه زمان جهانشاه رسانیدند. در آن ولا جهانشاه به ساختن عمارتِ موسوم به دارالضیافه در مقابل مسجدش امر فرموده بود و استادان چابک دست در کار بودند، پادشاه فرمود که جهت تیمّن و تبرک این عبارت برآن عمارت بنویسند چنان نمودند و اکنون به خط کوفی علیّ ولیّ الله بسیار برآن دیوار کالانوار ظاهر و لایح است.

تاریخ عمارت تکیه‌اش سنهٔ خمسین و ثمانمائه است (۸۵۰) و سّن شریفش به صد و پانزده رسیده بود که در شهور سنهٔ ۸۸۲ ترک حیات مستعار نموده متوجه دارالبقا شد[1] و از مولانا سلمان مذکور است که [سیدمحمد نوربخش، سلسلة الاولیاء] جمع نموده[2] ابتدا به نام شیخ‌شاه حسین ولی و اختتام نیز به نام وی کرده و این بیت از آن تذکره است:

من آن شاه حسینی که او سرپلی است بعین الیقین دیده‌ام کو ولی است

و آن حضرت به شاه‌حسین سر پلی نیز شهرت دارد، والله اعلم. (ر، ۵۲۰ ــ ۵۲۲)

---

۱ ــ تاریخ فوت شاه حسین ولی در روضات الجنان ۸۶۱ قید شده است؛ سن شریفش در ۸۸۲ فرضی هم به ۱۰۵ می‌رسیده نه ۱۱۵.

۲ ــ آ، چ به غلط «شاه قاسم انوار تذکرة الاولیا جمع نموده» تصحیح قطعی.

در بیرون **تکیهٔ شاه** حسین ولی یکی از اهل الله آسوده وی نیز از درویشان سلسلهٔ نوربخشیّه است، اسمش **بابارجب** است بر سر قبرش میلی تراشیده از سنگ مرمر نصب نموده‌اند و از خرق عادات او بر زبان مردم قال و مقال بسیار است وی تبریزی الاصل است و صاحب سلسلة الاولیاء ویرا بغایت ستوده است.[۱] وی از اکابر این طایفه و از مجذوبان و محبوبان الهی است. رحلتش از این سرای فانی به عالم باقی در بیست و پنجم شهر ربیع الثانی سنهٔ ۹۲٤ واقع شده است، والله اعلم. (ر، ۵۲۳)

در **حوالی** دمشقیه[۲] مرقد مروّحی است منسوب به یکی از سالکان طریق یقین و ساکنان مسند دین، اسم شریف اش در این دیار به **پیر مسافر** شهرت یافته، بدان واسطه که در حین سیاحت سیرش به تبریز منتهی می‌شود و در دیدهٔ حق بین و دل حقیقت گزین اش عرصهٔ این دیار فیض آثار به غایت نیکو جلوه می‌نماید و می‌فرماید که عجب جای پر فیض و صفا است از برای اقامت تا روز قیامت در روی زمین بهتر از این سرزمین بهم نمی‌رسد، بعد از این مقال به اندک زمانی به عالم بقا انتقال می‌نماید و وی را در آن مکان فیض نشان دفن می‌نمایند، والله اعلم.

قریب به عمارت جلالیه مزاری است مشهور به مزار بابایوسف بعضی وی را پیر میرحیدر می‌دانند به هرحال یکی از اولیاست و مکرر از آن بزرگوار به مردم آن گذار بسیار چیزها واقع و ظاهر شده یکی از آن جمله آنست که بر سر قبرش درختی است و مردم گذار از بریدن آن احتراز می‌نمایند، یکی از رومیان به قصد بریدن آن بالا رفته هرچند منع اش کرده‌اند ممنوع نشده علی الفور به نوعی به زیر افتاده که هلاک شده است، والله اعلم.

حضرت **شیخ کمال خجندی** از اکابر دین است و صاحب علوم ظاهری و باطنی است و رتبهٔ وی بغایت عالی است اشتغال وی به شعر و تکلّف در آن می‌شاید که برای آن باشد که یکباره خاطرش مغلوب باطن نشود و از رعایت عبودیت باز نماند چنانچه خود فرموده است:

این تکلّفهای من در شعر من   کلّمینی یا حمیرای من است[۳]

۱ــ مؤلف سلسلة الاولیا در ۸۶۹ وفات یافته و ستایش وی از صاحب ترجمه درگذشته ۹۲٤ قابل تأمل است.

۲ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۳ــ آ، ج، مشوش است تصحیح از دیوان شیخ بی اشکال.

اکثر اوقات فرخنده ساعات صرف ریاضات و مجاهدات می‌نموده و مدتهای مدید حیوانی [۱] نخورده به قصد زیارت بیت‌الله به تبریز می‌آید، آب و هوای تبریز مزاج شریف ایشان را به غایت خوش می‌آید، بعد از معاودت از زیارت در ولیان کوه تبریز ساکن می‌شود، وجه تسمیهٔ ولیان کوه دو سبب است یکی به سبب آنکه قریب بدان موضع کوهی است، در آن کوه «ولی» بسیار مدفون است و به قلّهٔ اخی سعدالدّین هم شهرت دارد. مشهور است که چهارصد و هشتاد ولی را در آن موضع دفن کرده‌اند و بدان وجه ولیان کوه‌اش می‌گویند و وجه ثانی آنکه ولیان به لغت عرب **کل سر** را می‌گویند (؟) چون کوه کل سر در آن محل واقع شده است[۲] بدان سبب ولیانکوه می‌گویند. و آن بزرگ مکرّراً به مدح ولیان کوه و تبریز اشعار آبدار بسیار فرموده‌اند، از آنجمله:

زاهدا تو بهشت جو که کمال ‌ ‌ ‌ ولیانکوه خواهد و تبریز

و ایشان را آب و هوای تبریز بغایت مطبوع طبع شریف می‌گردد، چنانکه ترک وطن مألوف و سیاحت نموده در ولیانکوه متمکن می‌شود و در زمانی که توقتمش‌خان از راه دربند به تبریز می‌آید شیخ را با خود به شهرسرای می‌برد و آن شهری است در دشت قبچاق که پایتخت پادشاهان ترکستان است. در آن وقت درغایت معموری و نهایت زینت بوده چنانچه در آن جزء زمان، کم شهری در ربع مسکون مثل آن بوده است و شیخ در مدح آن شهر فرموده است بیت:

اگر سرای همین است و دلبران سرای ‌ ‌ ‌ بیار باده که من فارغم ز هر دو سرای

با وجود چنین شهری، و شفقت بی نهایت چنان پادشاهی، همیشه خاطر شریف آن حضرت نگران تبریز بوده و مجدداً اشعار آبدار، بر اشتیاق تبریز از طبع یگانهٔ آن وحید زمانه سر می‌زده از آن جمله این دو بیت است:

تبریز مرا به جای جان خواهد بود ‌ ‌ ‌ پیوسته بدو دل نگران خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و گجیل ‌ ‌ ‌ سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

و امثال این اشعار آبدار در مدح تبریز بسیار فرموده‌اند. چون پادشاه مدام شیخ را متالم می‌بیند،

---

۱ ــ منسوب به حیوان
۲ ــ آ، «گویا کل سر در آن محل هست»

هرچند سعی می‌نماید رفع کدورت شیخ نمی‌شود. روزی در حین صحبت به شیخ می‌فرماید که از شما التماس دارم که هر چه طبع شریف بدان میل می‌نماید از من طلب نمائید که بدون مضایقه برآورده شود، شیخ می‌گوید می‌ترسم که مدعای من حاصل نشود، پادشاه قسم یاد می‌کند که هرچه مدعا باشد برآورده می‌کنم، شیخ می‌گوید هیچ چیز نمی‌خواهم آلا رخصت رفتن به تبریز، پادشاه به ناچار اجازت می‌دهد و شیخ بلا توقف به تبریز می‌آید و توقف شیخ در سرای مدت چهار سال بوده[1]. روزی مولانا محمد مغربی و مولانا محمد مشرقی و مولانا محمد عصار و مولانا محمد خلیلی[2] به صحبت کثیرالبهجت شیخ رفته اند و شیخ خود بنفسه متوجه طبخ شده اند یکی از مریدان گفته که شما با یاران به صحبت مشغول باشید و این خدمت به بنده رجوع فرمائید. شیخ فرموده اند که فلک دوّار هرگز ثانی از این چهار مولانا محمد به عرصهٔ روزگار نیاورده که امروز مهمان من اند. خود می‌خواهم که از شرف این خدمت بهره‌ور شوم، بعد از تقدیم مراسم طبخ، مشغول صحبت می‌شود وقتی شیخ این مطلع فرموده بوده اند:

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و غمزه این الوداع ای زهد و تقوی، الوداع ای عقل و دین

چون به سمع مولانا محمد مغربی می‌رسد، می‌فرماید که شیخ بسیار بزرگ است وی را چرا باید شعری گفت که جز معنی مجازی محملی نداشته باشد و در اثنای صحبت آن مطلع خوانده است و فرموده که چشم عین است پس می‌شاید که به لسان اشارت از عین قدیم که ذات است بدان تعبیر کنند و ابرو حاجب است پس می‌تواند بود که آن را اشارت به صفات که حجاب ذات است دارند، و مولانا محمد مغربی تواضع نموده و انصاف داده است.

و نیز وقتی حضرت شیخ کمال در شعری فرموده (کاف کفر ما ز طاها برتر است) چون به مولانا محمد مغربی خوانده اند بر شیخ ایراد گرفته و در معنی کفر محمود و مذموم این ابیات گفته:

از سوادالوجه فی الدارین اگر داری خبر چشم بگشا و سواد فقر و کفر ما نگر
از سوادِ اینچنین فقر مجازی مردوار سوی دارالملک آن فقر حقیقی کن گذر
کفر باطل حقّ مطلق را به خود پوشیدن است کفر حق خود را به حق پوشیدن است ای پُرهنر

---

۱ ــ مدت توقف شیخ در سرای از ۷۸۷ تا ۷۹۸ یعنی یازده سال بوده است (روضات الجنان ج ۱، ص ۵۰۱).
۲ ــ چ، محمد خیالی.

تا تو در بند خودی حق را به خود پوشیده‌ای | با چنین کفری ز کفر ما کجا یا بی‌خبر
آنکه از سرچشمهٔ کفر حقیقی آب خورد | بحر کفر هردو عالم هست پیشش چون شَمَر
پس نگوید کاف کفر ما زطاها برتر است | هرکه باشد از معانی و حقایق بهره‌ور[1]

در آن ولا شیخ آذری به تبریز می‌آید و مابین این دو بزرگ محاکمه می‌نماید و می‌گوید که ایراد مولانا محمد مغربی به اصطلاح این طایفه وارد است فامّا کاف کفر ماز طاها برتر است که شیخ فرموده مراد به طاها بهترین کاینات است و چنانکه در قرآن واقع است و آنکه شیخ فرموده بیان لسان حضرت کبریاست و شک نیست که کاف کفر کلمه کبریا برتر است از طاهای احمدی، پس از این معنی ایراد بر شیخ لازم نمی‌آید.

و نیز نقل است که در طفولیت خواجه عبدالحی و خواجه عبدالرحیم خلوتی که هردو فرزند ارجمند مولانا شمس الدین محمد مشرقی قطابی[2] اند به [خدمت] حضرت شیخ کمال خجندی رفتند، ماه مبارک رمضان بود، حضرت شیخ فرمود که پدر شما چون می‌دانست که ما مسافریم، شما را پیش ما فرستاد. و فرمود که جهت ایشان طعام آوردند، ایشان گفتند که بروزه‌ایم شیخ فرمود که شما هنوز مکلف به تکلیف روزه نشده‌اید، ایشان از کمال ادب اطاعت نمودند، بعد از افطار حضرت شیخ فرمودند که شما را ضیافت دیگر کنم، دو حدیث قدسی می‌خوانم یاد گیرید و یک بیت از اشعار خود که در دیوان خود ننوشته‌ام. حدیثها این است «الصوم لی و انا اجزی به» ثانی «تجوع ترانی تجرّد تصل» و بیت این است:

گرفتم آستین دوست آنجا دست خود دیدم | چنانش دست بوسیدم که دست خویش بوسیدم

حضرت خواجه عبدالرحیم خلوتی این دو حدیث و این بیت را در دو قطعه نظم فرموده است:

شنیدم من از شیخ کامل کمال | دو قدسی حدیث و گرفتم بدل
نخستینش «الصوم لی» و دگر | «تجوع ترانی، تجرّد تصل»[3]

---

۱ ــ دیوان شمس مغربی ص ٤٩ (با اختلاف).

۲ ــ در روضات الجنان (۱/۸۳) محمدالاقطابی المشرقی.

۳ ــ پیر ترک هم چنین گفته است:

بنی گر سئورسن یئمکده ن کسل | تجوع ترانی، تجرّد تصل
(روضات الجنان ۱/۲۱۲)

قطعه

شـنـیـدم هـم از او بـیـتـی کـه در دیـوان خـود گـفـتـا
من این یک بیـت نـنـوشتـم، من این اسـرار پـوشـیدم
گـرفـتـم آسـتـیـن دوسـت آنـجـا دسـت خـود دیـدم
چـنـانش دسـت بـوسیـدم کـه دسـت خـویش بـوسـیـدم

فوت خواجه عبدالرحیم در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه (۸۵۹) واقع شده، در پهلوی پدر عالیمقدارش بابامزید مدفون است والله اعلم.

ترک و تجرید شیخ به حدی بوده که بمقتضای یوم جدید رزق جدید حتی آبی که در ته کوزه می‌مانده شب آن را خالی می‌نموده است که ذخیرهٔ فردا نشود و آن صاحب بصیرت مشاهدهٔ جمال حقیقی در آینهٔ رخسار معشوق مجازی ملاحظه می‌نموده، گویند که مردم تبریز هفته‌ای یکبار فرزندان خود را به نظر شیخ مشرف می‌کرده‌اند، اگر احدی در این باب تاخیری می‌نموده فرزندش درد چشم بهم می‌رسانیده و مشهور است که شیخ را در درب اعلی[1] باعطّار پسری نظر بوده و دکان او مابین دکان قصاب و کوزه‌فروش واقع شده بود و آن هردو را با شیخ دغدغهٔ رقابت می‌شده و هرگاه که شیخ بدان گذر می‌رسیده سخنان کنایه آمیز چنانکه دأب رقیبان است می‌گفته اند و شیخ این بیت می‌خوانده و اشارت برآن دو شخص می‌نموده است:

عـاشقـی چیست تـحمـل کردن   از سگ و گـربه تـنـزل کـردن

سگ که می‌فرموده به قصاب اشاره می‌کرده و گربه که میگفته به کوزه‌فروش. گویند شخصی به شیخ می‌گوید که آن قصاب و کوزه‌فروش می‌گفتند که ما شیخ را می‌کشیم، شیخ از این حرف متغیّر می‌شود و می‌گوید که بیزارم از جانی که این‌قدر خلق از آن برنجند که به قتلش رضا دهند در ساعت یاران را وداع می‌نماید و دو رکعت نماز می‌گزارد و در سجدهٔ آخر خلعت فاخر ارجعی الی ربّک راضیةً مرضیةً پوشیده متوجّه جنّت می‌شود و روایتی آنست که بعد از نماز اوراد می‌خوانده چون لفظ حسبنا الله بر زبانش جاری می‌شود به عالم بقا می‌رود و شیخ را در ولیانکوه باغی است که الان مشجر است آن را بهشت نام کرده بوده است و جهت آن باغ

---

۱ ـــ نادر میرزا می‌نویسد که درب اعلی را اکنون درب با غمیشه گویند. (و آن تا این اواخر جایش مشخص و معین بوده است. مصحح)

فرموده اند:

از بهشت خدای عزّ و جل تا به تبریز نیم فرسنگ است

مرقد شریفش در همان باغ است، سلطان حسین بن سلطان اویس جلایر جهت شیخ خانقاه ساخته و بعضی محال را به وی وقف کرده است و ایشان را سخنان محققانه بسیار است ازآنجمله:

می‌خروشد بحر و می‌گوید به آواز بلند
هرکه در ما غرقه گردد عاقبت از ما شود

فوتش در شهور سنهٔ ثلاث و ثمانمائه واقع شده و خواجه عبدالرحیم خلوتی در تاریخ وفات شیخ فرموده اند. تاریخ:

عارف حق‌شناس شیخ کمال که جهان را به شعر تر بگرفت
تا سخن از دهن برون افتاد کس سخن مثل آن بزرگ نگفت
هشت صد و سه گذشت کان خورشید همچو مه در سحاب غیب نهفت

تاریخی که در حین تجرید مزار بر لوح مرقدش مرقوم است این است:

رفت از جهان کمال خجند و به عقل گفت تاریخ آن (بجانب فردوس شد کمال) (۸۰۳)

و نیز بر لوح مزارش این بیت مرقوم است:

کمال از کعبه رفتی بر درِ یار هزارت آفرین مردانه رفتی

و ذکر جمیل آن بزرگوار مزید برآنست که در این مختصر گنجد. بدین قدر اختصار شده است[۱] والله اعلم. (ر، ۵۰۰ـــ ۵۱۱)

استاد بهزاد نقاش که تا چهره گشای کن‌فکان تصویر بی نظیر انسان بر لوح امکان نگاشته مثل آن مصوّری قدم به کارخانهٔ دوران نگذاشته و قلم قدرت مصّورِ ارحامْ، ثانیِ وی بر صفحهٔ کاینات ننگاشته وی به موی قلم گوی هنروری از جمیع هنروران زمان ربوده و هنروری مثل او در عرصهٔ آفاق نبوده است. بیت:

---

۱ ـــ دیوان کمال خجندی بسال ۱۳۳۷ شمسی با مقدمه و حواشی به اهتمام اینجانب در تبریز بچاپ رسیده است و سال ۱۹۷۵ میلادی در مسکو به چاپ رسیده و در آن از نسخهٔ چاپی نگارنده استفاده و یاد شده و در مجلهٔ آینده (سال ۱۳۶۱ شماره ۱۰) مورد انتقاد اینجانب قرار گرفته است.

آن بـه هـنـر نـادرهٔ روزگـار و آنکـه چنـو نـامده صورت‌نگـار

ذکر جمیلش از کمال شهرت از تقریر و بیان مستغنی است و بر صدق این مقال تصاویر آن استاد بی‌مثال که بر صفحهٔ روزگار به یادگار مانده شاهد حال بس است. مزارش در باغ شیخ کمال در جنب مزار شیخ واقع شده است و این ابیات بر لوح مزارش منقوش است.

وحیـد عصـر بـهزاد آنکـه چون او ز بطـن مـادر ایّـام کـم زاد

اجل چـون صورت عمـرش بپـرداخت قضـا خـاک وجـودش داد بـر بـاد

ز مـن صـورتگـری تـاریخ پـرسـیـد بـدو گـفـتم جـواب از جـان نـاشـاد

اگـر خـواهـی کـه تـاریـخش بـدانی نظـرافکـن بـه (خـاک قـبـر بـهزاد)[1]

(۹۴۲)

والله اعلم. (ر، ۵۱۱)

مولانا طوسی [شاعر] و مشربی شروانی و استاد سلطان محمود مجلّد که هریک در فن خود یگانهٔ آفاق بوده اند در آن مزار مدفونند همچنین استاد سلطان محمد نقاش که در تصویرْ استادِ شاه جنت بارگاه شاه طهماسب حسینی صفوی است وی و استاد بهزاد هردو ملازم کتابخانهٔ شاهی بوده اند و مواجب هردو مساوی بوده و هریک وحید زمان و شهرهٔ جهان بوده اند.

چـرخ جـفـاکـار مـخـالـف نـهـاد خـاک وجـود هـمـه بـر بـاد داد

والله اعلم. (ر، ۵۱۱)

مزار خواجه رشیدالدین [فضل الله] که ارشدِ وزیران زمان سلطان غازان خان [۶۹٤ ــ ۷۰۳] بوده در گنبدی است و آن گنبد در قُرب همان عمارت عالی است که از آن عالی همت بر صفحهٔ روزگار به یادگار مانده است. الحق عمارتی است که از کمال صفا و فضا و لطافت هوا حیرت‌افزای نظارگیان است، جدّ خواجه از جهودان خیبر بوده، و از قلعهٔ خیبر بیرون آمده وامان‌نامه ای حضرت رسول (ص) بر ایشان داده الحال نیز در دست اولاد خواجه است، و از دست حضرت امیرالمؤمنین (ع) شرف ایمان یافته است، و اولادش در

---

۱ ــ برای اطلاع بیشتر از ترجمهٔ حال بهزاد رجوع شود به کتاب: کمال الدین بهزاد، تألیف قمر آریان، تهران ۱۳٤۷ش و مقالهٔ ابوالقاسم طاهری مندرج در مجلهٔ روزگار نو، ج ٤ شماره۶؛ ج ۵ شماره ۱ و ۲، لندن ٤٤ ــ ۱۹٤۵ میلادی.

همدان توطن نموده اند تا زمان خواجه، بدین سبب خواجه را همدانی می‌خوانند، خواجه در علوهمّت و استعداد و فضیلت عدیل نداشته، خطوط را همه خوش می‌نوشته و شعر را بسیار خوب می‌گفته، گویند که پنجاه و دو جلد تصنیفش را مدرسین در مدرسه اش درس می‌گفته اند، و منشی بی‌نظیر و طبیب ماهر بوده است و قصّهٔ خود را خود نوشته و تورات را ترجمه کرده و همه جا به دلایل عقلی و نقلی الزام یهودیان نموده، مکتوبی از او در عرصهٔ عالم هست که تفصیل املاک خود به علمای زمان نوشته آنچه وقف ربع رشیدی نموده و آنچه به اولاد قسمت کرده، هیچ عاقل قبول نمی‌کند که یک شخص را این قدر مکنت و جمعیّت باشد، از آنجمله نوشته است که شترهائی که در نواحی عرب به مردم سپرده ام پنج هزار، به خلیجان سپرده ام پنجهزار، و سوای اینها چهارصد و هفتاد قطار و گلّه های اسب که در روم و بغداد و دیار بکر و شیراز و تبریز و اصفهان و مازنداران و خراسان و کردستان[1] و دیگر ممالک به کدخدایان سپرده ام چهل هزار رأس و اسبان خاصه که در طویله بود دو هزار رأس است و گوسفندان که به ممالک مذکور به کدخدایان سپرده ام هفتصد گلّه است و هر گلّه اش پانصد رأس است، این جمله را به فرزندان داده ام، به املاک و اجناس و نقد و غیره و مقرر نموده ام که هرسال از حاصل موقوفات هشتصد و چهل و هفت هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت به ارباب وظایف دهند. و نیز نوشته که دو هزار مصحف در دارالکتب نهاده ام و وقف ربع رشیدی کرده ام آنچه به طلا نوشته شده چهارصد جلد و به خط یاقوت شش عدد و به خط احمد سهروردی[2] بیست جلد، و به خط خوب پانصد و هشتاد جلد، دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار. وآن مکتوب طولی دارد و به هریک از علمای زمان خود نوشته است که در پیش ایشان باشد که بعد از خواجه فرزندان بر یکدیگر ستم ننمایند این دو کلمه از آنجا مرقوم شد باقی را بر این قیاس باید نمود. گویند خواجه به ملازمت حضرت خضر علیه السلام رسیده، قتلش در هجدهم جمادی الاولی سنهٔ ۷۱۸ واقع شده و مولانا جلال الدین محمد عتیقی در تاریخ قتل خواجه فرموده است:

---

۱ ــ چ، لرستان.

۲ ــ چ، ارقام مشوش است و به جای احمد سهروردی، اکابر قید شده است، به «مکاتبات رشیدی» مراجعه شود.

رشـــیـد مـلـت و دیـن چـون رحـیـل کـرد بـه عـقـبـی
نـوشـــت مـــنشـــی تـــاریـخ او کـــه (طـــاب ثـــراه)

خواجه اول وزارت سلطان غـازان نمود، بعد از او وزارت سلطان محمد خدابنده نمود، بعد از او وزارت سلطان ابـوسعـید کرد. بـعضی از صاحبان غـرض خواجـه و پسرش [عزالدین] ابـراهیم را برتهمتی متهم ساخته، سلطان ابوسعید فرمود که هردو را بی گناه صلب نمودند.

و پسرش غیاث‌الـدین محـمد هم در فنـون فضایل و کـمالات و علوهـمت ثانـی پدر بوده است[۱] والله اعلم. (ر، ۵۱۱ــ ۵۲۰)

در جانب غـربی **مـزار** [خواجه رشید] در پـیش درِ قبلهٔ قلعه، مزار یکی از اولـیاء است فی الواقع اثر فـیض از مرقدش ظاهر است اسم آن عزیز **درویش ادهم** است العهدة علی الراوی و در این ولا به خواب شخصی آمده فرموده که مزار مرا عمارت کن و نشان داده که چنین بساز و به همان طریق ساخته اند.

دو تن را نیز از ایـن طـبقه مزار در جـنـب همان بزرگـوار اسـت غـالباً از مریدان وی اند، والله اعلم.

مزارفیض آثاری در مقابل گـنبد مقبرهٔ خواجـه بر سر تلّی طاقی ساخته اند رو به شهر و پشت به عمارت خـواجه و آن طاق، به طاق خواجه بوذرجمهر حکیم شهرت دارد و در زیر طاق دو مزاری است و دور مـی‌نماید کـه مزار بوذرجـمهر حکـیم در این دیـار باشد یحـتمل کـه مزار بزرگی بوذرجمهر نامی باشد، والله اعلم.

مزار دیگر از آنِ شیخ صالـح از کبـار مشایخ است. خانـقاهش در محلهٔ رواق[۲] است و اکـنون اثر آن باقی است آن مـزار مروّح به صالحیّه نـیز شهرت دارد و خانقاه نـیز به همین اسم مسماست. (ر، ۵۲۰)

مزار لازم الانوار اخی سعـدالدین که از جمـلهٔ اولیاء کبـار است درقلّه معین و معروف است و آن مکان فیض نشـان که از کمال فیض و رفعت طعنه بـر جنّات عدن می‌زنـد به اسم

---

۱ ــ غیاث‌الدین محمد در ۲۱ رمضان ۷۳۶ به قـتل رسید و در نزد پـدر به خاک سپرده شد (روضات الجنان، جلد اول ص ۵۱۱ و ۵۲۰) به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ ــ از محلهٔ رواق و خانقاه صالحیه نام و نشانی در این شهر باقی نیست.

شریف آن بزرگ شهرت یافته و آن محلّه را قلّهٔ اخی سعدالدین می‌گویند. مولود شریفش از تبریز است (بدانکه لفظ اخی به اصطلاح مشایخ به شخصی گویند که به زیورتقوی و کرم و شفقت و عفت و دیانت و علم و تواضع و عبادت آراسته باشد و وی را خرقهٔ تکمیل پوشانیده به جای خود نصب نمایند و او را اخی نام کنند و در مقام فتوت او را به تربیت و تعلیم خلق بازدارند و لفظ فتوت عبارت است از آنکه دشمنی کنی با نفس خود جهت رضای حق تعالی) وی از مجذوبان الهی است، گویند در اثنای سیاحت به جانب چین رفته، و پادشاه چین سیر دریا می‌کرده، عقد جواهری یا چیز نفیسی از دستش به دریا افتاده غواصان از بیرون آوردن آن عاجز می‌شوند پادشاه به سبب آن بسیار متالّم و متاسّف می‌گردد و آن بزرگ فی الحال به ماهیان خطاب می‌نماید. در زمان ماهیان متردد و متفحّص گشته آن چیز را یافته به خدمتش می‌آورند و پادشاه از مشاهدهٔ این حال بی‌قرار گشته جذبهٔ آن سالک وی را می‌رباید و حبّ سلطنت فانی از دلش رخت بیرون برده ترک و تجرید اختیار می‌نماید و دنبال اخی سعدالدین به تبریز آمده در ملازمت آن شاهباز اوج سعادت وی را فتوحات میسر می‌شود.

تا با تو توئی به دوست راهت ندهند | در بستر فقر تکیه گاهت ندهند
تا تن داری خرقه نپوشانندت | تا سر داری نمد کلاهت ندهند

والحال مزار آن پادشاه کامگار در جنب مرقد آن بزرگ است به جانب یسار، و به جانب یمین مرقد فرزند آن سعادتمند است و بر لوح مزار اخی سعدالدین مرقوم است که هذا مرقد شیخ العارف الکامل مرشدالطریقة والحقیقة والیقین سعدالدین محمّدبن ابی القاسم تبریزی توفی اول شهر رجب سنة سبعین و خمسمائه (۵۷۰) و آن گنبد و عمارت که در آن جاست از آنِ **قرااسکندر برادر جهانشاه** است و مدفن او در شیب زمین همین عمارت واقع شده وی از شجاعان روزگار بوده، وقبل از این در این مختصر مرقوم شد که در قلّه و در حوالی آن چهارصد و هشتاد نفر از اصحاب و اولیاء و مشایخ مدفونند والله اعلم. (ر، ۴۹۷)

مرقد منور پیرمحمد در قلّهٔ اخی سعدالدین است، وی از اکابر اولیاست و مشهور به پیر حلوینی است، گویند که [وی] از جملهٔ هفتاد و دو بابا است که در زمان فرخنده نشان باباحسن جمع شده بودند، والله اعلم. (ر، ۴۹۹)

مزار فیض آثار **بابامحمود** که از کبار مشایخ است در درآمد قلّه، قریب به مزار امیراحمد که از اصحاب است واقع شده، وی را در همان موضع زاویه‌ای بوده است الحال

خراب است، حضرت شیخ سعدالدین محمد حموی که از حالات و کرامات ایشان خبر داده است آن جناب بسیار بزرگوار بوده است. بنابراین از آسودگان آن سرزمین همین آن بزرگ را اسم شریفش مرقوم شده و باقی را مجملاً مذکور نمودیم.[1] (ر، ۴۹۹)

مزار یکی از اهل الله در باغ کاولی درقرب قلّه واقع است، الحق مزار مروّحی است و اسم آن بزرگ «پیر آدینه» است، والله اعلم.

مزار فیض آثار پیر خموش که از کبار اولیاست در سیه‌جان واقع شده، وی صاحب کمال صوری و معنوی بوده آن بزرگ علی الدوام با خالق در ذکر و مناجات بودی و با خلایق مکالمه ننمودی بنابراین به پیر خموش شهرت یافته است، والله اعلم.

و محقق است که محققان از اسرار رحمن تا سد باب ننمایند درهای مکاشفه و اسرار بر ایشان نگشایند و در بیان این معنی حضرت مولوی معنوی در مثنوی فرموده اند.

هرکه را اسرار عشق آموختند — مهر کردند و دهانش دوختند
تا نگوید سر سلطان را به کس — تا نریزد شهد را پیش مگس
بر زبان قفل و درون پر رازها — لب خموش و دل پر از آوازها[2]

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرف الله کلّ لسانه.

در **حوالی** مقصودیّه کوچه ای است مشهور به کوچهٔ عبدالخالق، دو تن از اکابر دین و سالکان طریق یقین در آن سرزمین مدفونند و بعضی، یکی از آن دو مزار را پیر شعیب ژنده‌پوش گویند. و پیرشعیب از جملهٔ مشایخی است که حضرت شیخ حسن بلغاری به خدمت ایشان مشرف شده و به این امر مأمور بوده اند. در مقامات شیخ حسن بلغاری دو شعیب است یکی ژنده‌پوش و یکی پینه‌دوز، بهرحال در آنجا دو مزار متبرک هست، بعضی آن بزرگواران را امام‌زاده می‌دانند، والله اعلم.(ر، ۴۷۷)

مرقد منور سید منصور با مرقد چند سید در پیش مدرسهٔ لوء لوئیه واقع شده.

و یک مزار فیض آثار به مزار مشایخ نور بخشیّه منسوب است و اثر فیض کالبد رالمنیر از آن

۱ــ **درنسخهٔ خطی** به جای بابامحمود، از شیخ محمود مزدقانی مدفون در همدان (روضات الجنان، ۲۸۲/۲) یاد و ترجمهٔ آن دو بهم آمیخته شده است.

۲ ــ از مثنوی مولوی است رجوع کنید به دفتر ۳۱۶/۵ رمضانی؛ ۱۴۳/۳ نیکلسون، ۹۳/۱۲ جعفری.

مرقد ظاهر است و به مزار سادات سیه‌پوش مشهور است، والله اعلم.

مرقد یکی از این طایفه قریب به عمارت مقصودیّه در گنبدی واقع شده، وی از مریدان سلطان حیدر صفوی است و اسمش حسین است و اتراک عوام وی را پینه‌دوز اوغلی می‌گویند، والله اعلم.

مزار دده [عمر] روشنی در مقصودیه است و بر سر قبرش گنبدی ساخته‌اند، مولودش از تبریز است، مرد صاحب جذبه و اهل حال بوده است، روشنی و گلشنی دو سلسله است، روشنی پیر گلشنی است و گلشنی از ولایت روم است[1] روشنی در شعر بی‌نظیر بوده است، اشعار محقّقانه بسیار گفته، و گلشنی نیز در شعر ترکی وحید زمان و نادرهٔ دوران بوده، مریدان این دو سلسله در روم بسیارند، والله اعلم.[2] (ر، ۴۷۲ ــ ۴۷۶)

قریب به باغ شمال[3] مزاری است مشهور به مزار مریم بعضی از عوام وی را ما در حضرت عیسی (ع) می‌دانند و مردم را توجّه بسیار به مزار آن رابعهٔ روزگار هست بتخصیص ارامنه را که هرسال در غسل الصّلیب و دیگر روزها که در نزد ایشان متبرّک است در آن مزار ازدحام می‌نمایند و قربانیها می‌کشند. بدان سبب که مزار مریم بنت‌عمران علیه الرحمة والغفران می‌دانند، لیکن مزار یکی از اناث اولیاست که اسم او نیز مریم است و می‌تواند بود که از امام‌زادگان باشد. بهر تقدیر مکرّر از آن مزار به مردم، آثار کرامات ظاهر شده از آن جمله شخصی از رومیّه از روی خفّت با اسب به بالای آن مزار می‌رود فی الفور اسبش هلاک می‌شود و هرکه را مشکلی پیش آید نذری بدان مزار می‌نماید، مشکلش حلّ می‌شود. والله اعلم.

قریب بدان موضع در کوچهٔ باغ مزبور مزار یکی از اهل الله موسوم به پیر حمدالله واقع است. الحق اثر فیض از آن مزار به دیدهٔ الوالابصار لایح است، والله اعلم.

مرقد منوّر شیخ المحققین فخر آزاد که از کبار مشایخ است و صاحب درجات عالی

---

۱ ــ شیخ ابراهیم «گلشنی» تخلص، در بردع تولد یافته است، گلشنیان در مصر و بلاد عثمانی به او انتساب دارند وی در ۹۴۰ درگذشته است.

۲ ــ دده عمر در احدی و تسعین و ثمانمائه (۸۹۱) وفات یافته و مرید سید یحیی باکوئی بوده است. در (آ)، (چ) در شرح حال دده علی با صاحب ترجمه تخلیط شده است. (اصلاح از روضات الجنان بی اشکال.)

۳ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

بوده درسر خیابان در جنب شارع واقع شده است و اهل آن گذار به مزار آن بزرگوار توجّه بسیار دارند، والله اعلم.

مزار شاهوردی که از مجذوبان است و از وی اهل این دیار خرق عادات بسیار نقل می‌نمایند، در همان گذر واقع شده، والله اعلم.

مرقد یکی از اکابر دین در محلّهٔ پس کوشک در جنب مدرسهٔ عباسیّه واقع است اهل آن گذر توجّه بسیار به مزار آن بزرگوار دارند و اسم شریفش را **دل مردان** می‌خوانند و وجه تسمیه اش را نمی‌دانند. والله اعلم.

مزار فیض آثار **پیر ترابی** در نوبر در جنب شارع واقع شده، چون مردم بدان موضع می‌رسند بی اختیار از روح آن بزرگوار طلب استعانت می‌نمایند. گویند که وی قصاب بوده به یکبار جذبه ای از جذبات الهی شامل حال سعادت‌مآلش گشته از خوف الهی چندان گریه می‌نماید که هلاک می‌شود و بعضی گویند که وی دختر میرفضل الله نعیمی[1] را داشت و آن دختر ولیّهٔ زمان بوده، برخلاف پدر شعر را نیک می‌گفته و اشعار محققانه از وی شهرت دارد از آنجمله ترجیعی است که سربندش این بیت است:

اینهمه طمطراق کن فیکون　　　شمّه ای نیست پیش اهل فنون

وی نیز در جنب زوج بزرگوارش مدفون است و به یمن همت وی صاحب حال شده، والله اعلم. (ر، ۴۷۸)

مزار پیر دده‌شاه در سر بازار سرّاجان در گنبدی واقع است وی از مجذوبان عالی رتبه بوده است و خرق عادات بی نهایت از وی دیده اند و صفات خجسته آیات آن بزرگوار از حدّ وصف بیرون است، والله اعلم. (ر، ۴۸۵)

آنچه مشهور است از گنبد مزار دده‌شاه تا قرب درب اعلی چهارصد و چهل و چهار مزار پادشاهان کامگار هست که همگی در آرزوی ملک تبریز جان بدادند والحال شش تن از ایشان را گنبد و قبرشان باقی مانده و اسامی ایشان از صفحات خواطر اهل زمان محو و منسی شده یکی را اغوزشاه می‌گویند که در پیش شارع واقع شده باقی را نیز از قبرشان اثر

---

۱ ــ فضل الله نعیمی حروفی را میرانشاه پسر امیر تیمور در روز پنجشنبه ششم شهر ذی‌قعدهٔ سنه ۷۹۶ به قتل رسانید و قبرش در الکای النجق نخجوان است (روضات الجنان ۱/۴۷۹).

نمانده. گردش فلک ناپایدار بی بنیاد سلطنت مستعار و اسامی و مقابر ایشان را از صفحهٔ روزگار نیست و نابود ساخته است. لمولّفه:

کو جم و جمشید و قزل ارسلان؟ — خسرو و شیرویه و نوشیروان؟
قیصر و دارا و سکندر کجاست؟ — بهمن و کیخسرو و سنجر کجاست؟
چرخ جفاکار ستمگر نهاد — خاک وجود همه بر باد داد

*

پادشاهانی که مقابر ایشان در دارالسلطنهٔ تبریز معیّن است: سلطان غازان و ملک اشرف نویان و برادرش شیخ حسن و سلطان سلیمان در جنب عمارت استاد شاگرد[۱]. و قرا اسکندر در قلّه. و جهانشاه در جنب مسجدش. و حسن پادشاه با اولادش یعقوب پادشاه، ورستم پادشاه، و گوده[۲] احمد پادشاه و محمدی پادشاه و بایسنقر پادشاه در پشت مسجد [حسن پادشاه] در یک مزارند[۳]، و سلطان حسن در قریهٔ شادباد و مزار سلطان حسین پادشاه، و پادشاه عادل سلطان اویس مشهور به شیخ اویس در قریهٔ شادباد است. وصیت نموده که ویرا در زیر پای بابااحمد شادبادی دفن نمایند و چنان نموده اند[۴]. اگرچه اعتقاد بعضی از اصحاب سیر آنست که قبر شیخ حسن ایلخانی در شادباد است و قبر سلطان اویس در چهار منار در عقب مدرسه اش واقع شده که خود ساخته و عکس این است. زیرا که راقم حروف مکرر به قریهٔ شادباد رفته و از مردم آنجا معلوم نموده و لوح مزارش را خوانده تاریخ وفاتش بر لوح مزارش منقوش است در جمادی الاولی سنهٔ ستّ و سبعین و سبعمائه (۷۷٦) واقع شده، والله اعلم. (ر، ۷/۲).

---

۱ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ ــ آ، چ بتغلیط کاتبان: کورد احمد، گروه احمد. گوده در زبان کنونی آذربایجان بمعنی کوتاه است.

۳ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

٤ ــ سنگنبشتهٔ قبر سلطان اویس هم اکنون در قریهٔ شادباد مشایخ سالم و قبلاً به وسیلهٔ دانشمندان فقید آقایان حسین نخجوانی و جعفر سلطان القرائی و عبدالعلی کارنگ معرفی شده است. به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

و [شیخ حسن] و سلطان احمد ولدان سلطان اویس، مدفن ایشان در دمشقیه است[1] و قیزیل ارسلان که ممدوح ظهیر فاریابی است در همدان مدفون است و دو تن از پادشاهان ارسلانی قریب به گنبد چهار [منار]، در سرخاب درمزاری که مشهور است به مزار پیرترک مدفونند، همچنانکه مزار اهل الله و اصحاب در تبریز بسیار است قبور پادشاهان نیز بسیار است و این پادشاهان جهت تبریز با یکدیگر مجادله و ستیز نموده اند آخر هریک به دو ذرع زمین قناعت نموده اند و با خود خشتی از این کهن سرا نبرده اند و این خاکدان برقرار است بیت:

ملک سلیمان مطلب کان هباست　　　ملک همان است، سلیمان کجاست؟

در چهار منار[2] قریب به گنبد قبرپیرده‌ده‌شاه دو گنبد عالی واقع است که عوام آنها را گنبد مزار سلطان محمود و ایاز می‌خوانند. یکی از آنِ سلطان محمودبن سلطان محمدبن سلطان ملک‌شاه سلجوقی است و دیگری مزار سلطان مسعودبن قلیج ارسلان سلجوقی است. سلطان محمود دوازده سال و نیم سلطنت نمود و سلطان محمد نوزده سال، وفاتش در سنهٔ ثمان و ستّین و خمسمائه (۵٦۸) واقع شده، والله اعلم.

در **چهار منار** مزار مردم عزیزالوجود بسیار است که الحال اثری از قبرشان معلوم نیست از آن جمله (درپای مناری که به منار محمود شهرت داشته و الآن از آن نیز اثری نیست) قریب به مدرسه‌ای که در آن اسم شیخ اویس مرقوم است، گنبدی بود از آنِ سید سلیمان کفشدوز که یکی از اکابر دین است و آن گنبد به مزار استاد شاگرد شهرت داشت به سبب آنکه آن جناب را شاگرد [ی] بود که به تربیت وی صاحب حالات و مراتب اعلی شده [او نیز] در جنب سید مذکور مدفون است.

مزار مولانا شهاب‌الدین واعظ درمحلّه‌ای که مشهور است به مکلّه[3] در جنب مسجدی

---

۱ ــ سلطان اویس در آخرین ساعات مرگ، فرزندش سلطان حسین را جانشین خود معرفی کرد. حضار گفتند شیخ حسن برادر بزرگتر است به این معنی همداستان نخواهد شد... در همان شب شیخ حسن به قتل رسید. سلطان اویس را درپیران شادباد، و شیخ حسن را درعمارت دمشقیه دفن کردند (روضات الجنان، ۸/۲)

۲ ــ منطقه‌یی که در کنار جنوبی مهرانرود و در بخش مرکزی شهر تبریز قرار گرفته و کوچهٔ مجتهد و خیابان دارائی و بازار را در بر گرفته سابقاً به محلهٔ چهارمنار معروف بوده است.

۳ــ امروز محلی با این نام که به «مهانقلیق» نیز شهرت داشته است معروف و شناخته نیست.

است که به مسجد هروی شهرت دارد وی ولد مولانا برهان‌الدین واعظ است، خود و پدرش مرید سلسلهٔ شیخ زین‌الدین خوافی[1] بوده است و آخر به خدمت حضرت شیخ عبدالرحمن بن حضرت خواجه علی صفوی حسینی مشرف شده‌اند، مولود ایشان از هرات است، زاویهٔ ایشان در جنب همان مسجد است، والله اعلم. (ر، ٤٨١)

در **پای منار** همان مسجد، مسجدی بوده است که در زمان قدیم محکمهٔ قضات تبریز بوده، بابا بختیار که از مجذوبان بوده و زنش مجذوبهٔ صاحب رقبه بوده است، در همان **صفّه‌ای** بوده که خود در حین حیاتش همیشه در آن‌جا ساکن بوده. در محل فوتش بسکه مردم از آن شهباز، خرق عادات دیده بوده‌اند و به وی ارادت داشته‌اند بر سر نعشش ازدحام می‌نمایند، چنانچه دغدغهٔ آشوبی می‌شود. به‌واسطهٔ رفع فساد. وی را هم در همان‌جا دفن می‌نمایند فوتش در شهر رجب اثنی [عشر] و تسعمائه (۹۱۲) بوده است (ر، ٤٨٦)

مزار یکی از اهل الله مابین مزار بابا عبدالعلی و حمام ملک بیگ واقع شده مولودش از قریهٔ زرقان است بدان سبب به **پیر زرقانی** مشهور است، والله اعلم.

مرقد منور مولانا عبدالعلیم مجذوب، مشهور به عبدالعلی. درویجویه در بازارچه، در قرب حمام ملک بیگ واقع شده، وی از محبوبان الهی است و صفات کمال او باوجود غلبهٔ جلال زیاده از آن است که در حیّز قال و مقال گنجد چنانکه مولف این مختصر گوید:

رند سراسیمهٔ دیوانه‌ای | عارف دردی کش مستانه‌ای
نقد خرد صرف جنون ساخته | دنیی و عقبی همه درباخته
پای زده بر سر نفس و هویٰ | محض جنون گشته ز سر تا به پا
آمده صد بار ز فرزانگیش | عقل به دریوزهٔ دیوانگیش
شمع صفت عور ز سر تا به پا | یافته از نور حقیقت ضیا
گشته ز دستار، سرش بی‌نیاز | پا به سوی کفش نکرده دراز
داشتی از پوست به بر پیرهن | شیرصفت آن: «دگر از خویشتن»

و از مردم تبریز کسی نیست که از کرامات و خرق عادات او نقلی به خاطر نداشته باشد، از آن جمله شیخی با مرید خود از خسروشاه به شهر می‌آمده و باباعبدالعلی از شهر بیرون می‌رفته

۱ــ آ، چ تغلیط کاتب، «خانی»

وی را عریان می‌بیند به سبب کشف عورتش آزرده می‌شود، بعد از آنکه دور می‌شود به یکی از مریدان می‌گوید که دیدی این دیوانه را چگونه عریان می‌گردد، اینهمه مردم از این می‌گویند به هرحال پیرهنی جهت ستر عورت نپوشد، عبدالعلی را مقال شیخ کشف می‌شود در آن راه یکی از مریدان شیخ را می‌بیند، می‌گوید که به شیخ بگو، دیوانه گفت:

حق ز تنم برکشید پیرهن هستیم　　　یوسف من با من است من چکنم پیرهن

این بیت را بدیههً می‌خواند و نیز یکی از صلحاء نقل می‌نماید که ترکی با پدرم آشنا بود و صندوقچهٔ مرصّع آلات به پدرم سپرده بود پدرم آن را در طاقچه نهاده بعد از مدّتی صندوقچه از خانه ناپدید شد، هرچند تفحّص نمودیم پیدا نشد، روزی چند براین قضیّه بگذشت شخصی سفرهٔ علی می‌داد و مولانا عبدالعلی در آن مجلس حاضر بوده ذکری کردند و مردم یکان یکان برمی‌خاستند و از وی التماس دعا می‌کردند، در این وقت یکی از خویشان ما برخاست و التماس دعا نمود مولانا متغیّر شده بر او دشنام داد و گفت صندوقچهٔ طلاآلات مردم می‌بری و از من توقّع دعا نیز داری برو صندوقچه را تسلیم صاحبش کن وگرنه به سرت بلای عظیم می‌آورم، آن شخص فی الحال اقرار کرد و آن صندوقچه را آورده ردّ نمود، و ما را هرگز بدو گمان نبود و چندان از این گونه چیزها از او نقل می‌نمایند که عشرعشیر آن در این مختصر نمی‌گنجد. روزی مجلسی بوده که جمیع اهالی و اعیان و حاکم تبریز حاضر بوده‌اند وی عریان به این مجلس می‌آید، یکی از مردم متعیّن به برهنگی مولانا می‌خندد مولانا برخاسته در پیش آستانه این بیت می‌خواند و بیرون می‌رود:

به جامه فخر مکن بر تن برهنه مخند
　　　که سهم بیش بود تیغهای عریان را

وی از جانب پدر اولاد شیخ محمد گازرخسروشاهی است و از جانب مادر اولاد خواجه محمد کججی، آخرالامر ملک نام مرد صاحب دردی وی را محافظت می‌نماید و جهت وی زاویه ترتیب می‌دهد. وفات مولانا در سنهٔ ست و خمسین و تسعمائه (۹۵۶) واقع شده[1] والله اعلم. (ر، ۴۸۶ــ ۴۸۸)

---

۱ ــ تاریخ فوتش در روضات الجنان اثنتین و اربعین و تسعمائه (۹۴۲) قید شده است، و تاریخ ۹۵۶ مذکور تاریخ فوت الله قلی گازر است نه عبدالعلی مجذوب.

ایضاً مزارالله قلی گازر مجذوب که با باباعبدالعلی معاصر بوده و اکثر با یکدیگر می‌بوده‌اند و از او نیزخرق‌عادت بسیار در این دیار شهرت دارد در پهلوی مزار عبدالعلی است و این دو مجذوب در دنیا هم از هم جدا نشده‌اند. در جنب مزار اربخشایش که از اکمل مشایخ است در کوچه‌ای است که بر سر آن کوچه مزار عبدالعلی است، وی نیز مجذوبی بوده در کمال مرتبه و عین حال، از او نیز خرق عادات بسیار نقل نموده و دیده‌اند.

و ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد، شاه اسماعیل ماضی از او کرامات بسیار دیده و به فرمودهٔ وی از مناهی توبه نموده است. جناب غفران‌پناه غازی‌خان صدر کل ایران از راقم این مختصر سؤال نمود که در تذکرهٔ خود از احوال باباالله قلی گازر چه‌ها نوشته‌ای؟ گفتم مجملی مرقوم شده، گفت پدرم نقل نمود که در زمان شاه‌جنت بارگاه شاه‌طهماسب، قاضی قزوین بودم و چند محل به سیورغال من مقرر بود، سببی واقع شد سیورغال را با قضا قطع نمودند، شاه در تبریز بود، من به تبریز رفتم و عریضه به پادشاه دادم مدت مدید جواب عریضه به تاخیر افتاد، قاضی محمد که از ندمای بارگاه بود مرا دید، گفت «میر» تو بسیار سرگردانی کشیدی مهمّت ساخته نشد، در محلهٔ ویجویه مجذوب صاحب‌حالی است، به خدمت او برو و از او فاتحه التماس کن که وی مستجاب‌الدعوة است، شاید به یمن تاثیر دعای وی مهمّت صورت بپذیرد، من به خدمت وی شتافتم مهیبی دیدم برهنه بر خاک نشسته مرا انکاری به خاطر رسید، چون نظرش برمن افتاد، خادم را به ترکی گفت که به این سید بگو که بنشیند من از انکار پشیمان شدم، به سبب آنکه مرا دیگر ندیده بود، تا دَید از سیادتم خبر داد، «میر» قرآن را بسیار خوش می‌خوانده، فرمود که به جهت ما قرآن بخوان چند آیت که خوانده فرموده برخیز و زود خود را به در خانهٔ پادشاه رسان که قضا و سیورغالت را دادند و مبلغی هم بر سیورغالت افزودند به برکت نظر اهل الله. چون از مجلس برمی‌خیزد، میگوید تو را مژده بدهم تو سالهاست که کدخدای[1] ومشتاق فرزندی، چون به قزوین برسی در همین سال فرزندسعادتمندی خدا به تو کرامت خواهد فرمود، امیر از آنجا خرّم و خوشنود به دربار شاه می‌آید. می‌گویند که میر مژده باد که الحال شاه فرمود که آن سیّد عزیز بسیار آزار کشید قضا و سیورغال وی را مقرر فرمودیم و بر سیورغالش افزودیم امروز حکم وی بنویسند که بزودی به قزوین رفته به امر قضا اقدام نماید،

---

۱ ــ کدخدا، یعنی متاهل.

چون پدرم به قزوین می‌رسد، در همان سال خدای تعالی مرا به وی می‌دهد، والله اعلم. (ر،۴۸٦ ـــ ۴۸۹)

مزار [پیر]ترخان که از کبار اولیاست در محلهٔ حسن گله‌بان واقع شده در جنب مسجدی، وی را اوقاف بوده، در دیوار مسجد سنگی نصب نموده‌اند و در آن سنگ اوقاف ایشان را نوشته‌اند و آن بزرگ را، تذکرهٔ علیحده‌ای بوده و چگونگی حالاتش به تفصیل در آن مرقوم بوده است در فترت رومیّه آن تذکره بغارت رفته والحال کسی نیست که اطلاع تمام بر کماهی حال آن بزرگ داشته باشد و عوام آن گذار از کرامات ایشان چیزها نقل می‌نمایند که برآنها اعتقاد و اعتماد نمیتوان نمود، و نمیتوان نوشت بنابراین اینقدر را اختصار نمود، والله اعلم. (ر، ۴۹۳)

دو تن صاحب رتبه در سر میدان ویجویه آسوده‌اند یکی در جنب شارع به جانب شرقی راه، و آن یکی به جانب غربی راه میدان، در مغاکی واقع شده، آنکه در جنب شارع است اسم شریفش «اخی» است، همیشه آن صاحب بصیرت را نگاهش به شش جهت پراکنده بوده است مثل شخصی که همیشه چیزی می‌جسته باشد، و از وی سؤال می‌کرده‌اند که چه می‌جوئی، می‌فرموده که وی را می‌جویم بدین سبب ویرا «اخی ویجو» می‌گویند و چون مزار آن بزرگوار در آن گذار واقع شده آن مکان به اسم ایشان شهرت یافته است و به کثرت استعمال عوام خلط نموده به ورجو شهرت داده‌اند، والله اعلم. و آن تربت بارتبت که در طرف غربی شارع در مغاکی واقع است مشهور است به مزار «پیرقطب»، وی [هم] از اکابر اولیاء و قطب زمان خود بوده است، والله اعلم.

مزارفیض آثار مولانا سراج الدین یوسف در محلی است مشهور به تکیهٔ اخلاطی آن جناب از کمّل اولیاست. تاریخ وفاتش بر صندوق مقبره‌اش مرقوم است وی در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه (۷۲۵) متوجّه عالم بقا گشته است. والله اعلم. (ر، ۴۹۴)

مزار لازم الانوار حضرت میرسیّدحسین اخلاطی در همان تکیه واقع و معین است و آن مکان لطیف به تکیهٔ اخلاطی شهرت دارد، مولد شریفش از اخلاط بوده، درعلوم ظاهری و باطنی عدیل و نظیر نداشته، اکمل و افضل اهل زمان خود بوده بتخصیص درعلوم غریبه (و ارباب سیر در کتب معتبر آورده‌اند که بیت المعمور حضرت سلطان العارفین سیدحسین، محیطی بود بی کران پر از جواهر علوم و اسرار و اصناف حقایق بی شمار و مدتها در مصر

می‌بود، قاضی زادهٔ رومی که در فنون فضائل شهرهٔ آفاق است ملازم و مرید آن حضرت بود و به شاگردی وی مفاخرت می‌نمود، حضرت خواجه صاین الدین [علی] ترکه[۱] و شرف الدین یزدی که هریک بحری بودند محیط فضل و کمال، شاگرد و مرید آن حضرت بودند و سالها در زیر خانه ای که آن شهباز در بالاخانهٔ آن آشیان داشت به ریاضات وکسب سعادات اشتغال داشتند، شاه **برقوق** که پادشاه مصر بود به نوعی معتقد بود که به حوالی مسکن او می‌آمد و چون نظرش بر جمال آن حضرت می افتاد زمین می‌بوسید و برمی‌گشت و نزدیک آمدن را خلاف ادب می‌دانست، روزی سه طبق یکی پر زر سفید و یکی پرجواهر نموده به خدمت وی فرستاد آن بلندهمت مثل آنها بر آنها مضاعف نموده نزد پادشاه فرستاد و فرمود که ما را بدانها احتیاج نیست، بسبب آنکه مادهٔ کاینات بخار است و دخان، و از بخار در بطون جبال سیماب تولد می‌کند و از دخان کبریت، و بعد از امتزاج بخار بادخان، یا سیماب بردخان غلبه می‌کند یا برعکس اعتدالی بهم می‌رسد، اگر غلبه سیماب راست، قلع و امثال آن متولد می‌شود و اگر کبریت غلبه می‌کند جوهر سیماب به مس بدل شود و اگر صورت اعتدال به میان آید، اگر غالبیّت از جانب سیماب است نقره می‌شود و اگر از جانب کبریت است طلا می‌گردد و ازروی کشف انبیاء واولیاء را در وقت نضج که بر آن حاجت حق تعالی در بطون جبال خلق نموده و از آن نضج و اعتدال به اطلاع می افتد به همان نوع که حق تعالی پرورش می‌دهد آتش می‌کند بعینه نقره و طلای تمام‌عیار حاصل می‌شود، پس ما را اگر ضرورت بدان باشد مقصود حاصل می‌توانیم کرد، یقین می‌دانیم که پادشاهان را به واسطهٔ ملک و مصالح لشکر بدان احتیاج است و ما از این به توفیق الله بی نیازیم.)[۲]
و آن بزرگوار را از واصلین علم کیمیا شمرده اند.

از کرامات بلند اولیا   اولش شعر است و آخر کیمیا

وی در جفر و اعدادنیز سرآمد روزگار بوده است، حالات و کمالاتش مافوق الحَدّ و ماوراء العدّ است در همان تکیه سوراخی است. مشهور است که یکمرتبه جمیع اهالی و اعیان تبریز را ضیافت می‌نماید و از همان سوراخ چندان ظروف طلا و نقره بیرون می‌آورد که جهت

---

۱ ــ آ، ضیاء الدین ترکه، تصحیح بدون اشکال.

۲ ــ چ، مطالب مابین دو قوس (   ) را ندارد.

طعام و میوهٔ جمیع اهل مجلس کفایت می‌نماید و بعد از طعام باز همه را در آن محل می‌گذارد، در حضور حضار، دیگر هرچند اهل مجلس تجسس و تفحص می‌کنند اثری از آنها نمی‌یابند و نیز نقل است که با قافله‌ای به راهی می‌رفتند جمعی راهزنان بر سر راه آمدند اهل قافله بغایت متوهم و متزلزل شدند ایشان را دلداری نموده در همان موضع بازداشت و خود نزدِ راهزنان آمد و هرچند مواعظ و نصایح فرمود در آن سنگین دلان اثر ننمود، از مرکَب به زیر آمده و به انگشت «صادی» بر صفحهٔ خاک نوشته و سوزنی بر چشم صاد فرو برد، علی الفور سردار آن جماعت را چنان و جعی در چشم غالب شد که الامان گویان از پشت مرکب خود را به زیر افکند و راهزنان چون حال بدان منوال مشاهده می‌نمایند ایشان نیز از پشت مرکب خود را به زیر افکنده امان طلب نموده الحاح می‌نمایند و تمام ایشان را توبه میفرماید، همه به شرف توبه مشرف می‌شوند. در همان تکیه خلوتی است مشهور است که آن بزرگ با عارف صمدانی امیر سیدعلی همدانی[1] مدتی درآن خلوت بسر می‌برده‌اند و بعضی وی را پیر شاه نعمت‌الله[2] ولی می‌دانند، (ولی پیر شاه نعمت‌الله ولی نیست، لیکن با یکدیگر معاصر بوده‌اند و این دو دریای اخضر لبالب گوهر مکرر از فیض صحبت یکدیگر بهره‌ور گردیده‌اند، چنانکه مشهور است که یک مرتبه شاه نعمت‌الله ولی با دو تن از اهل الله به در صومعه حضرت سیدحسین آمدند، چون به او خبر شد قبل از ملاقات نُقل چین فرستاد، شاه نعمت‌الله با آن دو تن در زیر طاق ایستاده بودند و ترشح بارانی بود... شاه نعمت‌الله را تا نظر بر نقل افتاد نقل مکان نمود و با همراهان گفت که نقل صورت نقل است از این مکان بیرون آئید وگرنه مضرت می‌یابید، یکی بیرون آمد و آن دیگر اباء نمود، درحال اطاق فرود آمد و آن شخص را کشت، والله اعلم.

مزار حاجی محمود بنیسی قریب به تکیهٔ اخلاطی در محوطه واقع است، آن‌جناب از اکابر صوفیّه بوده است و صاحب مقامات عالی و حالات متوالی و در زمان فرخنده نشان خود مرکز این طبقه بوده است و همهٔ دایره‌وار گردش میگشته‌اند، والله اعلم.

مزار شیخ محمد مشهور به شیخ سیاهپوش در جنب بازارچه ویجویه درمحوّطه‌ای که منزل مشارالیه است واقع شده وی از عارفان الهی و واقفان اسرار نامتناهی است و سلسلهٔ

---

۱ ــ امیر سیدعلی همدانی در سال ۷۸۷ق وفات یافته است (روضات الجنان، ۲/۲۷۲)

۲ ــ تاریخ درگذشت شاه نعمت‌الله ولی ۸۲۷ و یا ۸۳٤ قید شده است (فرهنگ سخنوران، ٦۱۲)

شریفش به حضرت شاه اولیاء علی مرتضی (ع) منتهی می‌شود. آن بزرگ از سلسلهٔ شریف نور بخشیّه اند به جهت آنکه کاملان آن سلسلهٔ علیّه در اثنای حال که ایشان را نور سیاه مرئی می‌شود که نورالله است. ایشان بعد از آن لباس سیاه می‌پوشند.

گویند که شاه اسماعیل صفوی الحسینی انارالله برهانه سبب سیاه‌پوشی از ایشان پرسیده گفتند که عادت ما آنست که چون ماه محرم درآید به ماتم سیدالشّهدا، سیاه می‌پوشیم به عادت معهود سیاه پوشیده بودیم که خبر شهادت حضرت شیخ المحقّقین سلطان حیدر حسینی قدس الله سرّه رسیده دیگر سیاه از تن بیرون نکردیم.[1] (ر، ٤٩٠ — ٤٩٢)

مزار شیخ محمود زرقانی که از جملهٔ هفتاد و دو باباست که در ملازمت باباحسن[2] ولی سرخابی می‌بوده اند، در حوالی تکیهٔ اخلاطی است وی از مقبولان نظرکیمیا اثر باباحسن[2] بوده و بین الاماثل والاقران علی الدوام ممتاز و سرافراز بوده است، والله اعلم.

مزار پیر شرفشاه در محلّهٔ کونه سیس[3] قریب به حمام، در گنبدی واقع شده و آن گنبد را والد مشارالیه ساخته، وی از کبار اولیاست و به صحبت کثیرالبهجت حضرت شیخ المحققین سعدالدین محمد حموی مشرف گشته و از اثر آن به مقامات عالی رسیده ، والله اعلم. (ر، ٤٩٤ — ٤٩٦)

مزار لازم الانوار پیر شمس در شارع شنب‌غازان واقع شده مردم آن گذار به مزار آن بزرگوار توجّه بسیار دارند، فی الواقع اثر فیض از آن مزار ظاهر است.

مزار یکی از اهل الله در دیزج دباغان واقع شده است و بمردم آنجا مکرّر از آن مزار چیزهای عجیب ظاهر شده از آنجمله مکرر از دور چراغ در آن مزار دیده اند و چون نزدیک آمده اند اثری از چراغ نیافته اند باز چون دور شده اند [چراغ ظاهر شده] و این مبحث به سرحدّ یقین رسیده و از شخص صادق القول مسموع شده [است]، والله اعلم.

---

۱ — در مورد صاحب ترجمه و فرزند جانشین اش نورعلی (متوفی ۹۵۹) و پیرعلی فرزند نورعلی (متوفی ۹۸۸) و وضع زاویه در حال حاضر شرحی در حواشی و تعلیقات روضات الجنان مسطور است، نادر میرزا هم در تاریخ تبریز بحثی از این زاویه کرده است.

۲ — چ، باباحسین، تغلیط کاتب.

۳ — چ، به غلط محلهٔ ارونق قریهٔ سیس.

در سرِ انگش[1]، **قریب** به میدان «بابا تله سیم،» مکانی است، قبل از فترت رومیّه نشانها گذاشته بودند و مردم را توجه تمام بدان مقام بوده و آن مکان را مکان پیروان انگش میگفته اند، در این ولاشخصی در واقعه ای می‌بیند که امام دوازدهم (عج) درآن‌مقام ایستاده‌اند و میگویند که فرزند امام رضا (ع) در اینجا مدفون است، اینجا را عمارت کن آن شخص آنجا راعمارت کرده سنگی پیدا شده [است که] برآن سنگ نوشته بودند توفّی محسن شاه بن سعدالله فی سنة سبع عشر وثمانمائه (۸۱۷) والله اعلم بحقایق الاموروهوالعلیم الغفور.

مزار پیر تاج در محلهٔ مهادمهین در مقابل عمارت خواجه علیشاه واقع شده وی مرد تاجری بوده و پنج خروار ابریشم سرمایه داشته به خدمت مولانا محمد مغربی می‌رسد و صحبت مولانا در وی اثر عظیم می‌کند، التماس می‌نماید که مرا توبه بده مولانا وی را به ملازمت حضرت شیخ اسماعیل سیسی می‌برد جذبهٔ شیخ آن‌چنان خواجه تاج را می‌رباید که حبّ دنیا و مافیها از دلش بیرون می‌رود و ابریشم ها را به رسم هدیه به زاویهٔ شیخ می‌برد، شیخ می‌فرماید که این جیفهٔ تو ترکیبی است از حلال و حرام اگر می‌توانی حلالش را از حرام جدا کن و حلالش را در راه خدا صرف کن و حرامش را حق هرکسی که هست به صاحبش برسان و اگر آن قدرت در خود نمی‌یابی بزودی از این خانقاه بیرون بر که غرامت آن به درویشان اثر می‌کند خواجه تاج ابریشم ها را از خانقاه بیرون آورده، آتش می افروزد و همه را پاک می‌سوزاند، بعد از آن ترک و تجرید اختیار می‌نماید و مدتها در خدمت شیخ به ریاضات و مجاهدات و صیام یوم و قیام لیل اشتغال می‌نماید و گوی مجاهدت از اقران و اکفاء ربوده، وی را فتوحات حال میسّر می‌شود. لمولّفه:

تا در ره حق ز خویش فانی نشوی　　　باقی به بقای جاودانی نشوی
تا خضرصفت زحمت ظلمت نکشی　　　شایستهٔ آب زندگانی نشوی

آخرالامر کارش به جائی رسید که از یک دعای وی خواجه علیشاه را آنهمه فتوحات ظاهری و باطنی میسّر شد و چنین شاهبازی را در آخر، بعضی ازعوام به الحاد منسوب می‌نمودند، شیخ سعدی گفته، بیت:

۱ــ انگش یا انگج نام محلهٔ معروف تبریز است در شمال شرقی گجیل. و در اصطلاح تبریزیها به چالهٔ کم‌عمق اطلاق می‌شود که برای تقسیم آب از ممّری به ممر دیگر حفر نمایند. انگجی های تبریز بدین محل منسوبند.

کس از دست جور زبانها نرست — اگر خودپرست است اگر حق پرست

مزار حضرت پیر شیخی نزدیک به محاذی پیر زنجیری، از چهارسوی عربان هم در سر راه مذکور وقت آمدن به دست چپ واقع است، وی مرید حضرت شیخ اسماعیل سیسی بوده و از وی خرقه و نظر یافته، والله اعلم. (ر، ۴۲۷)

مزار [پیر] صدر قلندر[۱] در محلهٔ چهارسوی عربان در تکیه ای است مشهور به تکیهٔ پیر زنجیری، دو گنبد در پهلوی یکدیگر ساخته اند هردو عالی، در آنجاست. وی از عارفان ربانی است و از اولاد فقیه زاهد است و از سلسلهٔ سیدجمال الدین مجرّد ساوجی[۲] است و سلسلهٔ ایشان را جوالقی می‌خوانند[۳] و ذکر جمیل وی بر زبان ساکنان این دیار بسیاراست،والله اعلم. (ر، ۴۲۸)

در **مهادمهین** در جوار گنبدی که به کمانخانه مشهوراست،مزار فیض آثار امام‌زاده در محوطه ای، در سردابه واقع است در دیوار سردابه در کنج زاویه همه آیات قرآنی منقوش است و بالای سردابه عمارتی بوده الحال خراب است آن مزار به مزار همشیرهٔ حضرت امام رضا(ع) شهرت دارد و باغات و اراضی وقف آن نموده اند و اسم شریفش بی بی چه خاتون شهرت دارد.

مزار پیر رومی که از اجلّهٔ اولیاست و آثار انوار از آن مزار در نظر اولوالابصار تابان است قریب به بازارچهٔ شتربان در عقب باغ زاویهٔ حسن پادشاه واقع شده، وی عارفی بوده در نهایت کمال و به غایت حسن حال، والله اعلم.

مزار درویش سلطان حسین سبزی‌فروش در جنب مرقد پیر رومی واقع شده وی از جملهٔ اولیای بزرگ است. از آنجناب خرق عادت بی نهایت ظاهر شده از آنجمله روزی که لشکر رومیّه داخل تبریز می‌شده اند به جمیع یاران و مریدان ابرام می‌نموده اند که زود از شهر بیرون روید، محلّی که همه عزم رفتن می‌نمایند خود نمی‌رود، یاران می‌گویند که چه محلّ بودن است اینک لشکر مخالف می‌رسد. می‌فرماید که شما بروید اول کسی که رومیان به

۱ــ چ، حیدر قلندر، تغلیط کاتب

۲ ــ چ، محمد ساوجی، تغلیط کاتب.

۳ــ جوالق کسوتی‌است که آنرا می‌پوشند.

درجهٔ شهادت می‌رسانند من خواهم بود و مرا رخصت رفتن نیست شما بروید، ایشان می‌روند، و اول کسی که رومیان به درجهٔ شهادت می‌رسانند وی بوده است، والله اعلم.

از مجذوبان **وفا** نامی بود که مکرر از آمدن رومیّه و خراب شدن تبریز خبر می‌داد و مجذوبی بوده در کمال مهابت، همیشه بدنش از لباس مستعار عاری بوده وی را نیز همان روز شهید نموده‌اند، والله اعلم.

مزار فیض آثار یکی از اهل الله در قرب امیره‌قیز واقع است[1]، اگرچه در این ولا مزار آن بزرگوار ویران است قبل از آن که فترت رومیّه واقع شود مردم را توجّه بسیار بدان مزار بوده و آن مزار به الحسین شهرت دارد وجه تسمیه و باقی حالاتش معلوم نشده است، والله اعلم.

در سر راه آب شور مزار یکی از اولیاء واقع است اسم و حالاتش تحقیق نشده در میان مردم به **یکه‌پیر** شهرت دارد، والله اعلم.

در عقب حمامی که در شتربان است مزار یکی از اولیاء در کوچهٔ شکی[2] قریب به منزل یکی از مردم آن گذر واقع است اسم شریفش پیر خلوتی است، والله اعلم.

ایضاً در شرقی بازارچهٔ شتربانان در جنب شارع، مزاری است در کمال نورانیّت مشهور به مزار پیر بهاء الدین[3] وی از کبار اولیاء است و مردم آن گذر به واسطهٔ هر مهمّی که استعانت از آن بزرگوار طلبیده اند البتّه از حصول آن مطلب بهره‌ور شده‌اند و همیشه شمع و چراغ بدان مزار می‌برند، والله اعلم. (ر، ۲۱۲)

مرقد منوّر پیر غیب در کوچهٔ شتربانان در جنب شارعی است که به بابامزید و سرخاب منتهی می‌شود و میلی از سنگ سرخ بر سر قبرش نصب کرده‌اند و آن جناب در علوم ظاهری و باطنی وحید زمان و عدیم الاقران بوده و از مردم صادق القول در صفات خجسته آیات آن بزرگ سخنان بلند مسموع شده، لیکن به تفصیل در خاطر نمانده وی از کبار اهل الله است، والله اعلم. (ر، ۲۱۲)

در **جنب** شارع بابامزید در سرِ کوچهٔ جاروب‌بندان مزار طویلی است و در این ولایت

---

۱ ــ امیر خیز که در محاورات عامهٔ تبریزیان امیره قیز مصطلح است نام محله‌ای است در شمال غربی شهر تبریز.

۲ ــ هم اکنون در شتربان کوچه‌یی به نام شکی لی هست.

۳ ــ در روضات الجنان «پسر بهاء الدین» مضبوط است.

مقابر اصحاب را بدان طریق، طویل می‌سازند و عوام آن مزار را چهل گزی می‌گویند. مولانا جامی طواف مزارات سرخاب می‌کرده، چنین مزاری به نظرش آمده، پرسیده که این مزار کیست؟ گفته اند که مزار علمدار پیغمبر صلی الله علیه و آله است گفته مگر او را با علم اش دفن نموده اند، به هر تقدیر مشهور است به مزار پیرچمن، ولی در ثانی الحال از کتب سلف محقق شد که وی از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) و اسم شریفش عمران است، والله اعلم.[۱]

ایضاً در سر راهی که از جاروب بندان به بابامزید می‌روند به جانب غربی شارع، در پای دیوار نزدیک به مزار پیرچمن مزار فیض آثار یکی از اهل الله واقع است و مردم آن گذر توجّه تمام بدان مزار دارند لیکن هیچ کس اسم شریف صاحب مزار نمی‌داند، والله اعلم.

ایضاً در سرخاب و مسجدی که در همان محله است، کوچه ای است. مزار خواجه محمد شمّام که از اجلّهٔ اولیاست در آن کوچه، پیش در سرای حسین بیگ نام صرافی واقع شده است.

در عقب تکیهٔ میرمهدی در حوالی مکان فیض نشان که به قدمگاه حضرت رسالت پناه (ص) شهرت دارد مکانی است در کمال فیض (فیض می‌بارد از در و دیوار) و محل استجابت دعاست، و مردم صالح حضرت رسول الله (ص) را در آن مکان در واقعه دیده اند که متوجه دعا و مناجات بوده، کم واقع می‌شود که کسی در آن محل از روی اخلاص دعا کند و دعایش مقرون به اجابت نشود.

به هر تقدیر قریب بدان موضع نزدیک به منزل یکی از مردم آن گذر مزاری است مروّح آن محل را مزار **پیر جولاه** می‌گویند و آن بزرگوار [را] پیر نسّاجان می‌دانند، بر سر مزار آن بزرگوار لوحی است برآن نوشته اند هذا مرقد الشیخ المحققین شیخ محمد، والله اعلم.

در کوچهٔ سرخاب مشهور به کوچهٔ حسین بیگ در محوّطهٔ منزل شخصی، مزار فیض آثاری هست مشهور به مزار سید ماهرو و مردم آن گذر از حالات آن بزرگوار سخنان عجیب نقل می‌کنند، والله اعلم.

مرقد منوّر حضرت سیّد حمزه در حوالی سرخاب در عمارتی واقع است، فی الواقع

---

۱ ــ از پیر چمن قبلاً نیز تحت عنوان «عمران» که ازصحابه است یاد شده است.

گنبد و عمارت او از کمال ارتفاع با آفتاب لاف برابری می‌زند و عمارت مرقدش با بهشت عدن در هوا و صفا دعوی بهتری می‌کند. وی از سادات صحیح النسب و عالی حسب است و به شانزده واسطه به حضرت امام موسی کاظم(ع) می‌رسد و نسبش تا حضرت رسول (ص) بر عمارتش نوشته اند، مولد شریفش از خواف است و سلطان غازان به صحبت لازم البهجت ایشان میل تمام داشته اند و در اکثر سفرها ایشانرا با خود می‌برده اند وفاتش در سنهٔ سبع عشر و سبعمائه (۷۱۷)[1] واقع شده... و آن عمارت را پسرش سیّدحسین[2] ساخته، در آن مکان جنت نشان مصحفی است به خط شریف حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) و بسیار واقع شده است که مردم یکدیگر را بدان مصحف قسم داده اند، آن کس که قسم به ناحق خورده یا همان روز یا همان شب مرده است و مردم تبریز که بر سر دعوا و مخاصمه، یکدیگر [را] به سیدحمزه می‌برند. چنان شده که قسم به حق نیز از ترس نمی‌خورند، والله اعلم.[3] (ر، ۲۱۳ــ۲۱٤)

تکملهٔ باب چهارم

مرقد و مزاران صاحبان خیر و احسان، جماعت ملکان رحمهم الله درعقب تکیهٔ میرحیدر گنبدی است عالی و راه آن از کوچهٔ بَطّال آباد است مشهور و معروف، این جماعت شأن عالی داشته اند و از قریش اند و درمیان ایشان بعضی درویش و صاحب حال نیز بوده اند. به خط مولانا نعمت الله بواب دیده شد که از صندوق و مقبرهٔ ایشان نسب آن جماعت را نوشته بود و آن این است:

هذا منام ملک الاسلام، افضل الانام، صدرالحق والدین ابی الفتح ملک مسعودبن الملک جلال الدین مظفربن الخواجه مجدالدین محمد... و توجه من مکمن الغرور الی دارالسرور ملک مسعود المذکور فی شهر ربیع الاخر سنة اربع و اربعین و سبعمائه (۷٤٤) فی دولة السلطان

---

۱ ــ چ، اربع عشر و سبعمائه (۷۱٤). در روضات الجنان تاریخ وفات وی نیامده است.

۲ ــ آ، میرابوالحسن.

۳ ــ برای اطلاع از نسب سیدحمزه که به امام موسی کاظم علیه السلام منتهی می‌شود به روضات الجنان (۲۱٤/۱) مراجعه شود.

سلیمان خان بن محمد بن سکنه بن هلاکو بن تولی بن چنگیزخان. (ر، ٤٦٨ ــ ٤٦٩)

مرقد و مزار آن صاحب آسایش، ار بخشایش رحمه الله در کوچه ایست که بر در آن کوچه مزار مولانا عبدالعلیم است، ار خانه مدفون است، وی مجذوب پر حال بوده و اشراف تمام داشته است... (ر، ٤٩٣)

باب پنجم

در ذکر مشایخ و اولیاء و فضلا که در سرخاب آسوده اند

شیخ المحققین **پیرمحمد** مشهور به پیر ممّد[1] که از کبار اولیاء است و مرقدش در حوالی باباحسن است بطرف شرقی، وی پیر باباحسن و مرید رشید شیخ صدیق است و او مرید باباحمد شادبادی است و او مرید خواجه محمد خوشنام و او مرید اخی فرج زنجانی و او مرید ابوالعباس نهاوندی و او مرید ابی محمد دوم و او مرید سری سقطی و او مرید معروف کرخی و او یکی از خلفای حضرت امام الجنّ والانس امام رضا (ع)، والله اعلم.[2] (ر، ٥٤)

مزار لازم الانوار و مرقد فیض آثار باباحسن ولی مشهور به باباحسن سرخابی کالشّمس المنیر در سرخاب معین است، مکانی است در کمال فیض و صفا و محل استجابت دعا. وی رئیس و پیشوای مشایخ زمان خود بوده است، و مشهور است که بابای هفتاد و دو باباست به این معنی که هفتاد و دو تن اولیای کامل در ملازمت ایشان می‌بوده اند سوای مریدان و سالکان، و خانقاه ایشان در همان مکان خلد نشان بوده است که الحال مرقد ایشان است، در حظیرهٔ ایشان مقبرهٔ اکابر دین و هادیان طریق یقین بسیار است از آنجمله مرقد امام زاده در حظیرهٔ باباحسن قریب به سر مزار بابا حسن واقع شده اسم و باقی حالاتش معلوم نیست، والله اعلم و مردم تبریز را اخلاص بسیار بدان بزرگوار: (باباحسن) بوده تا حدّی که هرصبح

---

١ ــ چ، «حمه» غلط است.

٢ ــ پیران طریقت پیر محمد در روضات الجنان سوای این بزرگواران ذکر شده است.

تا به دیدار وی مشرف نمی‌شده‌اند به دکان و بازار نمی‌رفته‌اند. مولود شریفش از قریهٔ نهند[۱] است، نقل است که پادشاه ختا، وی را در واقعه می‌بیند و به نوعی به وی معتقد می‌شود که دختر خود را با هزار نفر غلام و کنیز و اموال بسیار بر سبیل نذر به خدمت باباحسن می‌فرستد چون به سعدآباد می‌رسند کسی به ملازمت باباحسن می‌فرستد که صورت واقعه را معروض دارد بابا قرص جوی با دو ذرع شال می‌فرستد و می‌فرماید که دختر پادشاه را بگوئید که مرا چه حدّ آنست که پادشاه‌زاده را به عقد خود درآورم من مرد درویشم، این نان خورش من است و این شال پوشش من است، اگر او نیز بدینها قناعت می‌تواند نمود اموالیکه با خود آورده است همه را در راه خدا صرف نماید و این شال را بر سر خود پوشیده بیاید، چون دختر این سخن می‌شنود می‌گوید که من از ختا ترک جمیع تعلقات دنیوی نموده متوجه تبریز شده‌ام، جمیع اموال را براه خدا به فقرا می‌دهد، غلام و کنیزها را آزاد می‌نماید و آن شال را بر سر خود پوشیده به شهر می‌آید، آن غلام و کنیزان بواسطهٔ آن که از مخدومهٔ خود دور نباشند و گاهی به دیدار او مشرف شوند در قرب شهر یکدو قریه بنا می‌گذارند و گوسفندان و اسباب دهقانی بهم می‌رسانند و ساکن می‌شوند والحال نیز اولاد آن جماعت در آن قریٰ‌اند و آنها به «ختائی» شهرت دارند. چون اهل ختا بنا نموده‌اند و در آنها ساکن‌اند بدان سبب آن محال را ختائیان می‌گویند. چون دختر پادشاه به آستانه می‌آید بابا می‌فرماید که چهل روز در خلوتی بنشیند، و به صوم و صلوة مشغول باشد تا گوشتهائی که از ماکولات حرام بهم رسیده به تحلیل برود و دختر چنان می‌نماید و بقیة العمر را به طاعات و عبادات و ریاضات در خدمت آن آستانه صرف می‌نماید و به مقامات عالی می‌رسد و مزار وی نیز در جوار بابا است، و تاریخ وفات باباحسن در سنهٔ عشر وستمائه (۶۱۰) واقع شده و به سرحدّ تحقیق رسیده که بابامزید بعد از فوت باباحسن ده سال در سجادهٔ ارشاد تمکّن داشته و در سنهٔ عشرین و ستّمائه به رحمت ایزدی پیوسته، بدین تقدیر فوت باباحسن در سنهٔ عشر و ستمائه محقق است[۲]، و تاریخ

۱ــ چ، «انبد» تغلیط کاتب، اشتباه در «دانشمندان آذربایجان» نیز راه یافته است (۵۸). انبند، امند، انبد، قریه‌ای است از بخش رودقات تبریز. نهند هم از قراء تبریز است.

۲ــ درویش حسین میگوید: تاریخ وفات باباحسن مشخص و معین نیست (۵۳/۱) مصحح فقید روضات الجنان با آنکه در مقدمهٔ خود، تذکرهٔ حشری را مضل خوانده در حواشی و تعلیقات خود بدان استناد کرده است!

عمارت زاویه اش در سنهٔ ۶۰۱ واقع شده، والله اعلم.

ذکر اسامی هفتاد و دو تن بابا که در صحبت باباحسن می‌بوده اند: اوّلا بابامزید و خواجه عبدالرحیم [اژابادی] و باباحامد [سردرودی] و فقیه احمد اسبسی و بابامحمد گازر خسروشاهی و خواجه عبدالعزیز کلجاهی و بابافرج و ایقانی و پیر مؤمن کوهی و بابا داشم[۱] زرنقی و پیر [عمر] کبودکلاه و بابامجنون و بابا کشتی دار و باباقلی اردبیلی و بابابرهان و بابا برهان الدین و باباپهاء الدین و بابادیلم سرابی و بابا پیرعلی ورانقی و بابا کامون و بابا تاج الدین و بابا ابراهیم و بابا یعقوب و بابا حسن نخل بند و بابا ابراهیم بغدادی و بابا قبول بغدادی و بابا چوگانی و بابا یحیی و بابا عبدالله و پیر بابای هله‌وری و پیر کریم الدین [شبستری] و باباحمد شروانی[۲] و باباعابدین[۳] تبریزی و باباغریب و پیر شعیب ژنده‌پوش و باباصالح و باباجابر و بابامنصور و باباعزیز و باباابراهیم بلخی و باباسعید ترک[۴] و باباصالح دمشقی و بابامسعود اهری و باباطالب ترک و باباسیدی نقاش[۵] و بابا صابر حلاج[۶] و بابابهلول و بابا برات کوهی و بابافضل الله و شیخ محمود زرقانی[۷] و پیر لیفی و پیر خال انزابی[۸] و پیر محمد بلهجانی و شیخ مزید رودقاتی و شیخ شمس الدین مراغه ای و خواجه صاین الدین یحیی تبریزی[۹] و پیر شرفشاه [تبریزی] و پیر رازیار[۱۰] عراقی و پیر قندیلی و باباسعید کوچک رحمهم الله علیهم اجمعین[۱۱]. (ر، ۴۹ ــ ۵۴)

---

۱ ــ چ، «داشنی» غلط است.

۲ ــ چ، «پیروانی» تغلیط کاتب.

۳ ــ چ، «باباعابد».

۴ ــ چ، «سعید بزرگ» غلط است.

۵ ــ چ، باباحیدر نقاش تغلیط کاتب.

۶ ــ چ،«باباسایر» غلط است.

۷ ــ در متن روضات الجنان (ص ۵۰) شیخ محمد ورزقانی و در حاشیهٔ منقول از نسخهٔ اسعد افندی شیخ محمود زرقانی مضبوط است. ورزقان، زرقان، هردو از دهات تبریز است.

۸ ــ چ، «پیر جلال ایرانی» غلط است.

۹ ــ چ، «ضیاء الدین علی تبریزی» غلط است.

۱۰ ــ چ، «باز بار» غلط است.

۱۱ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

مرقد حضرت مولانـا تاج الدین علی منشاری و مزار فخرالدین احمد اره گر در آن طرف درّه گراب به جانب شمال واقع است، قریب به مزار مـتبـرک پـیر باب، مولانا تاج الدین علی در علـم قرائت یگـانهٔ آفـاق بوده است، اسـتادش غیاث الدیـن محمد نقـاش است و استاد وی مولانا جمال الدین امیره قواس همچنین... تا احمد شاطبی. (ر، ۱۵۹)

مزار قطب الاقطاب پیر باب در بـالای درهٔ گراب به نزدیک کوه در کنـار راه واقع شده تحقیق نشده که اسم شریفش باب است یا از ولایتی است که آن را **باب** می‌گویند، آن جناب از متقدمیـن مشایخ این دیار اسـت و قبرش به جانـب غربی درهٔ گراب است و سـنگهای سفید بـرآن مزار فرش نموده اند حقّا که از هر سنگی (فـیض می‌تابد چو نور آفتـاب) چنانچه اگر کور مادرزاد را گذار بدان مزار افتد البته اثر فیض دیدهٔ دلش را منور می‌سازد که به یقین می‌داند که آن خاک مدفن چگونه پاک است.

از آن مرقد ز هر خشت و ز هر سـنگ　　به هرسـو نور مـی‌تـابـد بـه فـرسـنگ

والله اعلم. (ر، ٤٨)

مزار فیض آثـار حضرت امـام‌زاده عبدالله عـلیـه الرّحمـه مابین سرخـاب و بابـامزید در محوطـه واقع شده، میلی سـفـید بر سر قـبـرش ساخته انـد اسـم و بعضی حالا تش بـرآن سـنگ نوشته اند به مرور ایّـام اکثر آن سائیده شده اسـت و چیزی معلوم نمی‌شود، ولیکن آثار فیض از مـرقـد آن امـام‌زادهٔ عـالی تبـار هـو یـدا اسـت و (فـیض تابان اسـت از مـرقـد چـو نـور آفتاب). در این که امام‌زاده اسـت کسی را شبـهه نیست، لـیکن مـحقق نشده کـه فرزند ارجـمند کدام یک از ائمه است، والله اعلم. (ر، ۱۷٦)

دو **مرقد** فیض آثار در حوالی مرقد امام‌زاده واقع است و سنگهای تراشیدهٔ بزرگ بر قبر آن دو بـزرگ چیده اند ماهوالـمشهور آنست که دو تن از اهل الله انـد که یکی از جانب مشرق و یکی از دیار مغـرب آمده اند و چون شرف صـحبت یکدیـگر دریافته انـد، دیده اند که با هریک چاشـنئی هسـت که بـه آن دیگر نـیست مشرقی خریـدار متاع مغربـی و مغربی طلـبکار جنس مشرقـی شده از خدمـت یکـدیگر بـهرهٔ تـمام و فیض مـالا کلام بـرده اند و مادام الـحیـات از هم تحصـیل سعـادت نموده اند و مفـارقت ننموده انـد و چون از دارفنا به مـنزل بقا ارتحـال و انتقال نموده اند در جوار هـمدیگر آسوده انـد چون از حدود مشرق و مغرب به هم رسیده اند بدین واسطه مردم ایشان را مشرقی و مغربی میگویند، والله اعلم. (ر، ۱۷۵)

و در یکی از کتب به نظر رسیده که مزار مشرقی و مغربی در سرخاب در جوار مزار پیر لیفی واقع است.[۱]

قبر پیر لیفی در خشکه راه مرقدی است و عمارتی بر سر قبرش ساخته اند که از آن طاقی باقی است. (ر، ۱۷۵)

و نیز در آن حوالی مزاری است که مجدداً تعمیر نموده اند و در آن مزار قبر دو بزرگوار است یکی **سلیمانشاه جوهری** و دیگری از آن فرزند سعادتمندنش **پیر شهاب الدین**، بر سر قبر هریک لوحی است و اسامی ایشان برآن مرقوم است، سلیمانشاه در مبادی حال جواهر بسیار و جمعیت بی شمار داشته، به یکبار جذبه ای از جذبات الهی شامل حالش گشته و ترک و تجرید اختیار کرده متوجه تبریز شده والحال نیز در جوار صاحب آباد در کوچهٔ قریوس سلطان خانقاه آن بزرگ است و منزل وی نیز همان موضع بوده است[۲]. (ر، ۱۷۵ — ۱۷٦)

مزار طلحه در حوالی گود عرب[۳] واقع شده، وی از کمّل اولیاء است و برادر [امام] حفدهٔ عطاری است[۴]. (ر، ٤٨)

مرقد منور ابی حامد افضل الدین محمد بن اسعد بن الفقیه محمود تبریزی در جوار مزار سلیمان شاه جوهری است مسجدی بوده مشهور به مسجد کهنه فروشان، اکثر اوقات در آنجا به عبادت مشغول بوده والحال که مسجد شاهی که سر تیز مزاد هست به جای آن مسجد ساخته شده است. سند حدیث آن بزرگ به امام حفدهٔ عطاری طوسی و امام محیی السنه می رسد وی شاگرد شیخ ابی الکرم[۵] بزوری است و او شاگرد امام حفده و او شاگرد محیی السنه. وقفه وی روز شنبه است هرکه روز شنبه پیش از طلوع آفتاب برود و بخواند هفت نوبت آیة الکرسی و هفت نوبت سورهٔ والضحی و هفت نوبت سورهٔ لایلاف و هفت نوبت سورهٔ اخلاص و هفت

---

۱ — پیر لیفی از جملهٔ هفتاد بابائی بوده که در زمان باباحسن به خدمت وی مشرف می‌شده است (ر، ۱۷۵)

۲ — تاریخ فوت پیر سلیمانشاه جوهری در روضات الجنان سنهٔ ست و اربعین و ثمانمائه (۸٤٦) قید شده است و در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۷۵ به جای (جوار صاحب آباد): «در حوالی پل پیرک که الحال به پول یوسف بیگ (قریوس؟) مشهور است» ضبط شده اکنون کوچه ای در تبریز بدین نام وجود ندارد.

۳ — از این محل که در روضات الجنان بصورت گنبد و دولهٔ عرب یاد شده امروز نام و نشانی نمانده است.

٤ — به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۵ — آ، چ، عبدالکریم نادرست اصلاح قطعی.

نوبت صلوات و هرکس هفت شنبه بر سر قبر ایشان برود و این عمل نماید به هر مراد که باشد البته مرادش حاصل شود، وفات آن عزیز در سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه (۶۷۷)[1] واقع شده است. (ر، ۱۷۶ ــ ۱۹۲)

مزار خواجه عبدالرحیم[2] آجابادی در سرخاب است در قرب چشمه ای و کهن حصاری، وی تبریزی است. آجاباد کوچه ای است در حوالی درب اعلی، وی نظر از بابامزید یافته گویند که خواجه مکنت بسیار داشت روزی بر در سرای خود نشسته بود دید که هفت تن از پیش وی گذشتند که از نور جبین سعادت قرین ایشان دیدهٔ عقلش خیره شد، چون مدهوشان سراسیمه به دنبال ایشان دوید دید که داخل مسجد خلیلان شدند وی نیز به مسجد آمد [ولی] آن جماعت را ندید به هرسو شتافت اثری نیافت آخر به بام مسجد برآمد، دید که روی مناجات به درگاه قاضی الحاجات کرده به عبادت مشغولند، وی در گوشه ای نشسته متحیّر حال حقیقت‌مآل شان بود، چون فارغ شدند به زیر آمدند و بدان راه که آمده بودند متوجّه شدند، وی نیز به دنبال شان رفت یکی از ایشان گفت که بر گرد که رفاقت ما از اهل دنیا نمی‌شاید، خواجه گفت بدان خدائی که میپرستید، بنده را از ملازمت خود محروم مسازید. فرمود وعدهٔ ما با تو در درهٔ گراب است[3]، فردا طعام مرغوبی بیار، این گفتند و از نظر خواجه غایب شدند، خواجه در خود شوق عظیم و حال غریب مشاهده نمود آن روز و آن شب از خورد و خواب بازماند، روز دیگر طعام به تکلّفی ساخت غلام برداشت و خواجه پیش افتاده به محل موعود: درهٔ گراب رفت، دید که آن جماعت به ذکر حق مشغولند، چون فارغ شدند طعام را پیش برد اتفاقاً سگی به بوی طعام به دنبال غلام بدان مقام آمده بود همان شخصی که دیروز متکلّم شده بود اشاره نمود که قدری از این طعام بدان سگ بده، بداد و سگ آن را بوئید و نخورد آن کس گفت که طعام تو را سگ نمی‌خورد ما چون بخوریم همه برخاستند از نظر غایب شدند. یکبارگی آتش شوق خواجه برافروخته حبّ دنیا و مافیها را بسوخت، آنچه اموال فانی داشت تفرقه ساخت و به جمع اسباب باقی پرداخت و به ملازمت بابامزید شتافت و

---

۱ ــ آ، چ: سبع و سبعین و سبعمائه نادرست اصلاح قطعی است.

۲ ــ آ، چ: خواجه محمد (در بیشتر موارد).

۳ ــ گراب (تلفظ عامیانه گرو) یکی از محلات تبریز و حمامی هم بهمین نام هم اکنون معروف است.

درجهٔ عالی یافت. لمؤلفه:

در راه طلب تا بودت تاب و توان — از دامن دل گرد تعلّق افشان

حشری اگرت پای ز رفتن مانَد — از دیده قدم ساز و ز همراه ممان[1]

وفاتش در سنهٔ خمس و خمسین وستمائه (۶۵۵) واقع شده است[2] (ر، ۱۱۵ــ ۱۲۲)

مرقد قاضی محیی الدین محمدبن قاضی عزّالدّین در حوالی مزار خواجه عبدالرحیم[3] است با اولادش، و میلها بر سر قبر ایشان نصب نموده اند، الحال بعضی از آنها [باقی] است. مولود ایشان از قزوین است و مشهور است که در حین قضای ایشان، کسی را با پادشاه زمان دعوائی واقع شده بود محضر به طلب پادشاه فرستاد و پادشاه تقیّد تمام به شریعت رسول ملک العلّام داشته به مجلس قاضی حاضر شده قاضی مطلقاً تعظیم و تکریم ننموده پادشاه را با مدّعیش یکجا نشانده، بعد از رفع دعوی تعظیم و عذرخواهی نموده گفته [است] که غرض من اظهار عدالت و متابعت پادشاه بود به شریعت مطهّر نبوی(ص). فوت قاضی در سنهٔ ثمان و تسعین و ستمائه (۶۹۸) واقع شده است،[4] والله اعلم. (ر، ۱۲۶ــ ۱۲۸)

تربت بارتبت خواجه محمد زرین‌قلم قریب به مزار قاضی محیی الدین محمد است و بر سر مزارش میلی بلند یکپاره از سنگ سرخ نصب نموده اند، [در جوار مزارش مزار چند تن از اکابر هست که بر سر بعضی قبرها میلها ساخته اند و در این اوان اسامی ایشان را کسی نمی‌داند] آن جناب را زرین‌قلم بدان سبب می‌گویند که مشهور است در حین کتابت قلم در دستش زر شده است، والله اعلم.

مزارفیض آثار درویش آقابیگ که یکی از درویشان صاحب کمال و عارفان ذوالجلال بوده در طرف غربی منازل ساربانقلی واقع است وی علی الدوام به ذکر خفی مشغول بوده است.

مزارمولانا بهاء الدین محمد خاکی در حدود مزار بابا دوستم و درعقب خانهٔ ساربان‌ــ قلی است، وقفهٔ ایشان روز شنبه است بر سر قبرش باید رفت و این ادعیه باید خواند: سورهٔ

---

۱ ــ (آ)، رباعی را ندارد.

۲ ــ در (آ) و (چ) تاریخ فوت خمس و خمسین و سبعمائه قیده شده، تصحیح از روضات الجنان قطعی است.

۳ ــ آ، چ، «محمد» نادرست، تصحیح متن قطعی و مطابق مواضع مکرّر روضات الجنان است.

٤ ــ در روضات الجنان سبع و تسعین و ستمائه قید شده است.

فاتحه دوازده بار، قل یا ایها الکافرون و اخلاص دوازده نوبت و معوّذتین [۱] دوازده بار والضّحی و آیة الکرسی هریک دوازده بار. (ر، ۱۹۴ — ۲۰۱)

مزار یکی از اکابر اهل الله در حوالی منازلی که به خانه های ساربانقلی مشهور است واقع شده است، هرکسی بدانجا میرسد، بی اختیار از ارواح آن بزرگوار استدعای استعانت می‌نماید، والله اعلم.

مزار یکی از مشایخ مابین مزاری که قریب به منازل ساربانقلی است و در شارع باباحسن است واقع شده بر لوح مزارش مرقوم است که: هذا روضة الصّاحب المغفورالمرحوم الشیخ حاجی جمال الدین بن حاجی باذلی توفی فی عشرین شهر شعبان المعظم سنهٔ احدی و خمسین و سبعمائه (۷۵۱)، والله اعلم.

مزار شیخ کبیر که از اجلهٔ مشایخ است در حوالی باباحسن طاقی است، در جنب همان طاق واقع شده است آن عزیز سوای عبادت، هرروز دوازده هزار کلمهٔ طیّبه ذکر خفیّه و ورد داشته است، والله اعلم.

مزار مولانا شیخ شمس الدین محمد خطاط [۲] در حوالی مزار خواجه عبدالرحیم [۳] آجابادی است. وی شاگرد مولانا نعمت الله بن محمد بواب است که کتابهٔ مسجد جهانشاهی [به] خط اوست و قبرش در انارجان است و مولانا علی بیگ خطاط دخترزاده و شاگرد مولانا شمس الدین محمد است، گویند که وی از اولاد اخی فرج زنجانی و حافظ و قاری و خوشنویس بوده است وفاتش در سنهٔ ثلاثین و تسعمائه (۹۳۰) واقع شده، میرقاسم عشقی فرزند مولانای مذکور تاریخ فوت او را بنظم آورده و بیت آخر آن چنین است:

چونکه در خط و قرائت بود ماهر، ای خرد
سال تاریخش هم از «**خطاط قاری**» کن حساب [۴]

---

۱ — یعنی: «قل اعوذ بربّ الفلق» و «قل اعوذ برب الناس».

۲ — چ، به غلط «خیّاط».

۳ — (چ)، به نادرست: «خواجه محمد»

۴ — متن مشوش تصحیح از روضات الجنان ص ۱۲۵ قطعی. در روضهٔ اطهار ماده تاریخ بشکل «خطاط و قاری» = ۹۳۶ ضبط شده است، مرحوم تربیت هم بهمین شکل نادرست آنرا در کتاب دانشمندان آذربایجان، ص ۲۰۷ نقل کرده است.

و مولانا علابیگ [علاء الدین محمد][1] خطاط همشیره‌زاده و شاگرد مولانا علی بیگ است[2]، والله اعلم. (۱۲۲ــ ۱۲۵)

مزار مولانا سلطان علی[3] خطاط در حوالی باباحسن واقع شده است، والله اعلم.

مزار مولانا لسانی با مزار شاگردش مولانا مشفقی در محوطه واقع است، مولانا لسانی متّقی و مستجاب الدعوات بوده است (و هیچ وقت تیر دعای بی ریایش از هدف اجابت خطا نشده، یکی از آن جمله حکایت مولانا شریف تبریزی است که شاگرد مولانا بوده و آخر سرکشی و خودپسندی چنانکه دأب بعضی شعرا است آغاز نموده «سهواللسان» جهت مولانا ساخته است، و [لسانی] آن بی ادبی را که از شریف می‌بیند وی را نفرین می‌کند، هم در آن ایّام شریف، جوانمرگ می‌شود و امثال این از مولانا، اهل تبریز بسیار نقل می‌کنند از آنجمله یکی هم آنست که در زمانی که **سلطان سلیمان** رومی با لشکرگران به آذربایجان می‌آید روزیکه سپاهش داخل تبریز می‌شده اهل تبریز از مدافعه و ستیز عاجز آمده در فکر گریز بودند، یاران به مولانا می‌گویند که فکر خود بکن که علی الصباح عسکر رومیّه داخل شهر می‌شوند، به اتفاق یکدیگر از شهر بدر رویم که از این سپاه کینه خواه آزار نکشیم، مولانا که این سخن می‌شنود رو به سوی آسمان کرده می‌گوید که خداوندا بیش از این زندگی نمی‌خواهم مرا مرگ بده که فردا روی این جماعت نه بینم به سبب آنکه نه طاقت گریز دارم و نه طاقت ماندن، یاران وی را منع می‌نمایند که دیگر این قِسم دعاها مکن. هرکس به منزل خود می‌روند به سبب آنکه شب نزدیک بود، صباح اهل تبریز متزلزل گشته هرکس به طرفی پراکنده می‌شود و یاران به در منزل می‌آیند که به اتفاق مولانا از شهر بیرون روند می‌بینند که سر به سجده نهاده و در سجده متوجه مُلک بقا شده است. به جمیع رفقا خبر می‌کنند و از روی استعجال وی را غسل و کفن و دفن می‌نمایند و عسکر رومیّه داخل شهر می‌شوند و یاران مضطرب خود را به کوه و صحرا می‌کشند، بر خوبی ذات و اعتقاد همین رباعیش در دو جهان شاهد عادل بس است:

---

۱ ــ چ، به غلط «علی بیگ»

۲ ــ علی بیگ خطاط بسال ۹۵۸ وفات یافته است، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به روضات الجنان (ج ۱، ص ۳۷۰، ۵٦۸) و سخنوران آذربایجان (ج ۱، ص ۵۴۸ ــ ۵۵۰). وفات مولانا علاء الدین محمد بسال ۸۹۲ در هرات واقع شده است (روضات الجنان، ۹۹)

۳ ــ چ، مولانا فانی بجای سلطان علی.

گر بند لسانی گسلد از بندش ور خاک شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند جز مهر علیّ و یازده فرزندش[1]

بسیار کسان [نظیر] این رباعی را می‌گفتند لیکن هیچ یک به این رتبه نتوانستند رسانند همین رباعی [را] بر لوح مزارش نوشته اند معاندین به این سبب در زمان رومیه لوح مزارش [را] شکسته اند)[2]، والله اعلم. (ر، ۱٦۸)

مزار فیض آثار شیخ نورالدین بیمارستانی در کنار درهٔ گراب به جانب شرقی درّهٔ مذکور واقع شده و مزار آن بزرگوار [را] از سنگهای بزرگ سیاه ساخته اند وی از کمّل اولیاست و از خلفای عارف صمدانی میرسیدعلی همدانی است[3]، والله اعلم. (ر، ۱۵۷ــ۱۵۸)

مزار پیر عمادالدین علیه الرحمه در کوه سرخاب[4] است و بر سر قبرش گنبدی بود الحال سقفش منهدم شده و در همان موضع غاری است و در آنجا معتکف بوده، وی از کبار اولیاء است و گنبد مرقدش بر سر تلّی بلند واقع شده (در زمان سابق یکی از اجامرهٔ تبریز با چند نفر از توابع خود در آن موضع ساکن بوده به سبب ارتفاع و استحکام آن محلّ و هرگاه گماشتگان حاکم به قصد وی می‌رفته اند بر وی دست نمی‌یافته اند، آن شخص «محبّ کبود» نام داشته و در این ولاعوام تبریز مدفن آن بزرگ را خانهٔ محب کبود می‌خوانند[5]) والله اعلم. (ر، ۱٦۰ــ۱٦۵)

مرقد منور پیر شمس که از اجلّهٔ مشایخ است در جنب مزار عمادالدین است، بعضی مردم را تصور چنان است که وی شمس تبریزی است، این گمان عوام غلط است، این نیز یکی از متقدمین اولیاست، والله اعلم.

مرقد منور قطب المحققین و سند اهل الحق والیقین، شیخ حسن بلغاری بالا تر از

---

۱ ــ چ، مغلوط، اصلاح قطعی است.

۲ــ لسانی در ذی‌حجّهٔ اربعین و تسعمائه (۹٤۰) در تبریز به فجاة درگذشته است (روضات الجنان ۱٦۸/۱). نسخهٔ (آ) مطالب بین ( ) را ندارد

۳ــ صاحب ترجمه، در روضات الجنان (۱۵۸/۱) از مریدان شیخ حسن بلغاری قلمداد شده است. آنکه از خلفای امیر سیدعلی همدانی است نورالدین جعفر بدخشی (متوفی ۷۹۷) است نه بیمارستانی.

٤ ــ چ، کوچهٔ سرخاب.

۵ ــ آ، عبارات بین دو قوس ( ) را ندارد.

بـابامزید کالشمس الـمنیر معین اسـت، مـولود شریفش در بلدهٔ نـخجوان واقع شده ایشان نوادهٔ خـواجه سلمانان[۱] اسـت کـه مدفن وی در درگزین همـدان است، و پدر آن بزرگ: شیخ حسن خواجه برنج‌فروش است، آنجناب هم بسیار بزرگوار و عالیمقدار است چنانکه راقم این حروف گوید:

هست شه امّا بری از ملک و جاه — فـارغ از انـدیشـهٔ مـلـک و سـپـاه
بحر، کمین رشحه‌ای از کلک او — کـون و مکان شمـّه‌ای از مـلک او
مـعـرفـت‌الله نـمـک خـوان او — نـور یـقـیـن شـمـع شـبستـان او
در سـرِ وی نشـأیـه قـالـوابـلـی — عشق حقیقی شده سر تـا به پا

و از کـمال علوّ رتـبه مـی‌فـرموده‌اند کـه چـون سلطـان روح مـرا از مکمن‌غیـب به عـالـم شهود می‌آوردند، یاد دارم که مرا در طشتی می‌شستند و قابلهٔ مرا که بی بی کرم نام داشت در دستش سـوار پـاره بود، چون بزرگ شدم آن را هـمچنان در دست وی می‌دیدم. و نـیـز می‌فرمودند[۲] که چون حضرت حق سبحانـه و تعالی و تـقدس بیش از چـهل صباح «خـمرت طـینة آدم بیدی اربعین صبـاحاً» جنود ارواح را به خطـاب الست بربکم[۳] نوازش فرموده (بلی جواب شنود، آن سؤال و جواب هنوز در گوش من است و همچنین از شیخ ابوعلی موذن نیشابوری نقل است که فرمود مـرا یاد اسـت که حضرت واجـب‌الوجود چون روح مرا از مـلکـوت‌اعلای‌غیب بـه مُلک اسفل شهادت می‌فرستاد مسبّحان ملاء اعلی به طریق تاسف به یکدیگر می‌گفتند که این روح پاک را به مهبط خاک می‌فرستند و این بیچاره را از مقام قرب به عالم بُعد، از اعلیٰ به اسفل و از فراخنای حظایر قدس بـه تنگنای زندان سرای دنـیا می‌رسانند. به هر آسمان که رسیدیم اهل آن آسمان بر حال ما بگریستند به ایشان خطاب دررسید که اگر این شخص در همهٔ عمر خود کوزهٔ آبی جهت پیره‌زنی از چاه برکشد پیش ما فاضلتر است از جمیع عبادات شما که صوفیان خانقاه قـدس و خلوتـیان صوامع انس هـستید، ایـن سخن هنوز در گوش جان مـن است)[۴] و نیز

۱ــ چ، به غلط «سلیمان».

۲ــ حافظ حسین مینویسد: «در این معنی از شیخ عبدالله تستری قدس سره نقل است که فرمود...» ص ۱۲۹

۳ــ ناظر به آیهٔ «۱۷۲» از سورهٔ اعراف

٤ــ آ، مطالب بین دو قوس (   ) را ندارد.

حضرت شیخ حسن بلغاری فرمودند که سیزده شبانه‌روز، روح از جسد مفارقت نمود به عالم تجرّد پیوست و قالب چون مردگان افتاده بود بعد از سیزده شبانه‌روز باز به جسد عود نمود.

چون آن جناب را جذبهٔ الهی ربود، مدت هشت ماه در کوه و صحرا سرگشته و مجنون بود. آن حضرت می‌فرمود که بعد از جذبه همیشه به درگاه رب‌الارباب می‌نالیدم و می‌گفتم که خدایا مرا به صحبت برگزیدگانت مشرف گردان؛ شب هاتفی گفت آنچه تو می‌خواهی در تبریز است، چون اشارت به تبریز شد به تبریز آمدم بتوفیق الهی به خدمت بیست و هشت تن از خاصان الهی مشرف شدم اسامی [پاره‌یی از] آن جماعت: شیخ سعدالدین حموی، و باباحسن سرخابی، و شیخ شمس‌الدین رازی، و بابامزید که از اقطاب بود، و خواجه عبدالرحیم [اژابادی]، و خواجه محمد کججانی، و خواجه صاین‌الدین [یحیی][1]، و خواجه شمس‌الدین [مراغی]، و باله‌حسن [بنیسی]، و بابافرج [وایقانی] و شیخ شعیب [ژنده‌پوش]، و [باباشعیب پینه‌دوز]، و باباصالح، و شیخ احمد و [شیخ شافعی][2] و شیخ فضلون، و باباخالد، و شیخ اسحق [مرزواری] و شیخ کریم‌الدین [شبستری]، و شیخ محمد گازر [خسروشاهی]، و شیخ محمد [خسروشاهی]، و پیرسپید[3]، و شیخ شعبان، و شیخ شیر باریک، و خواجه غریب، و شیخ شرفشاه تبریزی[4].

سن شریفش نود و سه سال بوده است که فرمود که من در سی و سه سالگی به جذبهٔ الهی مشرف شدم، سال عمرم از ابتدای جذبه تا آخر حیات شصت و سه سال خواهد بود. وی در شب دوشنبهٔ بیست و دوم شهر ربیع الاول سنهٔ ثمان و تسعین وستمائه (۶۹۸) از جهان فانی متوجه عالم بقا شده است[5]، والله اعلم. (ر، ۱۲۸ــ ۱۵۵)

در جوار مزار شیخ حسن بلغاری مزاری یکی از مشایخ کبار این طایفه است موسوم به نادرقلی وی از سلسلهٔ نوربخشیه است و سلسلهٔ شریفش به حضرت امام رضا علیه السلام منتهی

---

۱ ــ آ، چ ضیاء الدین. تصحیح از روضات الجنان بی اشکال.

۲ ــ آ، شیخ صفی تصحیح از روضات الجنان قطعی است.

۳ ــ آ، پیرسیّد، تغلیط کاتب.

٤ ــ از ۲٦ تن یاد شده است. کلمات و اسامی بین [ ] از روضات الجنان افزوده شد

۵ ــ چ، ثمان اربعین و ستمائه (٦٤٨) تغلیط کاتب.

می‌شود، والله اعلم.

مزار فیض آثار شیخ اسحق علیه الرحمه در سرخاب مکانی است معین، در همان موضع وی را خانقاه بوده هنوز اثر عمارتش باقی است، وی از کبار و متقدمین مشایخ است مولد شریفش از مراغه است [وی روز پنجشنبه دهم صفر ۸۵۰ در ایام سلطنت سلطان احمد بن شیخ اویس جلایر درگذشته است] والله اعلم. (ر، ۱۲۵ــ ۱۲۶)

مزار میرمهدی که از اجلّهٔ سادات صحیح النّسب است در حوالی مرقد منور شیخ حسن بلغاری واقع شده میرمذکور به انواع علوم آراسته بوده است، وی به اتفاق شیخ سعدالدین حموی کلمهٔ طیبهٔ شهادت بر زبان سلطان غازان‌خان جاری ساخته اند و وی را به شرف اسلام مشرف نموده اند، و آن قضیّه چنان بود که سلطان غازان در واقعه می‌بیند که پالهنگی در گردن دارد، و حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب (ع) از گردن وی برمی‌دارد از این خواب بیدار می‌شود و متفکر بوده است که آیا تعبیر این واقعه چه باشد. وی که با وجود کفر به مشایخ اسلام اعتقاد تمام داشته به خدمت یکی از مشایخ که خانقاه وی در چرنداب بود می‌رود. چون سلطان ارغون پدر سلطان غازان باوجود کفر ارادت تمام به خدمت خواجه داشت، سلطان غازان نیز طریق پدر مسلوک داشته چون خواجه از خواب سلطان خبر داد، اعتقادش به اسلام زیاد گشت. شیخ آهسته در گوش سلطان می‌گوید که امشب خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پالهنگ کفر از گردنت برداشت چرا به اسلام درنمی‌آیی؟

به هرتقدیر دست شیخ را می‌بوسد و می‌گوید که روزی چند مهلت بده که مصلحت در این است، بعد از آن به جانب فشکل دره که در حدود سلطانیه است می‌رود و این دو عزیز را طلب نموده در دست آنها مسلمان می‌شود و در آن روز چهارصد هزار کس به سبب اسلام سلطان غازان به اسلام درمی‌آیند از عساکر و غیره، در هیچ زمانی از ازمنه این قسم قوّتی در یک روز به اسلام دست نداده است، این قضیّه در شهر شعبان سنهٔ احدی و تسعین و ستّمائه (۶۹۱) واقع شده و امیر نوروز که از امرای سلطان غازان بوده در اسلام سعی بلیغ داشت و سلطان منصب نقابت به میر مذکور شفقت نموده و نوادهای جهانشاه پادشاه که دخترزاده‌های جهانشاهند، ایشان اولاد میر مزبوراند و از آن تاریخ نقابت از سلسلهٔ ایشان بیرون نرفته است[1]، والله اعلم.

---

۱ ــ نسب سیدمهدی به امام حسن مجتبی علیه التحیّة والثناء می‌پیوندد، وی در ۲۳ جمادی الاولی سال ۷۰۹ ←

(ر، ۱۵۵ــ ۱۵۷)

فوت سلطان غازان در فشکل درهٔ نواحی قزوین در سنهٔ ثلاث و سبع مائه (۷۰۳) واقع شده، ایام حیاتش سی و دو سال بود و ایام سلطنتش هشت سال و نه ماه.

مزار فیض آثار بابااسمعیل در دو منار قریب به خانقاهی است جمع کثیر از ارباب بی نظیر در دو منار آسوده اند و از آنجمله مولانا شیخ محمود اچه واری[1] و حضرت بابا احمد [قمچی باف] و قاضی محیی الدین و حضرت شیخ کامل شیخ شهاب الدین و چند کس دیگر از اهل الله و مقربان درگاه اله در آن مکان آسوده اند. (ر، ۲۱۴ــ ۲۲۲)

مرقد منور میر عبدالغفّار در پای دو منار سرخاب است. وی از سادات طباطبائی مدنی است و اجداد وی همیشه در میان بنی هاشم معزّز و در مکه و مدینه والی بوده اند و نسب ایشان به حسن مثنیٰ منتهی می‌شود میر به انواع علوم آراسته بوده به تخصیص علم جفر و آن مقبره به اولاد تیمور منسوب است به واسطهٔ تیمن و تبرّک میر را به التماس بدان مزار برده اند، میرعبدالوهاب پسر اوست[2] و در علوم ظاهر و باطن وحید روزگار بوده و در شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه (۹۲۷) در قسطنطنیه به عالم بقا انتقال نموده است و میرعبدالباقی ولد میر عبدالوهاب دختر یوسف پادشاه بن حسن پادشاه را داشته است و سیدحسن بیگ از آن دختر به وجود آمده، اولاد حسن بیگ از جانب مادر به حسن پادشاه منسوبند و از جانب پدر اولاد میرمشارالیه اند و نسب سلسلهٔ شاه عالم پناه به حسن پادشاه چنان است که جهانشاه در اوایل سلطنت، همشیرهٔ خود جهان بیگم را به سید قاسم ولد شیخ بایزید داده بود و به ایشان تولیت آستانهٔ فیض آثار صفوی تفویض نموده بود و ایشان حضرت شیخ جنید را دخل نمی‌دادند. شیخ جنید به تبریز آمده به امداد شاه حسین ولی از جهانشاه حکم حاصل نموده که در امر تولیت

وفات یافته است برای کیفیت اسلام آوردن غازان خان در سال ۶۹۴ در مقام لارِ دماوند بدست صدرالدین ابراهیم فرزند شیخ سعدالدین حموی به تاریخ بناکتی صفحهٔ ۴۵۴، ۴۵۵؛ و روضات الجنان جلد اول صفحهٔ ۵۲۸؛ و تاریخ مغول اقبال آشتیانی، ص ۲۵۵ نیز مراجعه شود.

۱ ــ آ، ارچه واری تغلیط کاتب در مطاوی روضات الجنان اژاباد، آچاباد قید شده است که نام کوچه ای بوده است در تبریز و در ۲۷۲/۱ اژوار و اچه وار آمده است.

۲ ــ در باب «خاندان عبدالوهاب» علامهٔ فقید حاجی میرزا محمدعلی طباطبائی کتابی تالیف کرده است که هنوز بطبع نرسیده است (روضات الجنان، تعلیقات مصحح، ص ۵۵۶).

جدش با ایشان شریک باشد چون به اردبیل رفت ایشان وی را دخل ندادند و شیخ جنید باز به تبریز آمده روزی چند در تکیهٔ شاه‌حسین ولی ساکن بود، شاه حسین می‌گفت که روزی چند صبر کن. چون قضیّه با خود شاه بود ملاحظه داشتند، روزی صفت جلال بر شیخ جنید مقرب ذوالجلال غلبه کرد فرمود که حکم جهانشاه را به دُم سگ بسته و سگ را در شهر سر دادند، مردم جهانشاه سگ را گرفته ملاحظهٔ حکم نمودند و به عرض وی رسانیدند فرمود که شیخ جنید را اخراج بلد نمایند، شیخ متوجه مصر شد و باز از مصر متوجه «قراحمید» گشت، قضا را علابیگ پدر حسن پادشاه همان شب در خواب دید که شاهبازی از جانب تبریز پروازکنان آمد، تاج جهانشاه را در زیر بال خود گرفته آورد بر سر حسن بیگ نهاد صباحش به وی گفتند که شیخ جنید که قبل از این جهانشاه اخراج بلد نموده بود به این ولایت آمده است، از استماع این خبر مسرور شد و با زن خود گفت که امشب چنین واقعه‌ای دیدم، و امروز شیخ جنید آمده، البته قدمش بر ما مبارک خواهد بود فی الحال حسن بیگ را به طلب او فرستاده و چون شیخ به نزدیک منزل وی رسید خود نیز بیرون آمده استقبال و اعزاز نموده به منزل برده برجای خودش بنشاند و احوال پرسید، شیخ جنید فرمود که آمده‌ام تاج سلطنت جهانشاه را بر سر حسن‌بیگ گذارم و حسن‌بیگ به خاطر گذرانید که اگر این مرد در دعوی خود صادق است و به نزد خدای تعالی قدر و منزلتی دارد با من سه کار خواهد کرد، یکی آنکه قصّهٔ اصحاب کهف از برای من تقریر خواهد نمود و دیگر آنکه قالیچه‌ای به من شفقت خواهد کرد و در آخر آنکه شمشیری بر میان من خواهد بست، چون به خدمت آن حضرت مشرف شد شیخ در اثنای حقایق و معارف قصّهٔ اصحاب کهف را بیان نمود، بعد از آن قالیچه‌ای شفقت نمود و در آخر مجلس شمشیر خود را برمیان او بست و فرمود که حسن‌بیگ شمشیر خود را که بر میان تو بستم شمشیر اهل الله است و شمشیر اهل الله را دو دم می‌باشد زنهار چنان نکنی که بر تو برگردد، و این گفتار اشاره به آن بود که یعقوب پادشاه، سلطان جنید را به درجهٔ شهادت رساند و شمشیر به اولاد حسن برگشت که شاه اسماعیل حسینی دمار از اولاد یعقوب پادشاه برآورد، القصّه به اتفاق متوجه منزل علی‌بیگ شدند علابیگ چون این سخن موافق خود شنید به غایت خوشنود [گشت] و یقین دانست که این همان شاهباز است که در واقعه دیده بود و آن روز مجلس عالی بنا کرد و دختر خود خدیجه بیگم را به شیخ جنید عقد نمود و سلطان حیدر از آن دختر متولد شد، چون حسن پادشاه بر سریر سلطنت متمکن شد، دختر خود را به قطب المحققین و

عمدة‌الواصلین سلطان حیدر داد شاهِ جهانگشا شاه اسماعیل بهادرخان از او متولد شد و سلطان حیدر را در تباسران[1] شروان روز پنجشنبه بیستم شهر رجب ۸۹۳ شربت شهادت چشانیدند و (شهید شروان بوده) تاریخ شهادت اوست (و آن قضیّه اینکه حضرت با جمعی از صوفیان و فدویان به قصد غزا به آن ولایت می‌رود و شروان‌شاه از کثرت سپاه و شجاعت آن خسرو والاجاه هراسان شده، نامه به یعقوب پادشاه می‌فرستد که شیخ حیدر صفوی که به شجاعت و مردانگی عدیل و نظیر ندارد و عمّه‌زادهٔ توست و وارث ملک است و در این ولا، وی را دغدغهٔ خروج و فکر جهانگیری است و مریدان بسیار و صوفیان بی شمار و فدویان جرار جمع نموده به بهانهٔ غزا به تباسران شروان آمده و من [قادر] به دفع او نیستم، عن‌قریب این ولایت را فتح کرده، متوجه تبریز می‌شود، اکنون اگر علاجش نکنی دیگر علاج‌پذیر نیست. چون یعقوب پادشاه این خبر می‌شنود سلیمان‌بیگ بیجن اوغلی که اصلش از اکراد است، سردار می‌شود، چهارهزار کس برداشته به شروان رفته به شروانشاه ملحق گشته، و آن سرور قلعهٔ دربند را محاصره نموده بود و در آن روز یک برج قلعه را از مخالف گرفته و در این وقت سلیمان‌بیگ با لشکر شروان و قراباغ و آذربایجان و غیره می‌رسند از هردو طرف صفوف آراسته شروع به محاربه می‌نمایند و آن سوار میدان غزاوت به نفس نفیس چند تن از اعادی را بر خاک هلاک می‌افکند در این وقت یکی از مردم لشکر تیری به قصد مخالفین می‌اندازد و چون شهسوار پیش صف رانده گرم گیرودار بوده از قضا آن تیر بر پشت مبارکش می‌خورد که از سینهٔ بی کینه‌اش سر بدر می‌کند و در بعضی نسخه (؟) مرقوم است که آن ملعون به ظاهر موافق و به باطن منافق بوده مکرّراً آن حضرت او را از پیش خود رانده باز به التماس بعضی ازاعزّه داخل معسکر همایون شده عمداً بدین امر شنیع اقدام نموده والله اعلم. اعداء سر مبارکش را از بدن جدا نموده به تبریز می‌آورند و یعقوب پادشاه از روی افتخار سر مبارک آن نامدار را در میدان تبریز به دار می‌کند و می‌فرماید که میدان را چراغان نمایند. و اجداد راقم این حروف به تخصیص مولانا شمس‌الدین محمد چون از زمان فرخنده نشان قطب‌المحققین شیخ صفی الحق والدّین اسحق الحسینی اردبیلی الی یومنا مرید و معتقد این سلسلهٔ علیّه بوده‌اند و مولانای مذکور و پدرش معتقد آن حضرت بوده‌اند و آنحضرت هرگاهی که به تبریز می‌آمده‌اند به منزل ایشان

---

۱ ــ در بیشتر مآخذ از این محل بشکل طبرسران یاد شده است.

نزول می‌فرموده، چون این قضیّهٔ هایله روی نموده عِرق حمیّتش در حرکت آمده وداع بر والده و فرزندان نموده وصیّت می‌نماید و متوجه میدان می‌شود و والده‌اش که سنّ وی از صد متجاوز بوده و به دار شیخ جنید و شیخ ابراهیم و سلطان خواجه‌علی مشرف شده بوده‌اند، بعد از وداع گفت که ای فرزند زنهار واهمه به خاطر راه مده و مردانه باش که ارواح ائمّهٔ معصومین (ع) اعانت و حراست تو می‌کنند اگر در این باب اهمال نمائی شیر خود را بر تو حلال نمی‌کنم، مولانا شب به میدان می‌آید، خلاصهٔ کلام انتظار می‌کشد تا نصف شب می‌شود، فرصت یافته سر مبارک را از دار به زیر آورده، و از میان مخالفین بیرون می‌آورد، و به اعزاز و احترام تمام مخفی می‌دارد تا زمانی که نوبت سلطنت به غفران پناه شاه اسماعیل صفوی می‌رسد تجسّس سر مبارک پدر خود می‌نماید، مولانای مزبور صورت واقعه را معروض داشته سر مبارک را به نظر اشرف برده، در مقابل این خدمت عظمی تولیت آستانهٔ متبرّکهٔ مسمّی فاطمهٔ قم، و تکایای ساوجبلاق و سیورغال حمام سلیمان‌بیگ بیجن اوغلی جمله را موکّد به لعنت‌نامه معه آخر ملاح که حتی کلب، والاغان این طایفه از جمیع اخراجات شهر و دیوان به هر اسم و رسم که باشد معاف و مسلّم باشند و در خانه‌های این فرقه هرگز احدی نزول ننماید و به سایر اعزاز و احترام نوازشهای شاهان بین الاماثل والاقران مولانا را مع اقربا ممتاز و سرافراز گردانیده، چون برخدای متوکل و متوسل گشته، از کمال عقیدت و عین اخلاص بر چنین امر خطیری اقدام و اهتمام نمود و از پادشاه قطعاً ملاحظه و اندیشه نکرد و نقض توکل برخاطر راه نداد و در دنیا و عقبی کامگار و رستگار گشت، رباعی:

ای پای دلت ز بهر مطلب در گِل — گر نقض توکّل ندهی راه به دل
حاصل نشود مقصد حشری به دو کون — مقصود دو کونْت گر نگردد حاصل)[۱]

والله اعلم. (۲۱۴ـــ ۲۲۱)

مزار فیض آثار لازم الانوار بابامزید رحمة الله علیه کالبدر المنیر معین است، اسم شریفش مولانا محمد است و مولودش از قریه‌ای است که آن را عمو دیزج گویند از اعمال تبریز در حوالی کوه سرخاب (مشهور است که مرتبه‌اش بالا گرفته پیرش فرمود که مولانا محمد کار برما مزید کرد به سبب همین حرف اسمش به بابامزید شهرت یافته است وی به

۱ ـــ داستان حیدرمیرزا که بین دو قوس (   ) نقل شده در (آ) نیامده است.

علوم ظاهر و باطن سرآمد روزگار خود بود و نیز قطب ابدال بود، از بزرگی نقل است که رجال الغیب روزهای شنبه در حظیرهٔ بابامزید حاضر می‌شوند، اگر کسی ملازمت نماید البتّه به شرف خدمت ایشان مشرف می‌شود، و بابا را عادت چنان بوده که بعد از نماز خفتن به مسجد خلیلان می‌آمده، تا طلوع صبح به طاعات و عبادات قیام و اقدام [می]نموده، شبی خادم درِ مسجد را بسته بود و خود در بیرون می‌گشت می‌بیند که بابا متوجه مسجد است، از دنبال می‌آید، می‌بیند که دست بر در نهاد و آن در [که] بسته بود بی کلید گشاده شد و بابا برمحراب رفت و به سر بایستاد، تفرج کنان می‌گفت الهی اگر تو را بندگانی هستند که به خدمت تو به پای می‌آیند **مزید** که به سر می‌آید. گویند شبی همان وظیفه به جای آورد تا صبح طلوع نموده نماز صبح را ادا کرد و درعقب در مسجد به روی بوریا جهت دفع گرما آب پاشید و خرقه در سر کشید و بخفت، به واسطهٔ آنکه آن شب تا به روز لمحه‌ای استراحت ننموده بود، رباعی:

حشری آنان که دیده دریا نکنند　　باید دُر از این بحر تمّنا نکنند
یک پای ز سر کنند، یک پای ز جان　　طیّ ره مقصود به این پا نکنند

چون روز شد مردم به نماز آمدند، دیدند که درویشی خوابیده است وی را بیدار کردند که برخیز نماز بکن، چون برخاست دیدند که بوریاتر است، اهانتش نمودند و از آنجا راندند که در مسجد بول کرده‌ای(!) مشهور است که ده سال بعد از باباحسن به سر سجّاده ارشاد متمکن بوده، وی مرید رشید شیخ شهاب الدین سهروردی است و سلسلهٔ شریفش به حضرت امام رضا(ع) منتهی می‌شود. وفات بابامزید در شهور سنهٔ عشرین و ستمائه (۶۲۰) واقع شده است، والله اعلم)[۱] (ر، ۵۷ــ ۶۰)

مزار فیض شعار شیخ المحققین شیخ معین الدین صفار[۲] در حظیرهٔ بابا[مزید] است فوتش قبل از فوت بابا واقع شده و بابا وصیت نموده که در جنب مزار شیخ معین الدین صفّار[۳] دفن کنند. آن جناب از کبار مشایخی است که شیخ اوحدالدین کرمانی به صحبت لازم البهجت ایشان رسیده و تربیت یافته و در صفت پیر فرموده است:

ناگه پیری بکه برآمد　　شادان به میان ما درآمد[۴]

---

۱ ــ آ مطالب بین دو قوس (　) را ندارد. صاحب روضات الجنان می‌گوید تاریخ فوت‌شان بنظر نرسید.
۲ و ۳ ــ چ، به غلط «محیی الدین صغار».

←

علوّ رتبه اش از ارادت این دو بزرگِ کامل ظاهر می‌شود، والله اعلم. (ر، ۵۵ ــ ۵۷)

مزار مولانا کمال الدین عبدالقادر نخجوانی در حظیرهٔ بابا [مزید] است. وی از اولاد شیخ اوحدالدّین کرمانی است. در سنهٔ احدی و ثمانمائه (۸۰۱) از این سراچهٔ فانی رحلت نموده و سفره و ختم ایشان را مولانا محمد مغربی انداخت، والله اعلم. (ر، ۶۰ ــ ۶۱)

مزار فیض آثار کثیرالانوار مولانا محمد مغربی قدس سرّه العزیز در حظیرهٔ بابا [مزید] است، ایشان را مولانا محمد شیرین نیز می‌گویند، مولود شریفش از قریه انبد است[1] از نواحی تبریز (وی مرید رشید شیخ اسماعیل سیسی بوده، شیخ وقتی مریدان را به اربعین می‌نشانده، ایشان را نیز طلب می‌نماید، مولانا این غزل می‌گوید و به عرض شیخ می‌رساند:

ما مهر تو دیدیم وز ذرّات گذشتیم — از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
چون جمله جهان مظهر آیات وجودند — اندر طلب از مظهر آیات گذشتیم
از مدرسه و درس و مقامات برستیم — وز شبهه و تشکیک و سؤالات گذشتیم
بسیار ز احوال مقامات ملافید — با ما، که ز احوال مقامات گذشتیم
در خلوت تاریک، ریاضات کشیدیم — در واقعه، از سبع سماوات گذشتیم
با ما سخن از کشف و کرامات مگوئید — چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم
ای شیخ اگر جمله کمالات تو این است — خوشباش کزین جمله کمالات گذشتیم[2]
اینها به حقیقت همه آفات طریق اند — مادر طلب از جملهٔ آفات گذشتیم
دردسرِ ارشاد ز ما دور کن ای شیخ — کز پیر و مریدی و ارادات گذشتیم

شیخ اسماعیل سیسی از شنیدن این غزل به غایت خوشحال شده و دانست که رتبهٔ مولانا فوق این مقام است. گویند مولانا در حین سیاحت به دیار مغرب می افتد و به خدمت پیر کامل

---

۴ ــ اوحدالدین حامدبن ابی الفخر بسال ۶۳۵ وفات یافته است و بیت مذکور (که در نسخهٔ چاپی مشوش و مغلوط است) از مصباح الارواح اوحدی است که ۴۴ بیت آن در روضات الجنان منقول و از آن جمله است:

آن خضر مبارک نکوکار
نبود بجز از معین صفّار

۱ ــ انبند، امّند (بفتح همزه و میم مشدد و سکون نون) از قراء رودقات تبریز است.

۲ ــ در روضات الجنان به جای کمالات (در مصراع اول و دوم) کرامات ضبط شده که محتملاً تغلیط کاتب است.

می‌رسد و از وی نظر می‌یابد و به مقام تکمیل می‌رسد و چون این فتوحات وی را در مغرب حاصل می‌شود، بنابراین مغربی تخلص می‌نماید، بعضی گفته‌اند که نسبت آن پیر به محیی الدین عربی می‌رسیده است و خرقهٔ تکمیل از دست وی پوشیده است.

مولانا مغربی را بر ارتفاع رتبه‌اش دیوان بلاغت عنوانش ناطق است. وی در شصت سالگی متوجه عالم بقا شده است و این قضیه در شهور سنهٔ عشر و ثمانمائه (۸۱۰) واقع شده است و «خیر» تاریخ وفات آن بزرگ است، والله اعلم.[1] (ر٦٦ــ ٧٦)

مزار فیض آثار قطّابی مشرقی و خلف صدقش خواجه عبدالرحیم مشهور به خلوتی که از اکابر دین و از پیشوایان طریق یقین است در حظیرهٔ منوّرهٔ بابامزید است. مولانا محمد مشرقی مرید رشید مولانا محمد مغربی است، وی در خدمت مولانا محمد مغربی درجات یافته و او را فتوحات عالی روی نموده است. فرزند سعادتمندش خواجه عبدالرحیم خلوتی [نیز] صاحب مقامات عالی بوده است. فوت مولانا [قطابی] محقق نشده[2] فوت خواجه عبدالرحیم در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه (۸۵۹) واقع شده، والله اعلم. (ر، ۸۳ــ ۸۸)

مزار فیض آثار مولانا حافظ حسن زال[3] رحمة الله علیه با مرقد پدر بزرگوارش در حظیرهٔ بابا [مزید] است و در زیر پای بابا هردو بزرگوار عالی مقدار مدفون‌اند، و ذکر جمیل ایشان بر السنهٔ عوام و خواصّ این دیار بسیار است، والله اعلم. (ر، ٧٦ــ ۸۳)

جمع کثیر و جمّ غفیر[4] از اولیاء و مشایخ و اتقیاء و صلحا و فضلا در حظیرهٔ بابا [مزید] مدفونند از آن جمله‌اند: مولانا اسحق واعظ، و مولانا محمد خلیلی، و درویش پیر محمد قاری

---

۱ ــ مولانا مغربی در اواخر سال ۸۰۹ وفات یافته. خواجه عبدالرحیم خلوتی تاریخ را در کلمهٔ خوب «خیر» یافت و تسامحاً گفت:

چون مغربی از مغرب تن رفت به مشرق — در جنّت فردوس بدیدم که به سیر است
پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش — خندان و خرامان شد و فرمود که «خیر» است

مطالب بین دو قوس ( ) در نسخهٔ (آ) نیامده است

۲ ــ بنابه نوشتهٔ خواجه عبدالرحیم خلوتی، شیخ شمس الدین قطّابی مشرقی تبریزی بسال ۸۱۲ در محروسهٔ حلب وفات یافته و همانجا دفن شده است (روضات الجنان، ۸۳/۱).

۳ ــ آ، چ، به غلط «راک»

٤ ــ چ، «جسم غفیر» تغلیط کاتب.

شادبادی، و مولانا شیخ محمد قاری مشهور به شیخی بیگ، و شیخ حسن مجذوب، و مولانا [شهاب الدین] عبدالله طباخ خوشنویس[1]. جماعت مذکور هریک یگانهٔ عصر و نادرهٔ دهر بوده اند و سوای جمع مذکور در آن گل زمین خلدآئین اعزه و اکابر دینی آسوده اند که در این زمان مقابر و اسامی ایشان محو و منسّی شده و بعضی را مقابر معلوم نیست، و بعضی را اسامی و حالات معلوم نیست. و در تبریز سه مکان فیض نشان است که در آن مدفن اولیای حقایق و کبار مشایخ عالی مقدار و عارفان حقایق و محرمان اسرار بسیار است یکی حظیره بابامزید و یکی حظیرهٔ بابا فرج و یکی قلّهٔ اخی سعدالدین، والله اعلم. (ر، ۹۶)

مرقد عزالدین محمد، ولد جلال الدین محمد مشهور به مولانای رومی در بالای سر بابامزید است[2] و شارع در مابین، فاصله است، با دو تن از اهل الله که ایشان به ابدالان رومی شهرت دارند. بر سر قبرش میل کبودی است مثل گنبد مولانا. آن محلّی که مولانای رومی بر سر سجادهٔ ارشاد متمکّن بوده، مردمی که از تبریز به خدمتش [می] رفته اند آنچه به سبیل هدیه می‌برده اند قبول ننموده و می‌فرموده که هرکس از تبریز می‌آید تحفهٔ او خاک سرخاب باشد که برای ما قدری بیاورد که با خاک سرخاب فیضی هست که من آن فیض را با هیچ خاکی ندیده ام، هرکس از تبریز به روم می‌رفته قدری خاک در کیسه کرده به سبیل تحفه به خدمت مولانا می‌برده اند و مولانا به عزّت تمام آن خاک را نگه داشته و در محلّ رحلت وصیّت نموده اند که مرا در همین خاک دفن کنید، و چنان نموده اند. و جهت تبریز و تبریزیان فرموده اند:

ساربانا بار بگشا ز اشتران   شهر تبریز است و کوی دلستان
فرّ فردوسی است این پالیز را   شعشعهٔ عرشی است این تبریز را
هر زمانی موج روح انگیز جان   از فراز عرش بر تبریزیان[3]

رحلت مولانای رومی در شهور احدی و سبعین وستمائه (۶۷۱)[4] بوده است، سن شریفش شصت و نه سال و عزّالدین محمد چون از پدر بزرگوار عالی مقدار اوصاف خاک سرخاب

۱ــ عبدالله طباخ در ۸۹۷ فوت کرده و (فرق یاقوت) ماده تاریخ مرگ اوست.

۲ــ در روضات الجنان، بدون ذکر نام «مرقد یکی از اولاد... مولانا» ضبط شده است.

۳ــ رمضانی، ۳۹۸/۶؛ نیکلسون ۴۵۰/۳؛ جعفری ۲۶۱/۱۴.

۴ــ تاریخ درگذشت مولانا جلال الدین را ۶۷۲ قید کرده اند. (فرهنگ سخنوران، ۹۲۱ «جلال بلخی»)

[شنیده بود] عاقبت در همان خاک، آن گوهر پاک را مدفون ساخته اند، والله اعلم. (ر، ٤٧ و ۱۰۷)

مزار پیر احمد که از متقدمین اکابر است تخمیناً به هفتاد قدم بالا تر از مزار عزالدین محمد قریب به پای دیواری واقع شده و میلی از سنگ سفید بر سر قبرش نصب نموده اند، آن جناب به انواع علوم ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته بود بدان سبب وی را مولانا احمدالدین گویند و بعضی پیراحمد نیز می‌گویند، والله اعلم.

مزار مولانا صنع الله کوزه کنانی در جنب حظیرهٔ بابامزید است. وی توبه به دست مولانا علاء الدین[۱] مکتبدار نموده که از اصحاب مولانا سعدالدین کاشغری است. فوتش در سنهٔ نهصد و سی و یک[۲] واقع شده، والله اعلم. (ر، ۹۸ــ ۱۰۵)

مزار خواجه همام تبریزی که از مشاهیر شعرا است در حوالی مزار بابامزید است به جانب شرقی، وی از شاگردان خواجه نصیرالدین محمد طوسی رحمة الله علیه است و نیز از اقران مولانا قطب الدین محمود علّامهٔ شیرازی است و ذکر جمیلش از غایت شهرت محتاج به تقریر نیست، با شیخ سعدی معاصر بوده و ملاقاتش با شیخ در حمّام و مطایبهٔ شیخ با ایشان کمال شهرت دارد. تاریخ وفات شیخ سعدی چنین واقع شده است:

شیخ سعدی ز سلک خاصان بود　　　بین که تاریخ فوت او شد **خاص**[۳]
(٦۹۱)

فوت همام در شهور سنهٔ ۷۱۳ واقع شده، والله اعلم.[٤] (ر، ۱۰۵ــ ۱۰٦)

مرقد مولانا ضیاء الدین حسین بزّاز تبریزی در حوالی حظیرهٔ بابا مزید است، وی از اکابر است و جدّ مولانا [مظفر بزازی و پدر مولانا] نورالدّین [عبدالرحیم] بزازی و از مریدان شیخ نظام [الدین یحیی] غوری است،[۵] والله اعلم. (ر، ۱۰۷ــ ۱۰۸)

---

۱ ــ چ، به غلط علّام الدین.

۲ــ چ، تغلیط کاتب ۹۲۱. (پیر طریقت = ۹۳۱) ماده تاریخ درگذشت مولانا صنع الله است.

۳ــ تاریخ فوت سعدی علیه الرحمه را ٦۹٤ نیز نوشته اند.

٤ ــ دیوان همام تبریزی مکرر به چاپ رسیده است آخرین تصحیح و طبع آن به اهتمام دکتر رشیدعیوضی به سال ۱۳۵۱ صورت پذیرفته است.

۵ــ آ، چ مشوش، تصحیح قطعی.

مرقد منور زبدة المحققین و عمدة الواصلین حضرت شیخ نظام الدین یحیی غوری طاب ثراه که از اکابر اولیاء است قریب به مزار بابامزید در طرف غربی شارع نزدیک به دیوار سرای شخصی واقع شده، آن بزرگوار را در علوم ظاهری و باطنی مهارت عظیم بوده است، و جماعت اجنّه نیز مسخّر فرمان وی بوده اند.

تو هم گردن از حکم داور مپیچ　　　که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ

مولود شریفش از غرجستان غور است از اعمال خراسان او از جملهٔ مشایخی است که جناب امیرسید علی همدانی به صحبت ایشان مشرف شده اند، و به روایتی هفت بار و به روایت اشهر سه بار حضرت میر[علی همدانی] قدس سرّه معمورهٔ عالم را گشته است و صحبت چهارصد تن[1] از اولیا [ی خدا را] دریافته است و سی و چهار تن از ایشان [برای آن حضرت] قولاً و فعلاً اجازهٔ ارشاد داده و خرقهٔ تکمیل پوشانیده[اند]. یکی از آنجمله شیخ نظام الدین غوری است. براین حضرت [یعنی نظام الدین] صفت جلال غالب بوده و در شهور اثنتین و خمسین و سبعمائه (۷۵۲) در زمان [سلطنت ملک اشرف بن] امیرتیمور [تاش بن امیر چوپان] از حیات فانی اعراض نموده به جهان جاودانی انتقال یافته[اند][2]، والله اعلم. (ر، ۱۰۸ــ ۱۱۳)

مزار مولانا نجم الدین محمد سمساری در زیر پای مرقد نظام الدین غوری است، وی در کمال فضیلت و تقوی بوده و از اذواق صوفیّه بهرهٔ تمام داشته و از مریدان خاص نظام الدین یحیی بوده است، فوتش در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه (۷۸۷) واقع شده و در همان سال تقتمش خان از راه دربند به تبریز آمده است، والله اعلم. (ر، ۱۱۳ــ ۱۱٤)

مزار مولانا برهان الدین واعظ [هروی] و قاضی مجدالدین محمد انصاری و خلف صدق وی قاضی قوام الدین [محمد] مشهور به قاضی زادهٔ انصاری در آن مزار است، مولود مولانا برهان الدین از هرات است و مولود قاضی مجدالدین از سیسی جان نخجوان، جهانشاه پادشاه در زمان سلطنت خود، ایشان را به واسطهٔ علم و فضیلت و تقوی و دیانت [از سیسی جان] به تبریز آورد. [قاضی قوام الدین محمد] در فارسی و عربی منشی بی نظیر بوده و

۱ــ در روضات الجنان تعداد این اولیا ۱٤۳٤ کس قید شده است.

۲ــ آ، چ مشوش، از روضات الجنان تکمیل و تصحیح شد.

خطوط [را] بغایت نیک می‌نوشته است، والله اعلم. (ر، ۱۱٤)

مزار فیض آثار پیر رازیار عراقی[1] که از جملهٔ هفتاد و دو بابا است که در صحبت باباحسن می‌بوده‌اند، قریب به‌عمارت بیگم در سرخاب واقع شده، وی از اکابر اولیاست و مزار آن بزرگوار محل استجابت دعاست، والله اعلم. (ر، ۲۰۷)

مرقد پیر قندیلی[2] در ابتدای سرخاب در جوار مقبرة الشعراء واقع شده است، چنین گویند که وی چراغچی باباحسن بوده، چون خدمت قنادیل به وی مرجوع بوده بدان واسطه پیر قندیلی می‌گویند، در [پاره‌ای از] کتب تاریخی مرقوم است که آنجناب اسمش **قنبوری** است[3] و مرید و پیر و **ملامتیّه** است[4]، و حکیم اسدی طوسی صاحب گرشاسبنامه در زیر پای وی آسوده است (و یمکن آن جماعت و حکیم اسدی طوسی ملامتیّه اند. به سبب آنکه دریک شب دو تن از اهل الله در واقعه می‌بینند که میّتی در میان است و به ایشان می‌گویند که این از مقبولان درگاه الهی است، او را کفن و دفن کنید، ایشان هریک علی الصباح تا محل عصر در شهر و بازار و کوچه ها و محلات تردّد و تفحّص می‌نمایند، اثری ظاهر نمی‌شود و از جمع غسّالان و حفّاران تجسس می‌کنند همه می‌گویند که امروز در این شهر کسی فوت نشده، سفارش می‌نمایند که تا وقت شب هرکس فوت شود به ما خبر کنید قریب به غروب خبر می‌آورند که در فلان میخانه شخصی فوت شده یکی پیشتر رسیده مشغول غسلش شده، آن دیگر این خبر شنیده خود را به او رسانیده این را از شستن منع می‌نماید و می‌گوید که دست نگهدار که این خدمت به من رجوع شده، آن شخص می‌گوید که من به این امر مأمورم هردو واقعهٔ خود نقل می‌کنند به یک مضمون و هردو می‌گویند که میّتی که در واقعه نموده اند همین است پس به اتفاق یکدیگر کفن و دفن می‌نمایند، پس منکر هیچ کس نباید بود[5])، والله اعلم. (ر، ۲۰۸ــ ۲۱۱)

مزار فیض آثار و مرقد لازم الانوار و تربت بارتبت فصاحت آثار و مدفن بلاغت شعار

---

۱ ــ چ، به غلط «بازیا عرامی»

۲ ــ چ، به غلط پرقندیل

۳ ــ چ، تغلیط، کاتب «ممیوری»، پیر ملامیّه»

٤ ــ صاحب روضات الجنان می‌نویسد: «حضرت مخدومی ... می‌فرمودند که میتواند بود که وی پیر قنبوریئی باشد که در تذکرهٔ شیخ اوحدالدین کرمانی مذکور است و به غلط به قندیلی شهرت یافته است.

۵ ــ نسخهٔ (آ) مطالب بین (   ) را ندارد.

حکیم خاقانی و حکیم اسدی، و شاهپور [نیشابوری] و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعراء[1]، حکیم خاقانی رحمة الله علیه، درعلوم ظاهری و باطنی وحید زمان و نادرهٔ دوران بوده و ذکر جمیلش از کمال شهرت احتیاج به قال و مقال ندارد و مولانا جامی مجملی از کمالات و حالاتش را در نفحات الانس ذکر نموده، وی در درجهٔ اولیاء بوده و به ملازمت قطب زمان رسیده و از تحفة العراقین اش مفهوم می‌شود که به خدمت حضرت خضر(ع) هم رسیده باشد. ابیات معجز آیاتش شاهد حالش است که قبل از او و بعد از او هیچ آفریده‌ای سخن بدان پایه نرسانیده [است و] جمیع خواص و عوام بدین عقیده متفق اند دو مرتبه به زیارت بیت الله مشرف گشته، مرتبهٔ ثانی بعد از معاودت در تبریز ساکن شده خاقان مطلع گشته به طلبش [کس] فرستاد، [خاقانی] این رباعی [را از روی معذرت] فرموده به خاقان فرستاد:

حاشا که من از وصل به هجران آیم سوی سقر از روضهٔ رضوان آیم
بر هشت بهشت دوزخی بگزینم تبریز رها کنم به شروان آیم

وفاتش در سنهٔ خمس و تسعین و خمسمائه (۵۹۵) واقع شده[2]، والله اعلم. (ر، ۲۰۱ــ ۲۰۶)

حکیم **اسدی طوسی** در فضل و کمال بی مثال بوده و در زمان سلاطین سامانیّه ملک الشعرای خراسان بوده و استادِ حکیم فردوسی است. وی را نیز مولود از طوس است و در زمان سلطان محمود [غزنوی مدت سلطنت ۳۸۷ــ ۴۲۱] ملک الشعرای خراسان بوده در مرض موت به اسدی گفته که حیف شاهنامه ناتمام ماند، بعد از من کسی نیست که قدرت اتمام آن داشته باشد و تو پیر شده‌ای، اسدی آن شب، و روز تا عصر چهارهزار بیت می‌گوید و وقت عصر به فردوسی می‌خواند[3].

۱ــ درویش حسین که روضات الجنان را بسال ۹۷۵ (یعنی ۳۶ سال قبل از روضهٔ اطهار) تالیف کرده می‌نویسد که «مقبرة الشعرا... حالا مندرس و منطوی است، نه اثر از آنجا مانده و نه آثار...». به مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «مقبرة الشعرای سرخاب» در نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز (پائیز ۱۳۴۳) و کتاب «کوی سرخاب تبریز» و به تعلیقات آخر کتاب نیز مراجعه شود.

۲ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۳ــ این داستان را دولتشاه جعل کرده و در مآخذ متاخرین مانند مجالس المؤمنین، آتشکده، روضهٔ اطهار... راه یافته است، و بعضی از خاورشناسان را به اشتباه انداخته و به دو اسدی قائل شده‌اند: پدر و پسر.

وفات **فردوسی** در سنهٔ احدی و عشر و اربعمائه (٤۱۱)[1] واقع شده و اسدی ده هزار بیت گرشاسبنامه و غیره گفته است. در ایام رحلتش این قطعه را گفته و بر لوح مزارش مرقوم بوده است. (اکنون مزارش لوح ندارد) قطعه:

معنی طلبان بادیهٔ عمر بریدند — تا تصفیه کردند حیات ابدی را
شکرانهٔ اسباب حیاتی که تورا هست — یک فاتحه بفرست روان اسدی را

والله اعلم.[2] (ر، ۲۱۱)

و نیز **شاپور**[بن محمد اشهری نیشابوری] از استادان مشهور است، گویند از اولاد نوشیروان است، بدان سبب او را شاهپور می‌خوانند[3] فوتش در سنهٔ ستمائه (٦۰۰) واقع شده است، والله اعلم. (ر، ۲۰٤)

مرقد ظهیرالدین [طاهر بن] محمد فاریابی [و شاپور، در جنب مزار افضل الدین خاقانی] است، ظهیر شاعری بی نظیر است به تخصیص در قصیده گوئی، این دو سه بیت از اوست:

سپیده‌دم که شدم محرم سرای سرور — شنیدم آیت توبوا الی الله از لب حور
به باده دست میالای کان همه خون است — که، قطره‌قطره چکیده است از دل انگور
ببین که تا چه نشیب و فراز در راه است — ز خوابگاه عدم تا به پیشگاه نشور
تورا منازل دور و دراز در پیش است — بدین دوروزهٔ فانی چرا شوی مغرور

فوتش در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمائه (۵۹۸)[4] واقع شده، وی با اثیرالدین اخسیکتی[5] و مجیر بیلقانی و شیخ نظامی و خاقانی و ذوالفقار شروانی و فلکی شروانی معاصر بوده، مشهور است

۱ــ چ، تغلیط کاتب «احد و عشر و سبعمائه»
۲ــ گرشاسبنامه بسال ٤۵۸ تالیف شده:

ز هجرت به دور سپهری که گشت — شده چار صد سال و پنجاه و هشت.

اسدی علاوه بر گرشاسبنامه تالیفاتی دارد از قبیل: لغت فرس و مناظرات آسمان و زمین، مغ و مسلمان، نیزه و کمان، شب و روز. صاحب مجمع الفصحاء سال ٤٦۵ را تاریخ وفات اسدی قید کرده است در (آ) فوتش ۵۹۸ قید شده که اشتباه است.

۳ــ در مآخذی از قبیل آتشکدهٔ آذر، نتایج الافکار، مجمع الفصحا، ریحانة الادب و... وی از فرزندان حکیم عمر خیام معرفی شده است.

٤ــ چ، تغلیط کاتب «ثمان و تسعین و ستمائه»

۵ــ چ به غلط «برهان الدین وخستکی».

که از مقبرة الشعرا تا باباحسن تعلّق به شعرا داشته و در زمان سابق غیر شاعر را در این مکان نمی‌گذاشته اند، والله اعلم. (ر، ۲۰٤)

مزاری است قریب بدان مکان که در میان عوام به مزار پیر ترک شهرت دارد، اسمش و باقی حالاتش جز این قدر معلوم نشده است، عوام را بدان مزار توجّه بسیار بود بتخصیص عورات بدان جا می‌رفتند و ختم ها می‌گرفتند و نذرها می‌بردند. مشهور است که جماعتی از مشاهیر شعرای متصف رحمهم الله در خاک سرخاب بتخصیص در مقبرة الشعرا آسوده اند چون دراین زمان قبر هریک از این اعزه معین است، بنابراین راقم این نسخه از ذکر ایشان ساکت نشده از آن جمله این چند کس محقق شدند: مجیرالدین بیلقانی ،و اثیرالدین اخسیکتی و حکیم قطران ارمجی [1] و مانی [شاعر و نقاش] شیرازی و اشهر سبزواری. وازبزرگی نقل است که ده هزار از این اولیاء ومشایخ کبار و اهل الله عالی مقدار در سرخاب مدفونند، والله اعلم. (ر، ۲۱۲)

مزار استاد پیر حمامی (پیر محمد درویش) در حوالی مزار خاقانی است، وی درویش صاحب‌حال و عالی رتبه بوده و به امر حمامی گری اشتغال داشته، او مرید سلطان پیره خواجهٔ خان امرودی است[2] و او مرید حضرت شیخ مصطفی عزیز کندی[3] و او مرید شیخ بابا مراغی و او یکی از خلفای حضرت شیخ زاهد ابراهیم گیلانی است (ر، ۲۰٦)

مزار روحانیت آثار مولانا حافظ حسن کمانکش نزدیک به مزار ابی حامد افضل الدین[4] است به جانب غربی بر سنگ مزارش هیأت کمانی نقش نموده اند. مولانا حافظ کلام الله بوده اند و قرآن را به آواز بلند و خوش و در شب میخوانده اند. (ر، ۱۹۲ ــ ۱۹٤)

---

۱ ــ قطران که او را پاره‌یی از مآخذ ار موی (ارمجی ؟) دانسته اند به سال ٤٦٦ وفات یافته. در روضات الجنان به مدفن او اشاره نشده است. مرقد اثیرالدین اخسیکتی هم در خلخال است (مقدمهٔ بر دیوان اثیر به قلم رکن الدین همایون‌فرخ).

۲ ــ ظاهراً از نواحی تبریز و همان ناحیت است که خانم رود نیز نوشته اند یکی از ظریفان تبریز گفته:

تا والی خانم رود میر بدو وستانم   آهنگر تابستان، سقّای زمستانم

۳ ــ عزیز کند، از دهات معروف هشترود تبریز است (حاشیهٔ دانشمند فقید آقای میرزا جعفر سلطان القرائی بر روضات الجنان ص ۲۰٦)

٤ ــ آ، چ، «نزدیک به مزار حکیم خاقانی» نادرست، اصلاح قطعی.

تکملهٔ باب پنجم

مرقد و مزار آن مستفیض از فیض مفیض فیاض دائم، درویش سراج الدین قاسم در حظیرهٔ بابامزید در جنب مزار خواجه عبدالحی خوش نویس واقع است. وی هاشمی نسب است از نسل حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و اله و سلم... ولادت درویش قاسم در دیاربکر در سنهٔ اربعین و ثمانمائه (۸۴۰) واقع شده.. شهادت ایشان روز شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمائه (۸۹۱) اتفاق افتاده و لفظ «فیاض» ماده تاریخ فوت اوست. (ر، ۸۸ــ ۹۶)

پیش **قبر** (پیرممد) قبر عزیزی است نام او شیخ ملک محمد نعال رحمة الله، مرد درویش و صاحب حال بوده... وفاتش سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه (۹۲۸) اتفاق افتاده است. (ر، ۵۵)

مرقد و مزار اکمل الدین مظفر مشهور به بزازی نزدیک به حظیرهٔ بابامزید است، وی از افاضل روزگار معدود است. گوئیا در اصل قزوینی بوده است.... محدث و مفسر و مفتی و فقیه بوده. از خط شریف وی نقل کرده شد:

«این ضعیف توبه کرد بر دست شیخ الوقت، جدّم و هوالمولی ضیاء الملة والدین حسین التبریزی البزازی... کتب هذه الاحرف العبدالضعیف... مظفر البزازی... یوم الخمیس السادس عشر من محرم الحرام لسنة ثمان و ثمانمائه.» (ر، ۹۶ــ ۹۸)

مزار شیخ امیر مشکی و پیروی مولانا محمد مجذوب گربه خور، در حوالی مزار مولانا نظام الدین یحیی است. به جانب شمال قریب به صد ذرع، مولانا امیرمشکی در زاویهٔ جهانشاهی شیخ بوده و خدمت صادرین و واردین می‌فرموده و خالی از حال نبوده، و مولانا محمد مجذوب وقتی در غلوای جذبه گربه ای از پیش می‌گذشته، گرفته آن را و یکبار فرو برده، بسی مجذوب تند بوده و خرق عادت از وی بسیار سر می‌زده است، والله اعلم. (ر، ۱۱۵)

مرقد و مزار آن سرور اهل یقین اخی خیرالدین رحمة الله علیه در پیش مزار بهلول است در حوالی گنبد و دولهٔ عرب[1]. بهلول مجذوبی بوده که خالی از اشرافی نبوده یکی از

---

۱ ــ امروز در تبریز نام و نشانی ازاین محل نیست.

امیرزاده‌های آق‌قوینلو وی را کشته، و اخی خیرالدین عزیزی بوده و اهل حال در چهار منار زاویه داشته که به تربیت طالبان آنجا مشغول می‌بوده و آن زاویه تا اواخر حکومت سلاطین آق‌قوینلو دایر و معمور بوده، چنانکه مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره در وقت معاودت از سفر مبارک حج در بیست و چهارم جمادی الاولی سنهٔ ثمان و سبعین و ثمانمائه در ایام سلطنت حسن پادشاه به تبریز آمده به آن زاویه فرود آمده و آنجا در کمال معموری بوده است، الحال از آن اثر و آثار نمانده. از مولانا حاجی نورالله شماع چنین شنیده شد می‌فرمودند که آبا و اجداد ما مرید اخی خیرالدین بوده‌اند... (ر، ۱٦۷ ــ ۱٦۸)

مرقد و مزار مولانا غیاث الدین محمد بالا تر از گنبد عرب بر کنار دولهٔ عرب از تبریز که به آن جانب می‌روند بر دست راست واقع است والحال به مزار میرک چهار مناری مشهور است. او نیز مرد عزیزی بوده از اولاد مولانای مذکور. مولانا غیاث الدین محمد عزیزی بوده اهل حال. چنین مشهور است که وی چهارصد نوبت حضرت رسالت‌پناه را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده است از جمله در ربیع الاوّل سنهٔ ۸۲۷ و... (ر، ۱٦۸ ــ ۱۷۵)

در پهلوی **مزار پیر لیفی** مزاری است که لوح وی را خواجه عبدالله صیرفی خطاط نوشته بدین عبارت که «هذه روضة المولی الامام الاعظم، والحبر الهمام الاعلم، برهان الحکماء، سلطان الاطباء، حائز الکمالات، حاوی السعادات، فخر الحق والملة والدین، الواصل الی رحمة رب العالمین، **احمد الحکیم الرومی** طاب ثراه توفی فی الثانی من شعبان سنة اثنتین و اربعین و سبعمائه (۷٤۲)، والله اعلم. (ر، ۱۷۵)

باب ششم

در ذکر مشایخ عظام و اولیای کرام ذوالاحترام و فضلای عالی‌مقام که در گجیل[1] آسوده‌اند

اوّلاً مزار فیض آثار لازم الانوار تاج اولیاء والمحققین، حضرت بابافرج قدّس سرّه کالشّمس المنیر معین و منور است. آن جناب تبریزی الاصل است و مرید شیخ احمد مرشطی بوده‌اند و پیرنظر شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت نجم الدین زرکوب که از کبار مشایخ است نوشته است که شیخ عبدالعزیز هروی که از کمّل اولیاست مدت هفت سال خدمت بیت الخلاء خانقاه بابافرج نموده‌اند، حالات و کرامات بابافرج، مزید برآن است که عشر عشیر آن در این مختصر گنجد و شیخ محمود شبستری که از کمّل محققین است در سعادت‌نامه‌اش سخنان بلند از آن ارجمند نقل نموده است و این چند بیت از آن جمله است:

گفته بابا فرج حدیث تمام — چونکه کردش سؤال خواجه امام
کاین جهان محدث است یا که قدیم — چیست زین هردو نزد عقل سلیم
از سر صدق و از طریق یقین — کرد بابا به کردگار یمین
که فرج تا که دیده بگشاده ست — نظرش بر جهان نیفتاده ست
وصف چیزی که بایدت پرسید — که دل دیده هرگز آن بِندید
خواجه چون مرد کار را بشناخت — دفتر علم خود در آب انداخت
دل که از نور حق شود تابان — در نظر نایدش حدود جهان
چند از این گفتگوی بوالهوسی — جهد کن تا بدین مقام رسی
گفت بابافرج که بد خود نیست — و آنچه بد دیده‌ای تو آن بد نیست

---

۱ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

احمقی دید کافر قتّال — کرد از خیر او ز پیر سوال
گفت هست اندر او دو خیر نهان — که ولیّ و نبی ندارد آن
قاتلش غازی است در ره دین — باز مقتول او شهید گزین
نظر پاک این چنین بیند — نازنین جمله نازنین بلند

و مولانا عبدالرحمن جامی در بعضی از مصنّفات خود بابافرج را بسیار ستوده است تاریخ [توجه] بابا از دار فنا به سرای بقا در [شهور سنهٔ ثمان و ستین و خمسمائه (۵٦۸) در ایام سلطنت اتابک ایلدگز][1] واقع شده است. (ر، ۳۷٦ـ ۳۸٦)

مزار یکی از اعزّه در حوالی مزار بابافرج به جانب دست چپ بابا واقع شده است، بر سر قبرش میلی است بر آن نوشته اند که «هذه روضة الشیخ الاسلام الامام العالم العابد الزاهد عفیف الدین، زین الاسلام، سیدالقراء، تاج المفسرین، فخرالخطبا، امام المسجد الجامع محمدبن صدیق بن داشم القصاری»[2] (ر، ٤۲۷).

مزار فیض آثار چهارتن[3] از اولیاء در جوار مزار بابا فرج به جانب قبله و جنوب واقع شده، از آنجمله یکی شیخ الاسلام پیر حاجی حسن زهتاب از اکابر اولیای تبریز است، آنجناب اویسی است و تربیت از روح پرفتوح مرشد کامل ربّانی شیخ اسماعیل سیسی یافته است وفاتش در شهور سنهٔ خمس و ثلاثین وثمانمائه (۸۳۵) واقع شده است. (ر، ۳۸۸ـ ۳۹۰)

مزار روحانیت آثار مولانا برهان الدین احمد حافظ تبریزی (فرزند نجم الدین محمد بَرَک باف) با مزار جمع کثیر از مردم عزیزالوجود در بیرون خانقاه بابافرج واقع شده از آن جمله مرقد منور محمد نقاش و پسرش مفخرالفضلا مولانا کمال الدین اسماعیل ملقب به مولانا پهلوان یعنی پهلوان میدان عرفان و مرقد برادرش مولانا صدرالدین محمد و گروه دیگر همه عارفان ربانی در جنب یکدیگر آسوده اند، والله اعلم[4]. (ر، ٤۲۱ ـ ٤۲۲)

مزار بابابلال در حوالی مزار بابا [فرج] است و در جنب مزار وی چند تن از اولیای

---

۱ ـ چ، به غلط «٦۲۰»

۲ ـ آ، چ، ناقص، مغلوط و محرّف است وجه صحیح از روضات الجنان نقل شد.

۳ ـ چ، به غلط چهارصد.

٤ ـ وفات برهان الدین احمد در ۹۲۲ اتفاق افتاده است (روضات الجنان ص ۵۸٤).

کامل آسوده اند که اسامی و حالات‌شان در این جزء زمان نامعلوم است و ذکر ایشان در این تذکره نامرقوم است[1] والله اعلم. (ر، ۳۹۰ـــ ۳۹۱)

مزار **معین الدین محمد بن رمضان** المدعو به فقیه زاهد قدس الله تعالی سرّه در گجیل معیّن و معروف است وی از علمای ربانی بوده و پیر نظر ایشان خواجه محمد خوشنام است و پیر تربیتش شیخ محمد سالم و پیر خرقه اش عبدالواحد تمیمی و این هردو مرید شیخ جنید بغدادی اند، حضرت وی صاحب سلسله اند و بسیاری از مشایخ سلسلهٔ‌شان [به او] منتهی می‌شود، و خانقاه ایشان در ویجویه [بوده] است. و در شهور سنهٔ ۵۹۲ متوجه عالم بقا شده اند، والله اعلم[2]. (ر، ۳۹۱ـــ ۳۹٤)

در حرم فقیه زاهد، مقابر بسیار از اعزّه است از آنجمله مزار پیر **حاجی محمد** که یکی از اولیاء و اکابر است قبری در میان [آن دو] فاصله است، وی از اکابر دین است، والله اعلم. (ر، ۳۹٤)

مزار مولانا کمال الدین بادکوبه ای در مقابل مزار فقیه زاهد است به ده دوازده قدم فاصله، وی از علمای دین است و مرید رشید شیخ شیی ء الله [در گزینی] و او مرید شیخ محمود مزدقانی است و شیخ محمود مرید شیخ علاء الدولهٔ سمنانی، و همچنین شیخ شی ء الله با شیخ نورالدین مرید پدرش شیخ شرف الدین است که از اقران علاء الدولهٔ [سمنانی است]. سنّ شریفش قریب به صد سال بوده و در شهور سنهٔ ثلاث و اربعین و سبعمائه (۷٤۳) از حیات مستعار روگردان شده، والله اعلم. (ر، ۳۹۷ـــ ٤۱٦)

مرقد منور پیر خلیل نداف که از اجلّهٔ اولیاء است در حرم فقیه زاهد است در پیش قبر [پیر] حاجی محمد، وی نیز بسی عزیزالوجود و عالی رتبه بوده است، والله اعلم. (ر، ۳۹۵)

مرقد منور حضرت شرف الدین [عمر] بن ابی البدرالفولادی در حوالی بابافرج به جانب شرقی، درپیش طاقی نزدیک به دیوار واقع است و از مزار آن بزرگوار لمعات انوار هویدا است و در این ولایت اسم آن بزرگوار به ابو دردا شهرت یافته است و غلط مشهور است.

---

[1] ـــ وفات حضرت بابابلال در محرم سنهٔ ۹۵۳ واقع شده است.

[2] ـــ فقیه زاهد را در آزمون به زیارت گوری بردند که مرده در آن نبود او به نور کرامت دریافته و برخاست و گفت «بر سر گور تهی بیش از این نباید نشست» (تاریخ گزیده؛ هفت اقلیم).

ابوالبدر از کبار مشایخ است و مردم این دیار توجّه بسیار بدان بزرگوار دارند و هرکس را مهمی پیش آید ختمی می‌گیرد و ختم چنان است که یکی ازاسماء الله را ده هزار بار بیشتر می‌خوانند و تسبیح ایشان سنگریزه است که بر سر قبر آن بزرگ ریخته، به هر نیّت که این ختم بگیرند البتّه به مطلب می‌رسند. وفاتش سنهٔ سبع و تسعین و خمسمائه (۵۹۷) واقع شده[1]، والله اعلم. (ر، ۴۲۰ ــ ۴۲۱)

ایضاً [در حوالی مزار] فقیه زاهد مزاریکی از اکابر سلسلهٔ علیّهٔ نوربخشیه است و آثار انوار از آن مرقد فیض شعار کالشمس المنیر تابان است و برلوح مرقدش مرقوم است که الفانی فی الله، الباقی بالله هذا مرقدالعبد الفقیر الغنی عن الالقاب و التوصیف، منظور نظر رحمة رب اللطیف، الواصل الی جوارالملک الولیّ درویش **پیرحسین النور بخشی** نورالله مضجعه توفی فی احدی عشر و تسعمائه (۹۱۱)[2]، والله اعلم. (ر، ۳۹۶ ــ ۳۹۷)

ایضاً در جوار همین مزار و بقرب [مزار فیض آثار فقیه زاهد] مزار دو بزرگوار بوده، اگرچه ازعمارت آن دو مزار بجز قلیلی باقی نیست، لیکن اثر فیضِ آثار و انوار باقی است، والله اعلم.

مزار فیض آثار جمال الدین احمدبن ابی الحسن در جانب غربی شارع خسروشاه به جانب دست راست واقع شده است، میلی بر سر قبرش ساخته‌اند. وی ازعارفان ربانی و صاحب مقامات عالی بوده است. وفاتش در سنهٔ ثمانیه و خمسمائه واقع شده، والله اعلم.

مزار امیر [سید] اسماعیل [شنب غازانی] در جانب غربی شارع خسروشاه به جانب دست راست واقع شده وی شاگرد رشید مولانا جلال الدین محمد دوّانی است و مدتی در خدمت ایشان [بسر می‌برد] و وقتی متوجه تبریز می‌شود مولانا را وداع می‌کند، مولانا می‌فرماید که این سیّد زادهٔ تبریزی از درخت طبیعت ما میوه‌های رسیده چیده می‌برد، امّا آن سیدزادهٔ استرآبادی یعنی میرجمال الدین میوه‌های رسیده و نارسیدهٔ ما را چید و با خود برد، میر بسی متقی و پرهیزکار بودند و هرگز نماز شب از ایشان فوت نشده است، شرحی برفصوص فارابی

---

۱ ــ چ، به غلط (۵۲۰)

۲ ــ آ، چ، تغلیط کاتب «احدی عشر و سبعمائه». در روضات الجنان به وفات وی در ایام سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی نیز تصریح شده است.

که در حکمت اشراق واقع است نوشته اند. وفات ایشان در سنهٔ تسع عشرة و تسعمائه (۹۱۹) واقع شده است[1]، والله اعلم. (ر، ٤٣٤ ــ ٤٣٦)

مرقد منور خواجه محمد خاکشو[2] در جوار مزار مشکیان واقع شده است، آن جناب از کمّل اولیاست، خاک رودخانه را می‌شسته و چیزی می‌یافته و معاش خود بدان می‌گذرانیده و باقی اوقات خجسته ساعات. صرف عبادات و ریاضات و مجاهدات می‌نموده [است]، تا وی را فتوحات میسّر شده و به درجهٔ عالی رسیده والله اعلم. (ر، ٤٣٧)

مزار خواجه محمد زرین مکوک[3] نزدیک به مزار مشکیان است، وی جولاهی می‌نموده، علی الدوام دست به کار، [و] دل به یار داشته است، به اذکار مداومت کرده در اثنای کار، شبی [از شبها] به کار اشتغال داشته، و دل به دلدار گماشته، مکوک در دستش طلا می‌شود، حال بر وی متغیر گشته کمند «جذبة من جذبات الرحمن» بر گردن جانش افتاده، مکوک را دور می افکند که طلا نمی‌خواهم، خدا می‌خواهم، بی اختیار ترک اشغال فانی نموده بر جمع اسباب باقی می‌کوشد و به مراتب عالی میرسد، والله اعلم. (ر، ٤٣٧ ــ ٤٣٨)

مزار شیخ شمس الدین محمد طبری در جوار کوچهٔ قاسم بیگ معین است، وی از اکابر علمای علم حقیقت و مرید شیخ سعدالدین محمد حموی است، و مولانا محمود مراغی[4] فرموده اند که از آن بزرگ هفت تن به مرتبهٔ کمال رسیده اند. و نیز می‌فرموده اند که از روح او به من فیض بسیار رسیده، وفاتش در سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه (٦٧٧) واقع شده است[5]، والله اعلم. (ر، ٤٣٨ ــ ٤٣٩)

مزار خواجه نجم الدین برک باف، نزدیک به مزار شیخ شمس الدین محمد طبری است، در محوطهٔ شخصی. گویند که وی نظر از خواجه محمد پارسا یافته اند وقتی که خواجه

---

۱ ــ آ، چ، تغلیط کاتب «تسع و عشرین و تسعمائه».

۲ ــ چ، خاکشور.

۳ ــ مکو، مکوک، ماکو: دست افزار جولاهان که ماشوره در آن کنند و بدان جامه بافند (آنندراج). امروز در تبریز مکیک تلفظ می‌شود.

٤ ــ چ، به غلط «محمد مراغه ای»

۵ ــ آ، چ، به غلط «سبع و سبعمائه»

نجم‌الدین از دنیا رحلت می‌نموده به [فرزندش] برهان‌الدین [احمد قاری] فرمود که تا چهل سال از من به تو مدد می‌رسد، فوتش در سنهٔ اثنتین و ثمانین و ثمانمائه (۸۸۲) واقع شد و وفات برهان‌الدین در سنهٔ اثنتین و عشرین و تسعمائه (۹۲۲) که مابین چهل سال فاصله باشد، این معنی برآن بزرگ کشف شده بود که مولانا برهان‌الدین چهل سال بعد از وی [باقی خواهد بود] که امداد خود را در چهل سال مختصر نموده است، والله اعلم. (ر، ۴۴۰ — ۴۴۱)

سوای **مزار** خواجه نجم‌الدین [برک باف] که در محوطه واقع شده، مزار دو تن دیگر از اکابر دین هریک در محوطه واقع شده است و میلها بر سر قبرایشان ساخته‌اند، لیکن بر کماهی حالشان اطلاع بهم نرسیده است، والله اعلم.

قبور علمای حدادیه در درآمد کوچهٔ قاسم بیگ به جانب همین گنبد عالی است و سه گنبد دیگر در آن موضع است در یکی ازعلمای حدادّیه آسوده‌اندودر آن دیگری شرف‌الدین [عثمان لاکوشی که گوئیا وزیر و نویسنده بوده است[1]]، والله اعلم. (ر، ۴۴۲ — ۴۴۴)

مزار مولانا شکرالله [قاری] و خلف وی مولانا معین‌الدّین قاری در حوالی قبور حدادیّه واقع شده است در راهی که به کوچهٔ قاسم بیگ می‌رود، به دست چپ به بالای سر مولانا وحیدالدهر ابراهیم سلماسی، این دو شخص مذکور هریک در فنون فضایل وعلوم، وحید عصر بوده‌اند، والله اعلم. (ر، ۴۴۴)

مزار مولانا ابراهیم سلماسی در حوالی مزار حدادیّه است، وی از اکابر علما و محققین است به خدمت بسیاری از اعزه رسیده و از همه بهره‌مند گشته و به یک واسطه به حضرت خواجه محمد پارسا می‌رسد، و فضیلتش در آن مرتبه بوده است که شرحی بر «صحیح بخاری» نوشته که مقبول الطرفین است. وفاتش در شهور احدی عشر و تسعمائه (۹۱۱) واقع شده است، والله اعلم. (ر، ۴۴۴ — ۴۴۸)

مرقد منور قطب المحققین پیر شیخ علی بن تاج‌الدین حسین بن اخی فریدون بن خواجه خسرو بن خواجه محمد جانان بن بابافرج تبریزی در پای قلّهٔ گجیل در طرف شرقی شارع دروازهٔ سردرود واقع شده، وی از کبار مشایخ است و فرقهٔ اجنّه مسخّر و منقاد امروی بوده‌اند و در علو رتبه وحید عصر بوده، مقالات بر شرح حالاتش بوده در فترت رومیه به یغما برده‌اند، و آن

---

۱ — آ، ندارد چ، به غلط «شرف‌الدین بادکوبه‌ئی».

عارف ربّانی در زمان سلطنت یعقوب پادشاه بر سریر فقر تمکن داشته اند و پادشاه زمان بسکه از ایشان خرق عادات مشاهده می‌کند، حلقهٔ ارادت آن شهباز اوج سعادت، در گوش جان کشیده صبیّهٔ زکیّهٔ خود پادشا خاتون را به حبالهٔ عقد وی درمی‌آورد و آن شیرزن در کمال خلوص عقیدت قدم در خانهٔ فقر نهاده مردوار طی منازل مجاهدت نمود، تا بعد از چندین اربعین جمال شاهد عین الیقین به دیدهٔ حق بین بدید، به دستیاری هادی توفیق، گل از گلشن تحقیق چید و از اثر صحبت بندگان شیخ به مراتب اعلی رسید. لمولفّه:

از اثر صحبت اهل صفا — دل شود آئینهٔ گیتی نما
همّت پاکان چو شود همرهت — چرخ نهد ناصیه بر درگهت
خاک ره مردم صاحب‌نظر — کحل بصر کن که شوی بهره‌ور

و در همان مکان وی را زاویه بوده، محل رحلت، شیخ را وصیّت می‌کند که مرا در همین صومعه دفن کنید، حسب الوصیّت وی هم‌چنان می‌نمایند، و شیخ نیز بعد از اندک زمان بدان رابعهٔ زمان می‌رسد، اگرچه مدفن پدر و اجدادش در حظیرهٔ بابافرج است وصیّت می‌کند که مرا نیز در همین جا دفن کنید که از مروّت دور است آن عورت تنها گذاشتن و خود به جوار اجداد رفتن، ویرا نیز در همان مکان فیض نشان دفن می‌نمایند، اگرچه از صومعه اثری باقی نیست [ولی] مزار فیض آثار شیخ معیّن و باقی است، والله اعلم.

مزار خواجه محمد تاجر در ابتدای مزاری است که در گجیل می‌باشد، در طرف دست چپ، او تاجری بود که به خدمت اهل الله بسیار مشرف شده و از صحبت ایشان فیض بسیار به وی رسیده، شبی با جمعی فقرای باب الله به راهی می‌رفته اند، سرما بوده و صاعقهٔ عظیم در بیابان آن جماعت را مضطرّ ساخته، خواجه محمد چند خروار قماش که سرمایه اش بود همه را آتش می‌زند تا ایشان از آسیب سرما محفوظ باشند، بدین گذشت و قطع تعلق به برکت دعای ایشان به مقام اولیاء می‌رسد، والله اعلم. (ر، ٤۳۷)

مزار لازم الانوار عبدالله صالح که از اکابر دین و هادیان طریق یقین و عارفان است در گجیل در قرب شارع کوچه باغ واقع شده، آن بزرگ به صنعت کفشدوزی اشتغال داشته است و بین عوام به پیر کفشدوزان مشهور است و اثر فیض از مزارش اظهر من الشمس است در مقابر گجیل قبر اکابر و افاضل بسیار است که عمارت بعضی را در زمان رومیّه کنده اند و بعضی را اسامی معلوم نیست والله اعلم.

تکملهٔ باب ششم

مرقد منور خواجه محمد امین بلغاری بالای سر مولانا کمال الدین باکوئی است، بسیار بزرگ بوده و عالم بوده به علوم ظاهری و باطنی. نسبت ارادتش به حضرت خواجه عبیدالله سمرقندی (متوفی ۸۹۵) بوده و به خدمت حضرت میرسیدعبدالله برزشادبادی نیز مشرف شده است... وفات خواجه محمد امین در ایام سلطنت رستم پادشاه پسر مقصودبیگ ولدحسن پادشاه بایندر که ابتدای سلطنتش در ماه شعبان سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه (۸۹۷) بوده و انتهای سلطنتش در ذیقعدهٔ سنهٔ اثنتین و تسعمائه. (ر، ٤١٦ ــ ٤١٨)

مرقد و مزار... خواجه محمد جانان هم در آن نزدیکی قبر بزرگی است. بر سر قبر وی میلی بطریق میل خواجه فقیه زاهد ساخته اند. حضرت قاضی مرادبخش گرمرودی که از جملهٔ مکاشفین بوده می‌فرموده‌اند که خواجه محمد جانان از کمّل اولیاست و بسی رتبهٔ عالی داشته، توفّیٰ رحمه الله فی ثالث عشر شعبان سنة ثمانین و ستمائه (۶۸۰) در ایام سلطنت آباقاخان... (ر، ٤١٨)

مرقد و مزار آن طالبان را مطلوب... شیخ نجم الدین ابی بکر زرکوب در آن حوالی مزار معین است. وی عالم بوده به علوم ظاهری و باطنی. از کمّل اولیاء است، به طریقت دانیِ وی در آذربایجان بزرگی نبوده نظر از حضرت شیخ سعدالدین حموی یافته. حضرت شیخ در شهور سنهٔ اربعین وستمائه به بلدهٔ تبریز تشریف آورده‌اند و نه ماه در تبریز ساکن بوده در آن اوان حضرت شیخ نجم الدین زرکوب را نظر کرده‌اند... خواجه رشید [هم] به وی مکاتیب نوشته است. وی را تصانیف است از جمله رساله‌ای است در بیان فتوت در کمال لطافت و دقت.

وفات وی در خامس عشر رجب سنهٔ اثنتی عشرة و سبعمائه (۷۱۲) اتفاق افتاده است. از جملهٔ منظومات وی دو غزل در روضات الجنان مضبوط است به مطالع زیر:

دلبران را نه همه جور، صف نیز بود — نه همه درد نمایند، دوانیر بود

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد * وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد

صاحب تاریخ گزیده او را ازهمروزگاران آباقاخان معرفی و از جملهٔ اشعارش دو بیت

ذیل را نقل کرده است:

منم زرکوب و محصولم ز صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد
همیشه درمیان زرنشینم ولیکن هرگزم دانگی نباشد

(ر، ٤١٨ — ٤٢٠)

مرقد و مزار عزیزی در سرراه خسروشاه از مزار حضرت بابافرج که به دیزج مغنابافان[1] می‌روند، در درآمد به آن محله است و حالا آن مزار تعلق یافته به مغفور مرحوم خواجه نعمت‌الله مشهور به شیخی بیگ خرزی که از جملهٔ شیخ‌زاده‌های کججی است و نسب وی به خواجه علی کججی[2] می‌رسد، به هرحال صاحب آن مرقد بسیار بزرگ بوده است... (ر، ٤٢٤ — ٤٢٦)

مرقد و مزار... مولانا حاجی علی رحمه‌الله در درآمد دزج مغنابافان، مزاری است که از وی اثر و آثار نمانده... مشارالیه بسیار بزرگ و اهل حال و صاحب‌مرتبهٔ عالی بوده است... (ر،٤٢٦)

و **همچنین** مزار متبرکی واقع است در کوچه‌ای از کوچه‌های دزج مغنابافان مذکور مشهور به مزار امام واحدی مفسر مشهور صاحب بسیط و وسیط و وجیز است، فامانه چنین است این بزرگی بوده از علماء نام وی عبدالواحدبن ابراهیم بر قبر پسرش که او نیز از علماء بوده مرقوم است که: «هذا مهبط الرأفة، و منزل الرحمة... کمال الدین محمدبن عبدالواحدبن ابراهیم توفی فی جمادی الاخری سنة تسع عشرة و سبعمائه (٧١٩)... (ر٤٢٦ — ٤٢٧)

مرقد و مزار آن محبوبان لاابالی، کالی و بالی... درعقب تکیهٔ زنجیری مشخص و معین است. دو عزیز بزرگوار بوده‌اند... صاحب تاریخ گزیدهٔ ایشان را از اولیاء شمرده و نعت بزرگی و حالت ایشان فرموده است.

نزدیک به مزار این دو بزرگوار جمع کثیری از مجذوبان آسوده‌اند و مزار مولانا حسن قزوینی نیز آنجاست. مجملاً پسران مولانا بطریق تجارت آمد شدی می‌کردند خصوصاً به

---

۱ — امروز محلی با این نام در تبریز معروف نیست، ظاهراً مخفف مقنع و مقنعه.

۲ — یعنی خواجه علی بن خواجه محمدبن خواجه عثمان کججی متوفی بسال هشتصد و هشتاد و چهار (حاشیه روضات الجنان ص ٤٢٤).

دیاربکر با مردم روم اختلاطی ایشان را واقع شده بود و چون رومیان در سنهٔ اربعین و تسعمائه (۹٤۰) به تبریز آمدند. مولانا را تکریم بسیار کردند و پسرانش ملازمت اختیار نمودند و چون رومیان از تبریز بیرون رفته متوجه بغداد شدند در سنهٔ ۹٤۱... یک پسر مولانا منیری نامی در تبریز گرفتند به قتل آوردند و مولانا را نیز در شبستر گرفتند و به تبریز آوردند و در حبس می‌بود تا... به قتل آوردند. (ر، ٤۳۱ ــ ٤۳۳)

مرقد و مزار آن مردصفت خرقه‌پوش... اچی شال‌پوش در حوالی مزار خواجه نجم‌الدین محمد، مشخص و معین است عورت عزیزه‌ای بوده معاصر با خواجه نجم‌الدین برک‌باف، از وی خرق عادات نقل می‌کنند... (ر، ٤٤۱ ــ ٤٤۲)

مرقد و مزار عمادالدین حمدبن محمودبن احمدبن الحسن رحمه الله تعالی در جانب غربی راه خسروشاه، وقتی که از تبریز به خسروشاه روند به جانب دست راست در برابر مزار حضرت بابافرج واقع است، میلی بر سر مزار وی ساخته‌اند، از فحول علما است، بسیار بزرگ بوده، در زمان دولت اتابک محمدبن ایلدگز از اتابکان آذربایجان، در خامس جمادی الاولی سنهٔ ثمانین و خمسمائه (۵۸۰) وفات یافته است. (ر، ٤۲۷)

باب هفتم

در ذکر اولیاء و اهل الله و مشایخ و فضلا و شعرا که در قبرستان چرنداب[1] مدفونند.

اوّلاً حضرت شیخ ابواسحق[2] ابراهیم بن یحیی الجوینانی (جوینان دهی است از اعمال نطنز و جوینان نام ده دیگری در نواحی قزوین است، این جوینان کوچه ایست از کوچه های تبریز و مسجد ایشان در همان کوچه است)[3] مزار لازم الانوارش به جانب غربی مزارات چرنداب قریب به باغات در محاذی تکیهٔ سیدحسن مفتول بند واقع شده، آنجناب مقدم مشایخ تبریز و مرید رشید قطب الاقطاب شیخ بایزید بسطامی است و از آن حضرت به مقامات عالی رسیده و خانقاهش در همان مکان، الحال هست وفاتش در شهور سنهٔ [خمس و سبعین و ماتین (۲۷۵)][4] واقع شده است، والله اعلم. (ر، ۲۷٤ ــ ۲۷٦)

مرقد منوّر شیخ جولان که از کبار مشایخ است با مزار یکی از اهل الله در جنب مزار شیخ ابواسحق: [ابراهیم بن یحیی الجوینانی] واقع است، فوتش در سنهٔ ثلاثین و سبعمائه (۷۳۰) واقع شده، والله اعلم.

مزار فیض آثار [امام] ابومنصور محمد حفدة العطاری الطوسی[5] در چرنداب معروف

---

۱ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ ــ ترجمهٔ شیخ ابواسحاق در باب چهارم هم آمده است.

۳ ــ در آ افزوده است که «حضرت میرمخدوم بزرگ لاله این را می‌فرمودند» در صورتی که مخدوم لفظ تعظیمی است که مولف روضات الجنان دربارهٔ امیر بدرالدین احمد لاله بکار می‌برد.

٤ ــ آ، چ به غلط خمس و سبعمائه.

۵ ــ آ، چ به غلط جعدبن عصاری.

است، امام حفده[1]، استاد شیخ نجم الدین کبری است و از بابافرج بهره‌مند شده است، گویند روزی موعظه می‌گفته است و بابا [فرج] در آن مجلس حاضر می‌شود، تا ایشان: (بابافرج) حاضر بوده‌اند نطقش چنان مسدود می‌شود که مطلقاً در خود قدرت تکلم نمی‌یابد، و چون بابا از مجلس بیرون می‌رود، عبارات گهربار بر حضار به نوعی ایثار می‌نماید که جمیع مستمعان را می‌گریاند، فوتش در سنهٔ احدی و سبعین و خمسمائه (۵۷۱) واقع شده[2]، والله اعلم. (ر، ۲۸۵ــ ۲۹۰)

مزار فیض آثار خواجه ایمن مشهور به خواجه شادان در طرف مغرب سنگ خانه واقع است و مرقد پرفیض برادر ارجمندش در جنب مزار وی است در پهلوی مزار ابومنصور به جانب دست راست واقع است و نیز مرقد پرفیضی به دست چپ ابومنصور است که آثار فیض بیش [از حدّ] از مزار این دو بزرگوار ظاهر می‌شود ولیکن اسم یکی معلوم نیست بر سر مزار ابومنصور و خواجه ایمن میلها ساخته‌اند و خواجه را بعضی، از اصحاب دانند و جمعی وی را علمدار می‌خوانند و گروهی از اولیاء اش می‌پندارند والله اعلم بحقیقة حاله. رحلتش در سنهٔ خمس و تسعین و خمسمائه (۵۹۵) واقع شده[3] در بالای سر این دو بزرگوار مرقد فیض آثار یکی [دیگر] از اکابر واقع است، میلی بر سر قبرش ساخته‌اند و بعضی حالات و اسم شریف در آنجا نوشته بوده و به مرور ایام حک شده است.

فی الواقع لمعات انوار از آن مزار به نظر اولوالابصار هویدا است. والله اعلم. (ر، ۲۹۰ــ ۲۹۱)

مزار فیض آثار شیخ [ابوبکر بن اسماعیل تبریزی سله‌باف پیر] شمس الدین محمد [بن علی بن] ملک داد تبریزی مشهور به شمس تبریزی در طرف غربی مزار ابومنصور و خواجه ایمن واقع شده وی نیز چون پدر بزرگوارش به خدمت بسیاری از اعزّه رسیده است و از هر یک بهرهٔ عظیم برده و به مقامات عالی رسیده است، والله اعلم.

۱ــ چ، فاسد، تصحیح بی اشکال.

۲ــ عمدة الدین ابومنصور محمد بن اسعد بن محمد بن حسین عطاری نیشابوری معروف به حفده از فقهای مشهور شافعیه است. ابن الفوطی در تلخیص مجمع الادب، تاریخ ولادتش را ٤٨٦ و مرگش را ۵۷۳ ضبط کرده است (ر، ا/ ح، ۵۷٤).

۳ــ چ، سبع و خمسین و سبعمائه غلط، تصحیح قطعی.

اهل دلی گر شودت هم‌نشین　　دل شودت مطلع شمس یقین
گر نبری از درِ این فرقه رخت　　خضر زمان گردی و عیسیّ وقت

مدتی [مدید] حضرت شمس الدین محمد ملازمت شیخ ابوبکر سله‌باف کرده ترقیات عالی وی را دست داد، چون کمالات و حالات شمس الدین محمد به درجهٔ اعلی رسید، [شیخ]از روی انصاف فرموده که من بعد تربیت تو از من نمی‌آید خود را به جای دیگر رسان، سفر اختیار نموده و به خدمت شیخ رکن الدین سجاسی که پیر شیخ اوحدالدین [حامد کرمانی] و نیز شیخ شهاب الدین محمود تبریزی است رسید و [بعد به خدمت] باباکمال جندی که یکی از خلفای شیخ نجم الدین کبری است رسیده و از ایشان نیز نظر و تربیت یافته (شهادت نجم الدّین کبری به دست کفار تاتار در سنهٔ ٦۱۸ واقع شده است) برخی از حالات شمس در آخر تذکره مذکور خواهد شد. ذکر محامد ایشان و [پیر] بزرگوارش در افواه اهل روزگار بسیار است و قصّهٔ شمس الدین تبریزی کمال شهرت دارد،[1] والله اعلم. (ر، ۲۹۱ــ ۲۹٦)

مزار خواجه صاین الدین یحیی[2] بن خواجه عبدالعزیز تبریزی معین است، با خواجه محمد کججی معاصر بوده و خرقه از دست پدر [خود] خواجه عبدالعزیز پوشیده است [و ایشان از شیخ موفق الدین محتسب و ایشان از شیخ فخرالدین جندرانی و ایشان][3] از فقیه زاهد تبریزی و خرقهٔ او به شیخ جنید بغدادی متصل[4] است. شعر را نیکو می‌فرموده اند و در شهر رجب سنهٔ ثلاث و ثمانین و ستمائه (٦۸۳)[5] متوجه عالم بقا گشته اند، والله اعلم. (ر، ۲۹٦ــ ۳۱٤)

بالای سر مزار شیخ [ابوبکر بن] اسماعیل، **مزار** دو تن از اولیای عالی مقدار، قریب به دیوار واقع شده، و اگرچه در این ولا از اثر عمارت آن دو مرقد خبر قلیلی باقی نیست، لیکن اثر فیض کثیر در آن محل از روح آن دو بزرگوار باقی است، والله اعلم.

مزار مولانا قطب الدین محمودبن مسعود شیرازی مشهور به علامه در جنب مزار قاضی بیضاوی در طرف قبله واقع است، بنابر وصیّت خودش [وی را آنجا دفن کرده اند. وی در اوایل

---

۱ ــ چ، مشوش، تصحیح قطعی است.

۲ ــ چ، به غلط «ضیاء الدین یحیی.»

۳ ــ سلسلهٔ طریقت در متن چاپی منقطع، از روضات الجنان تکمیل شد.

٤ ــ چ، تغلیط کاتب: «منتقل»

٥ ــ آ، چ، به غلط ثلاث و ثلاثین و سبع مائه

شاگرد][1] مولانا کاتبی قزوینی. و [گویا] همشیره‌زادهٔ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی [بوده] آخرالامر به خدمت محقق طوسی، خواجه نصیرالدین محمد رحمة الله علیه مشرف شده و از ملازمت خواجه نصیر فیض عظیم به وی رسیده [است]، گویند که علّامه (قطب الدین) به خدمت بسیاری از اکابر رسیده، از آن جمله یکی شیخ صدرالدین محمد قونیوی[2] است. [گویند کتاب] جامع الاصول حدیث[3] را خود کتابت نموده و در خدمت شیخ خوانده و اجازه گرفته است، و به خدمت مولانا جلال الدین محمد بلخی المشهور به مولانای رومی [نیز] رسیده، مولانا علامه را آب و هوای تبریز بغایت دلپذیر آمده و در بعضی از مصنفات خود تبریز را به آیهٔ کریمهٔ جنات تجری من تحتها الانهار ستوده، تا آخر عمر ساکن تبریز بوده و این قطعه تاریخ وفات او است:

بازیئی کرد چرخ کجرفتار — در مه روزه، آه از آن بازی

(ذال و یا) رفته بود از هجرت — رفت در پرده قطب شیرازی

(۷۱۰) والله اعلم.[4] (ر، ۳۲۴ــ ۳۳۱)

مزار مولانا شمس الدین مظفّر[5] در جنب مرقد مولانا قطب الدین است، وی نیز از اکابر علمای حکمت است و [حضرت] امیر[6] سید شریف جرجانی در حاشیهٔ [شرح] حکمت عین بسی از روی تعظیم وی را یاد کرده است، والله اعلم. (ر، ۳۳۱)

مزار ناصرالدین عبدالله مشهور به قاضی بیضاوی در جانب شرقی خواجه صاین الدین یحیی[7] واقع شده و گنبدی بر سر قبرش بود، الحال منهدم شده، در مبداء حال [به امید تشرّف

۱ــ چ، عبارت فاسد، تصحیح بی اشکال.

۲ــ آ، چ، به غلط «قزوینی»

۳ــ آ، چ، «جامع الحدیث».

۴ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود

۵ــ ظاهراً غیر از شمس الدین محمدبن مظفرالدین خلخالی است که در سال هفتصد و چهل و پنج وفات یافته است (روضات الجنان، حاشیهٔ صفحه ۳۳۱)

۶ــ چ، به غلط «پیر»

۷ــ چ، به غلط «ضیاء الدین یحیی».

به] خدمت ارغون‌خان و طلب قضای شیراز، از شیراز به تبریز می‌آید[۱] هرچند تردّد می‌نماید ملاقات پادشاه میسر نمی‌شود، بی‌علاج به ملازمت خواجه محمد کججانی می‌رود و از خواجه التماس می‌کند که از پادشاه طلب مطلب وی نماید، خواجه حسب الملتمس وی قبول می‌نماید و می‌فرماید که [صدر] پادشاه گاهی شبهای جمعه به صحبت ما می‌آید، ان‌شاءالله تعالی به عرض می‌رسانم. شب جمعه که [صدر] پادشاه به خانقاه می‌آید قاضی بیضاوی نیز خود را می‌رساند، خواجه، قاضی را مضطرب می‌بیند به [صدر] پادشاه می‌گوید که از شما التماس یک قالیچه‌وار دارم در جهنم، از برای شخصی. [صدر] پادشاه متحیر می‌شود که آیا خواجه چه می‌گوید. خواجه می‌گوید که یعنی قضای شیراز به جهت این مرد می‌طلبم، [صدر] پادشاه[۲] می‌گوید که امر از شماست، دادم، چون قاضی سخن خواجه می‌شنود ویرا دردی و حالتی پدید می‌آید که شیراز و قضای شیراز را فراموش کرده و ارادت خواجه دامنگیرش گشته خدمت خواجه [کججانی] اختیار می‌کند، و ویرا فتوحات حاصل می‌شود و صاحب مراتب عالی می‌گردد.

خاک ره مردم صاحب‌نظر　　کحل بصر کن که شوی دیده‌ور
از اثر صحبت اهل صفا　　دل شود آئینهٔ گیتی‌نما
صحبتشان روح فزاید تو را　　زنگ ز آئینه زداید تو را

گویند که قاضی ناصرالدین عبدالله تفسیری به نام وزیر پادشاه خواجه رشید تمام نموده بود متوجه تبریز شد و چون به [نطنز] کاشان[۳] رسید به خدمت [شیخ عبدالصّمد بن علی الاصفهانی، نطنزی مشرف شد][۴] در اثنای صحبت، قاضی اظهار کرد که تفسیری نوشته‌ام، [حضرت شیخ فرمود] که ایّاک نعبد و ایاک نستعین را چگونه تفسیر نموده‌ای؟

۱ــ آ، چ، مشوش، تصحیح بی اشکال.

۲ــ در آ، چ، در تمام موارد بجای صدر پادشاه لفظ «پادشاه» بطور مطلق قید شده است. تصحیح از روضات الجنان قطعی.

۳ــ آ، چ، کاشان.

۴ــ آ، چ، عبارت بین [ ] را ندارد بجای آن به نام «خواجه رشید افضل کاشی» اشاره شده، تصحیح متن بی اشکال. وفات شیخ نورالدین عبدالصمد بسال ۶۹۱ اتفاق افتاده و در نطنز مدفون است (روضات الجنان ۳۱۸/۱)

قاضی بیان نمود که: «تو را عبادت می‌کنیم و بس و از تو استعانت طلب می‌کنیم و بس» شیخ گفت تو در سؤال اول به خدا دروغ گفته ای، قاضی گفت دروغ کدام است؟ شیخ فرمود که تو تفسیر به نام آن شخص که نوشته ای به توقّع استعانت نوشته ای، و اگر استعانت از او متوقّع نمی‌بودی هرگز تفسیر نمی‌نوشتی، پس قاضی خجل شده و شیخ اسم تفسیر را به سبب آنکه در طلب استعانت منحصر به ذات باری نشده حک نموده[1] [است]، مشهور است که روزی خواجه نصیرالدین طوسی رحمة الله، تواضع تمام و تکریم مالاکلام نسبت به قاضی نموده چنانکه حضّار متحیر و متعجب شدند و خواجه فرمود که من مدتها در خاطر داشتم که این تخلّق از من نسبت به شخصی به ظهور آید، هرچند ملاحظه کردم از این فاضلتر و بدین تخلّق مستّحق‌تر نیافتم. وفات قاضی در سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائه (۶۸۵) در زمان ارغون [واقع شده است].[2] وفات خواجه نصیرالدین محمد طوسی [هم] در زمان اباقاخان در بغداد واقع شده، و مرقد منورش در جوار روضهٔ مقدسه و منورهٔ امامین هُمامین و تمامین حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمدتقی (ع) است و جهت تاریخ وفاتش گفته اند:

نصیر ملت و دین، پادشاه کشور فضل | یگانه ای که چنو مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو به ذیحجّه | بروز هجدهمش در گذشت در بغداد

و تاریخ فوت فخر رازی را چنین گفته اند:

امام عامل کامل محمد رازی | که کس ندید و نبیند ورا نظیر و مثال
به سال ششصد و شش فوت شد به شهر هری | نماز دیگر آدینه، غرّهٔ شوال[3]

و در تاریخ فوت شیخ ابوعلی سینا گفته اند:

حجت حق ابوعلی سینا | در «شجع» آمد از عدم به وجود (۳۷۳)

۱ــ آ، چ، مشوش، تصحیح به قیاس.

۲ــ آ، چ، به غلط ۷۸۵. سال وفاتش مختلف فیه است علّامه قزوینی در حواشی «شدالازار» (صفحه ۷۷) ده قول روایت کرده است (روضات الجنان حاشیهٔ ص ۳۱۶).

۳ــ امام العلّامة فخرالدین ابوعبدالله محمدبن عمربن الحسین القرشی الرازی در سنهٔ ۵۴۴ تولد یافت و بسال ۶۰۶ در هرات یوم عیدالفطر درگذشت (شذرات الذهب).

در «شصا» کرد کسب جمله علوم　　در «تکز» کرد این جهان بدرود[1]
(۳۹۱)　　(٤۲۷)

حیات و ممات نصیب حجة الاسلام امام محمد غزالی طوسی:

نصیب حجة الاسلام از این سرای سپنج　　حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج

شهادت شیخ عطار در سنهٔ ٦۲۷ و فوت حکیم سنائی در سنه ۵۷٦ بوده است[2]، والله اعلم. (ر، ۳۱۵ـــ ۳۲٤)

مزار فیض شعار مولانا شجاع الدین کربالی[3] در جنب مزار قطب الدین [محمود] علّامه به جانب قبله واقع شده است و کربال ناحیه ای است از نواحی شیراز، وی مرید همام الدین کربالی است و از خلفای شاه ابرار [امیر سید قاسم انوار] است، و شرح مرغوبی بر گلشن راز نوشته است [گویند] وقتی که مولانا جامی از سفر حجاز بازگشته به تبریز می‌آید [با حضرت **مخدوم** صحبتها داشته،][4] و اراده داشته که شرحی به گلشن راز بنویسد، می‌پرسد که آیا هیچ کس بر گلشن شرحی نوشته است، می‌گویند بلی، مولانا شجاع الدین شرح خوبی بر گلشن نوشته، شرح را که می‌بینند بسیار تحسین می‌کنند و ترک شرح نوشتن می‌نماید، والله اعلم. (ر، ۳۳۱ـــ ۳۳۵)

تاریخ وفات مولانا جامی از گفتهٔ امیرعلی شیرنوائی:

گوهر کان حقیقت درّ بحر معرفت
کو به حق واصل شد و در دل نبودش ماسواه

۱ـــ حافظ حسین تاریخ درگذشت ابوعلی سینا را سال ٤۲۸ قید کرده است (روضات الجنان ۱/ ٦۲) و مولف فقید «فرهنگ سخنوران» ٤۲۷. در «چ» مادّه تاریخ فوت به غلط (تکو= ٤۲٦) ضبط شده، متن از «تاریخ بناکتی ص ۱۹۸» تصحیح شد.

۲ـــ تاریخ درگذشت سنائی را ۵۳۵ و ۵٤۵ قید کرده‌اند.

۳ـــ کربال به ضم اول نام بلوکی است از فارس و آن مرکب است از (کر= رودخانه)، (بال= قسمت بالا). آ، چ به غلط کرمانی.

٤ـــ (چ) عبارت بین دو قلاب را ندارد، (آ): «بامیر مخدوم لاله صحبت می‌دارد» مخدوم لفظ تعظیمی است که حافظ حسین به امیر بدرالدین اطلاق می‌کند و محشی آن را در مقام نام کسی نشانده است! این اشتباه در ترجمهٔ ابواسحق جوینانی نیز تکرار شده است.

کـاشـف سـرّ الـهـی بـود بـی شـک زان سـبـب
گشـت تـاریـخ وفـاتش (کـاشـف سـرّالله)
۸۹۸

مزار تاج الدین کرکهری در جانب شارع کججان در باغ پیرمحمد سرّاج واقع شده، وی از اکابر علما است میان وی و شیخ علاء الدولهٔ سمنانی اتحاد عظیم بوده و مکرر ارسال مکاتیب فی مابین واقع شده، مولودش از کرکهر همدان است[۱] والله اعلم. (ر، ۳۳۹ــ ۳۴۵)

مزار خواجه شمس الدین گرده بازو در جنب مزار مولانا تاج الدین کرکهری است وی از اکابر است و مولودش از قزوین است، وفاتش در سابع عشر شهر ربیع الثانی سنهٔ خمس و ثلاثین و سبعمائه (۷۳۵) یکسال قبل از فوت سلطان ابوسعیدخان بن سلطان محمد خدابنده واقع شده است. (ر، ۳۴۵)

مزار خواجه سلمان ساوجی که در فن شعر یگانهٔ عصر بوده در حوالی مزار مولانا تاج الدین کرکهری به جانب قبله واقع است. خواجه سلمان ولد خواجه علاء الدین است، وی و پدرش هردو در علم سیاق در آفاق طاق بوده اند، آخرالامر از خدمت سلاطین استعفا نموده [است]، شعرش از کمال شهرت محتاج توصیف و تعریف نیست، با خواجوی کرمانی و خواجه حافظ شیرازی معاصر بود، وفاتش در سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمائه (۷۷۸) [واقع شده است]، والله اعلم. (۳۴۶ــ ۳۵۴)

تاریخ وفات خواجه حافظ شیرازی چنین واقع شده است:

چراغ اهـل معنـی خواجه حافظ　　که شـمـعـی بود از نور تـجـلّی
چو در خاک، مصلی ساخت منزل　　بجو تاریخش از (خاک مصلی) =۷۹۱

مزار پر انوار خواجه محمد زرین کمر بالا تر از مزار خواجه سلمان میان دره ای است که بر سرراه کججان است و آن درّه به درهٔ کشتی گیر مشهور است. آن جناب از قصبهٔ دهخوارقان[۲] است، در محلّ رحلت وصیّت می‌کند که چون از آن دره مکرر سیلاب بسیار به شهر می‌آید و باعث خرابی عمارت عجزه و مساکین می‌شود، مرا در سرراه آن سیل دفن کنید

۱ــ مولانا کرکهری از روشن‌ضمیران معاصر صاحب تاریخ گزیده (مؤلفه ۷۳۰ هـ‌ق) بوده است.
۲ــ در (آ) نام این قریه «دیجوریان» آمده است.

شاید به سبب سدّ جسم من حق تعالی سیل را از آن راه بازدارد و عبادالله از آن افت محفوظ مانند، وی را در آن محل که فرموده بود دفن نمودند از آن تاریخ بحفظ الله دیگر سیل از آن راه به شهر نیامده و قبل از دفن وی همه ساله از آن سیل خرابی به عمارات و خسارات به مردم می‌رسید. والله اعلم. (ر، ٣٥٤)

مزار مولانا شیخ عبداللطیف [بن بدل] در راه مزار [شیخ ابراهیم] جوینانی است. [متصل] به منازلی که در آنجاست، دو قبر است که بر سر یک قبر میلی است که آن قبر [یکی از] استادان شیخ شهاب الدین سهروردی است و یکی مزار احمد بن شیخ عبداللطیف است، نسب وی به برادر شیخ شهاب الدین محمود تبریزی مشهور اهری می‌رسد و صاحب مراتب عالی بوده اند، والله اعلم. (ر، ٣٥٤ ــ ٣٥٦)

مرقد منور شرف الدین محمود (مراغه ای) در حرم شیخ ابراهیم جوینانی است، جوینان[1] قریه ای است از نواحی قزوین، و نیز موضعی است از اعمال خراسان و این جوینان کوچه ایست در تبریز.

وی از فاضلان است، و شعر را نیک می‌گفته و «تایب» تخلص داشته از اوست:

بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت　　　مقصود او گل است، چمن را بهانه ساخت

مولانا خطوط را خوب می‌نوشته و به خدمت بسی از مشایخ عظام رسیده و از گلستان تربیت هریک دامن گل فیض چیده تا به مقام عرفا رسیده، وفاتش در سنهٔ ثلاثین و تسعمائه (۹۳۰) واقع شده، والله اعلم. (ر، ٣٥٨ ــ ٣٦٢)

مزار مولانا عبدالصمد درچرنداب، در محل خود معلوم است و مولانا آن زمین را خریده وقف مقابر مؤمنین نموده است وی وحید جهان و قدوه و مرجع اهل زمان بوده اند و جمع کثیری را به مرتبهٔ مقتدائی رسانیده اند و در شهور سنهٔ ست و ستین و سبعمائه (٧٦٦)[2] متوجه عالم بقا گشته اند، والله اعلم. (ر، ٣٦٢)

---

۱ ــ ضبط این کلمه به تقدیم نون بر یاء است. تصحیح از متن روضات الجنان (تقدیم یاء بر نون) ظاهراً بی اشکال است و آن همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شده دهی است از کاشان که سابق از توابع نطنز بود و امروز جزو قمصر است. کوچه ای هم به همین نام در تبریز بوده است. که اکنون نام و نشانی از آن باقی نیست.

۲ ــ آ، اثنی و ستین و سبعمائه تغلیط کاتب، اصلاح قطعی.

مولانا عبدالصمد را فرزند ارجمند سعادتمندی بوده موسوم به تاج الدین حسن،[1] متحمل شدت [تاثر ناشی] از مفارقت پدر بزرگوار، عالی مقدار نگشته بعد از یک هفته به والد ماجد پیوست و مولانا عصار تبریزی در مرثیهٔ ایشان این قطعه فرمود:

خدایگان افاضل امام ابن امام　　کمال ملّت و دین نور چشم مولانا
یگانه ای که به انواع فضل و علم و هنر　　نبود چون پدرش در جهان کسی همتا
بسال هفتصد و شصت و شش و قریب الظهر　　دوشنبه حادی‌عشر از جمادی الاولی
روانه شد یکم از هفته ای ز بعد پدر　　از این سراچهٔ فانی به سوی دار بقا[2]
(ر، ۳۶۳)

مزار فیض آثار مولانا حاجی محمد عصار که در انواع فضل و اشعار آبدار وحید عصر و یگانهٔ روزگار بوده در حوالی مرقد مولانا عبدالصمد است، فی الواقع نکات رقیق و دلپذیر کتاب «مهر و مشتری» اش محسود جمیع سخنوران جهان است وقتی که مهر و مشتری به نظر مولانا جامی رسیده مولانا [جامی] فرمودند که این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده و محال است که در این بحر کسی مثنویئی بدین خوبی تواند گفت و تحسین بسیار نموده اند. مولانا محمد عصار مرید رشید شیخ اسماعیل سیسی بوده و با شیخ کمال خجندی و مولانا محمد مغربی و مولانا محمد مشرقی معاصر و معاشر بوده و در علم و کمالِ فضیلت سرآمد روزگار بوده است و در علم ریاضی و فلکیات شاگرد مولانا عبدالصمد است واز حضرت میرسید محمد نوربخش قدس سرّه در سلسلة الاولیاء منقول است که وی مراتب عالی یافته و در شهور سنهٔ ثلاث و تسعین و سبعمائه (۷۹۳) از این سراچهٔ حرمان، عنان به سوی روضهٔ رضوان تافته اند، والله اعلم. (ر، ۳۶۳ـ۳۶۶)

مزار علمای قفالی که از عرفای ربانی اند در مزار مولانا عبدالصمد واقع شده و میلها بر سر آن قبور ساخته اند مولود قفّالی از مروشاهجهان است[3]، والله اعلم. (ر، ۳۶۹)

---

۱ ـ آ، تاج الدین حسین نادرست است.

۲ ـ (آ) فاقد اشعار است، متن چ فاسد و محرف، تصحیح قطعی.

۳ ـ شاید این جماعت از اولاد امام الدین ابوبکر عبدالله بن احمدالقفّال مروزی (متوفی ۴۱۷) باشند، به روضات الجنان حاشیهٔ صفحهٔ ۳۱۵ رجوع شود.

مزار لازم الانوار مولانا نورالدین عبدالرحیم (بزّازی)[1] درعقب تکیهٔ میرسید حسن[2] مفتول بند واقع است وی خلف صدق مولانا ضیاء الدین بزّازی است که در سرخاب آسوده است و نسبت ارادتش به جدش بوده، آن حضرت به مولانا محمد مغربی نیز ارادت داشته و در سفر و حضر در ملازمت مولانا [مغربی] قدس سره می‌بوده و به برکات وی به درجهٔ عالی رسیده والله اعلم. (ر، ۳۶۶ــ ۳۶۸)

در ابتدای مزارات چرنداب **دومزار**فیض آثار در جنب شارع به جانب یسار واقع شده است. ایشان را دو برادران می‌خوانند، نقل می‌کنند که شخصی از آن گذر می‌گذشته. تلاوت قرآن می‌نموده، اتفاقاً لفظی را غلط خوانده، از آن قبر آواز شنیده که غلط وی را گفته و نیز از درویش صالح مسموع شد که گفت روزی نزدیک این دو مزار ایستاده بودم چنانکه پشت من به جانب این دو بزرگوار بوده، دستی بر پشت من نهادند و روی مرا به جانب این دو بزرگوار گردانیدند، و کسی را ندیدم، والله اعلم.

میرحسن مفتول بند از اجلّهٔ سادات رفیع الدرجات است (شعر را نیک می‌گفته این مطلع از قصیده اوست:

منم آن بلندهمت شه کشور معانی　　　که سرم فرونیاید به سرای آسمانی

فی الواقع علوّ همتش به مرتبه‌ای بوده که روزی که شروع به عمارت آن تکیه نموده یک شاهی داشته، عمارت بدان وسعت و رفعت که از اتمام آن تکیه سلاطین زمان را احتمال عجز است، باوجود فاقه و تجرّد به دستیاری همّت و توکل به اتمام رسانده است، میرحسن خطوط را به غایت نیکو می‌نوشته و می‌شناخته و در تعلیم خط ید طولی داشته، چند کس را به تعلیم، خوشنویس نموده و به خدمت بسیاری از عارفان رسیده و از هریک بهره‌ور شده و از اذواق صوفیّه نصیب تمام داشته، ترک و تجریدش به مرتبه‌ای بوده که مدت سی و پنج سال از آن مکان به هیچ محل نرفته و داخل شهر و بازار نشده، امر او اعیان و علما و ارباب استعداد توجه تمام به صحبت کثیرالبهجت ایشان داشتند و در نیکو صحبتی شهرهٔ زمان بوده)[3] وسلسلهٔ ایشان

۱ــ آ، رازی تغلیط کاتب

۲ــ روضات الجنان: سیدمحمد پدر سیدحسن.

۳ــ آ، مطالب بین دو قوس (　) را ندارد.

به جناب سید رکن الدین فارسی می‌رسد و به حضرت شاه اولیاء ولیّ خدا، وصیّ مصطفی علیه التحیّة والثّنا منتهی می‌شود، وی در شهور سنهٔ ۹۹۲ متوجه عالم بقا شده اند، قبر ایشان با والد، در همان مکان فیض نشان است، در حوالی تکیهٔ میر، مزار اولیاء و اتقیاء بسیار است، والله اعلم.

مزار خواجه عبدالله صیرفی که تا این طاق زبرجد رواق گردش نموده عدیلش در کتابه‌نویسی به عرصهٔ آفاق قدم ننهاده و بر صدق این مقال جمیع خلایق قایل و ناطق اند، با مزار **حاجی محمد بندگیر** که وی نیز از مشاهیر است، و وی را از استادان سبعه تعدد نموده اند و نسبت شاگردی و قرابت به خواجه عبدالله صیرفی دارد، در جنب شارع چرنداب، در حوالی مقبرهٔ مولانا عبدالصمد در محوطهٔ منزلی واقع شده است، پیش از آنکه به قبرستان رسد به دست چپ، صیرفی شاگرد سید حیدر [گنده‌نویس] و سیدحیدر شاگرد خواجه یاقوت [مستعصمی و معاصر] پیر یحیی صوفی شیرازی است و پیر یحیی صوفی شاگرد خواجه مبارکشاه زرین‌قلم است و مبارکشاه نیز شاگرد خواجه یاقوت است، و سند استادان عراق و خراسان مستند به خواجه عبدالله صیرفی است [و از آن فارسیان به پیر یحیی صوفی]، و اکثر [کتابه‌های] عمارات عالی تبریز مثل استاد شاگرد، و عمارت خواجه رشید و غیره به خط خواجه عبدالله صیرفی است. و مولانا مالک[1] خطاط دیلمی فرموده است:

صیرفی ناقد جواهرخط — که به تبریز بود گوهر ریز
هست بر حسن خط او شاهد — در و دیوار خطّهٔ تبریز

والله اعلم.[2] (ر، ۳۶۹ ــ ۳۷۳)

مزار استاد خوردک آهنگر قریب به مزار صیرفی است در جنب شارع به دست‌چپ، آنچه مابین عوام شهرت دارد آنست که همان خوردک آهنگر است که در زمان ابومسلم بوده، به هرتقدیر صاحب این قبر یکی از اهل الله است، حدّاد بوده و استاد خوردک نام داشته و مردم آن گذر و جماعت حدّادان را به مزار آن بزرگوار توجه تمام است. (ر، ۳۷۳)

به **مزار** خوردک نرسیده در مقابل حمام به دست راست، مزار فیض آثار یکی دیگر از

---

۱ ــ چ، به غلط «مبارک».

۲ ــ مطالب بین دو قلاب [ ] برای توضیح از روضات الجنان افزوده شد.

ابرار در محوّطهٔ شخصی واقع است و اسم شریف آن بزرگوار **پیر ولد** است و بر سر قبرش میلی است. وی از متقدمین بوده است، والله اعلم.

مزار لازم الانوار **پیر قهّار** که از مشایخ کبارِ عالی مقدار است، و بر آن حضرت صفت جلال غالب بوده، در ابتدای چرنداب در دست راست، در محوطهٔ منزلی واقع شده است. آن جناب بغایت بزرگوار بوده اند، والله اعلم.

ایضاً هفت تن اولیای کبار، اجلّه ابرار و محرمان اسرار در چرنداب در جنب مسجدی که شیخی بیگ نامی آن را عمارت نموده است، آسوده اند، و مردم ایشان را هفت‌تنان و هفت برادران نیز می‌خوانند، اسامی ایشان محقق نشده لیکن بتحقیق از اکابر اولیاء اند، والله اعلم. (ر، ۳۷۳ــ ۳۷٤)

در جوار **مزار** صیرفی گنبدی است و در پیش آن گنبد مزار چهار یگانهٔ روزگار است و بر سر هر یک میلی ساخته اند، میلها اکنون باقی است، آنها قبور علمای ربّانی است و آن گنبد مدفن یکی از نیک زنان است بر سنگ قبرش نوشته اند که هذا روضة الزاهدة العابدة الصالحه شاه خاتون بنت فخرالدین احمد تاریخ فوتش سنهٔ اثنی و سبعین و سبعمائه (۷۷۲)[1] بوده، و فخرالدین احمد از وزرای غازان شاه بوده است، والله اعلم.

مزار میرفانی که از اجلهٔ سادات است در جنب شارع چرنداب به دست راست قریب به حمام واقع است، وی شعر را نیک می‌گفته و در بعضی از علوم مهارت داشته و به خدمت بسیاری از مردم عزیزالوجود رسیده است، با پدر و اقربا در آن مزار مدفون و بعضی از اشعارش بر دیوار مزارش مرقوم است، والله اعلم.

---

۱ ــ آ، اثنی و سبعین و تسعمائه، ظاهراً تغلیط کاتب است. چون سال ۹۷۲ با زمان غازان شاه بیش از دو قرن فاصله دارد.

تکملهٔ باب هفتم

مرقد و مزار... مولانـا فخرالدین احـمدبن الحسن بن یوسف الچار پردی در حوالی مزار امام حفـده اسـت... وی از اکـابر علـمـا اسـت، مصنفات نـفـیس دارد در هرعلمـی خصـوصاً عربیـت، معاصـر حضـرت شیخ صـفی الدین اسـحق اردبیـلی قدس سره بـوده و به صحـبت وی مشرف گشته و بسال ۷۴۶ وفـات یافته است... و قال الاسنوی: الچار پردی کان عالماً دینـاً وقوراً مـواظباً عـلی الاشـتغال والاشـغال والـتصنیـف، توفـی بتبـریز فـی شهر رمضـان سنة ست و اربعین و سبعمائه (ر، ۳۳۶ ــ ۳۳۹)

مرقد و مزار مولانا جلال الـدین عتیقی [در چرنـداب] مشهور و معروف است وی پسر امام قطب الدیـن عتیـقی است که وی نـیز بسیـار بزرگ بوده است... مولانا جلال الـدین عالم بوده به علوم ظاهری و بـاطنی، و در وقت خود مرجع اکابر و اهالی بوده. نسب ایشان گوینـد به برادر شیخ شهاب الدیـن محمود اهری می‌رسد... وفـات مولانا جلال الدین فی ربـیع الاخر سنهٔ ۷۴۱ واقع شده است[۱]. (ر،۳۵۶ــ ۳۵۸)

---

۱ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

باب هشتم

در ذکر قبور بعضی از اولیای کرام و مشایخ عظام عالی ذوی الاحترام که در نواحی تبریز آسوده اند.

اوّلاً **مرقد** فیض آثار خواجه محمد خوشنام قدس سرّه در قریه ای است مشهور به خواجه خوشنام، به جانب شرقی شهر در چهار فرسخی، مولودش از بلدهٔ نخجوان است و مرید رشید حضرت اخی فرج زنجانی است. و اخی فرج مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی است و او مرید محمدبن خفیف و او مرید شیخ جنید و او مرید خالش سریّ سقطی و او مرید معروف کرخی و او مرید یکی از خلفای حضرت امام رضا(ع) و مشهور است که طریقهٔ صوفیه از خواجه [خوشنام] در آذربایجان شهرت یافته است و یکمرتبه خواجه بر سر کوه ساولان با جمعی برآمده چون نظر شریفش به جانب اردبیل افتاده با یاران فرموده که عن قریب از این سرزمین شاهبازی ظهور کند که تا آخرالزمان صدای کوس ولایتش از این خاکدان به مسامع ساکنان هفت آسمان رسد، شعر:

واقف اسرار خفیّ و جلی — مفخر اولاد علیّ و ولی
شیخ صفی مرشد ارباب دین — نوررخش شمع طریق یقین
مرقد او روضهٔ دارالسلام — روضهٔ او کام ده خاص و عام

و نیز آن جناب می‌فرموده است که از انجا که مرقد من خواهد بود چهل فرسخ تا چهل فرسخ اطراف مرا حق سبحانه و تعالی به من بخشیده است، هرکس که داخل این چهل فرسخ باشد از آتش غضب الهی ایمن و محفوظ خواهد ماند، در محلی که این خبر مسرت اثر به سمع اشرف قطب العارفین و سیدالمحققین حضرت شیخ صفی الدین اسحق حسینی اردبیلی می‌رسد، سجدات شکر بجا آورده می‌فرماید که الحمدلله که ما داخل آن چهل فرسخیم، علوّ مراتب و کمال خواجه در اینجا ظاهر می‌شود که تا چه مرتبه بوده است و بعضی همین سخن از

اخی فرج زنجانی نقل نموده اند، تاریخ فوت خواجه معلوم نیست، رحلت اخی فرج در شهر رجب سنهٔ اربع و خمسین و اربعمائه (۴۵۴) واقع شده است. (ر، ۱/۲ــ ۴)

مرقد منور قطب المحققین حضرت شیخ شهاب الدین محمود تبریزی در قصبهٔ اهر کالشمس معیّن است. آن بزرگوار راس رئوس مشایخ کبار آن روزگار بوده، نقل است که شیخ رکن الدین [سجاسی] که قطب زمان بود مناجات نمود که الهی پیر شده ام و رحلتم نزدیک است، نقدی که از اولیاء به من رسیده به که سپارم؟ که هیچ کس را قابل آن نمی‌دانم، از هاتف غیبی ندا رسید که شهاب الدین نام شخصی است در تبریز کشتی گیر است و سزاوار قایم مقامی توست، شیخ به تبریز رفت، وقتی به میدان رسید که شهاب الدین کشتی می‌گرفت سی و نه کس را بیفکند، شیخ گفت به زور ولایت می‌باید افکند از کشتی گیر چهلم بیفتاد و غریو از خلایق برخاست چرا که هرگز از کسی نیفتاده بود، از این غیرت مدتی سر در بیابان نهاد و میان مردم نمی‌آمد شبی شیخ رکن الدین را در واقعه دید، وی را گفت من بودم که به زور ولایت افکندم از این جهت دلتنگ مباش که تا حال کشتی گیرِ عوام بودی و من بعد کشتی گیر خاص خواهی بود، مژده باد تو را که پروردگار عالم تو را در زور باطن سرآمد اولیای روزگار کند خود را به من برسان که در مدرسهٔ سرخاب منتظرم، سه شب متعاقب چنین دید متوجه تبریز شد، چون به خدمت شیخ رسید شیخ فرمود که تا سه مرتبه تو را طلب نکردم نیامدی. چون از شیخ کرامات دید دست مبارکش بوسید و به شرف توبه و تلقین مشرف گردید، شیخ فرمود که مردم را افکنده ای تو را ریاضت بسیار باید کشید تا نفس خود را بیفکنی، در مدرسهٔ سرخاب به ریاضت مشغول شد سه چلّه بیاورد و چندان ریاضت کشید که پوست از تن مبارکش جدا شد، بعد از آن به سجاس به خدمت شیخ رفت، شیخ وی را تحسین نموده فرمود که آنچه به خاصان بعد از چهل سال عنایت می‌شود در این مدت قلیل بیش از آن از درگاه واهب مستعان به تو شفقت شده است، پس دختر خود خدیجه خاتون را به وی عقد نمود و نقد ارشاد به الهام رب العباد به وی تسلیم فرمود، وی را به قایم مقامی و مرشدی خلایق تعیین نمود و فرمود که به اهر برو و مردم را به حق دلالت کن، شیخ شهاب الدین بفرمودهٔ شیخ رکن الدین در اهر ساکن گشته تا آخر عمر به ارشاد و هدایت عباداللّه قیام می‌نمود. قطب روزگار و پیشوای اولیای کبار ذکر جمیلش مزید برآنست که در این مختصر گنجد[1] این دو کلمه بر سبیل تیمن و تبرک مرقوم شد. یکی از مریدان آن حضرت سید

جمال الدین تبریزی است[1] و یکی از مریدان سید جمال الدین تبریزی حضرت شیخ زاهد گیلانی است و یکی از مریدان شیخ زاهد گیلانی حضرت قطب المشایخ والمحققین خلف ائمهٔ معصومین علیهم السلام شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی است، والله اعلم.

مزار [حضرت فقیه عمر آلانقی] در قریهٔ آلانق[2] است، مولودش از ساوه، جدش به قطب عراق مشهور است وی اگرچه ساوجی است به آلانقی[3] شهرت یافته است. وی از جملهٔ هفتاد و دو بابا است که در صحبت باباحسن می‌بوده اند و بر مشرب ایشان صفت جلال غالب بوده بدان سبب او را جلّاد اولیاء می‌گفته اند و اکنون نیز از قبر ایشان آثار هیبت و صلابت ظاهر است. (ر، ۲/٤)

مزار فیض آثار خواجه محمدبن صدّیق کججانی درقریهٔ کججان اظهرمن الشمس است، این خواجه از جدّ بزرگوار خود شیخ محمد تربیت یافته است و شیخ محمد خرقه از پیرمحمد دارد و پیرمحمد از پیرصدّیق کردی [و پیرصدیق از حضرت بابااحمد شادبادی و باباحمد از جدّ خود بابانعمت و بابانعمت][4] از خواجه محمد خوشنام و او از اخی فرج زنجانی و او نظر از باباحسن یافته است، چون سن شریفش به شصت و سه سال رسیده در ذیحجة الحرام سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه[5] (٦۷۷) به عالم بقا انتقال نموده و آن جناب شعر را خوب می‌گفته اند و دیوان ایشان الحال هست، کجج تخلص دارد.[6] (ر، ۲/۹ــ ٤۳)

---

۱ ــ در روضات الجنان از شهاب الدین اهری و مزارش تحت عنوانی ذکر نشده است. مگر در تعلیقات که مطالبی از سلسلة الاولیا نقل شده و یا در سایر مواضع که فقط به ذکر نام اکتفا شده است آقای علی منفردی رساله‌ای به نام «زندگینامهٔ شهاب الدین اهری و بقعهٔ وی» در ۳۰ صفحه تنظیم و به سال ۱۳٦۱ش. دراهر به چاپ رسانیده است.

۱ ــ در پاره‌ای از مآخذ جلال الدین تبریزی.

۲ ــ اکنون هم آباد است. عامّه «آلانا» گویند.

۳ ــ در آ، چ، عنوان به خطاء، به «باباپیرعلی» و محلّ به نادرست به «ورانق» تحریف و تبدل شده است!

٤ ــ اسامی سلسلهٔ منقول بین دو قلاب [ ] از روضات الجنان تکمیل شد.

۵ ــ چ، به غلط «سبع و ستمائه».

٦ ــ شاعر صاحبدیوان متخلص‌به «کجج» غیاث الدین خواجه شیخ محمد پسر خواجه ابراهیم و متوفی ۷۷۸ از اولاد و احفاد برادر صاحب ترجمه است. (به فرهنگ سخنوران و روضات الجنان، ۲/۳۹ و حواشی و تعلیقات آن و سخنوران آذربایجان ۲/٦۲٦ مراجعه شود). به تعلیقات آخر کتاب هم مراجعه شود.

مزار لازم الانوار سید بزرگوار پیر صدیق علیه الرحمه مابین کجـجان و سفیده‌خانی[۱] است، مشهور است که وی اول از قطاع الطریق و با جمع سرقه رفیق بوده‌اند، آخر الامر به خدمت باباحمد شادبادی آمده ترک مناهی نموده از دست بابا خرقه پوشیده، در طریق مجاهدت مردانه کوشیده تا جرعه‌های شهد سعادت نوشیده و گوی توفیق از اقران ربوده و به عنایات سرمدی و سعادات ابدی مشرف گشته‌اند، در حوالی مزار پیر صدّیق گنجینهٔ وجود بسی از اعزه مدفون است. والله اعلم. (ر، ۲/۸ــ ۹)

خواجه ابراهیم که برادر ارجمند خواجه محمد است در اوایل به خواجه بی اعتقاد و منکر نهاد بوده، آخرالامر توفیق رفیق وی گشته جذبهٔ خواجه او را مرید می‌سازد و مشایخ کجـجان همه اولاد خواجه ابراهیم اند (ر، ۲/ ۳۹ــ ۴۱)

مزار خواجه [شیخ] اسلام و خواجه شیخ محمد مشهور به خواجه شیخ. هردو بزرگوار و عالی مقدارند[۲] و خواجه شیخ محمد، عالم و عابد بود، گویند که وقتی متوجه زیارت بیت الله الحرام شده‌اند، چون به دیاربکر و ماردین رسیده‌اند ملک صالح پادشاه آن دیار صبیّه‌ای داشته و فرزندش به او منحصر بوده، وی را نامزد ایشان نموده، چون او را وارث ملک نبوده از ایشان التماس کرده که سلطنت آن ممالک قبول نماید، آن شهباز بلندپرواز ابا نموده به هیچ وجه قبول نکرده‌اند .

حشری غم دل به راحت جان ندهم این جنس گران خریده، ارزان ندهم
گنج غم و بی‌نوائی و ناکامی از دست، به حشمت سلیمان ندهم

چون پادشاه مبالغه از حدّ برده این دو بیت خواندند:

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب صد ملک نیمروز به یک جو نمی‌خرم[۳]

[مزار این دو در کجـجان است] (ر، ۲/۴۱)

مزار فیض آثار بابا حامدبن حسین سردرودی در قریهٔ هزبرآباد است که الحال آن

---

۱ ــ مصطلح عامه: «اسپره‌خون»

۲ ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۳ ــ این دو بیت با اندک اختلافی به شیخ احمدغزالی منسوب است

قریه به باباحامد شهرت دارد، وی از مجذوبان و محبوبان الهی بوده و از جملهٔ هفتاد و دو بابا است که در ملازمت باباحسن بوده اند و نظر از باباحسن یافته کرامات و خرق عادات از ایشان بسیار بر السنهٔ مردم این دیار هست [حضرت بابا را اولاد امجادند که قبور ایشان اکثر در آن حظیره واقع است و اکثر ایشان عزیزالوجود و از فقر بابهره اند خصوصاً خواجه عبدالحی مشهور به خواجه پیرشیخ و خواجه مشایخ] و خواجه مشایخ شعر راخوب می‌گفته اند [و تخلص حامدی می‌کرده اند] دیوان ایشان موجود است. و در جوار آن بزرگوار بسی از اعزّهٔ ابرار مدفونند[1] والله اعلم. (ر، ۲/۴۴ ــ ۴۸)

مزار فیض آثار فقیه احمد مشهور به بابافقیه اسبسی درقریهٔ اسبس[2] نام، معلوم و معروف است، مولد و منشاء بابا از بلدهٔ طیبهٔ قونیه است، وی صاحب کمالات صوری و معنوی، ومفتی زمان [خود] بوده اند و سلسلهٔ شریف ایشان منسوب به شیخ شهاب الدین اهری است و از جملهٔ هفتاد و دو بابا است. گویند به خدمت قطب الزمان مشرف شده وقتی حضرت قطب الزمان در نماز بوده اند [پسر بابافقیه] به اشارهٔ پدر، خود را بدو رسانیده و در جانب چپ قطب ایستاده [و نماز بسته و اقتدا به وی کرده است] حضرت قطب بعد از نماز فرمودند اگر به جانب دست راست می ایستادید هرگز ولایت از اولاد ذکور شما کم نمی‌شد و چون به جانب چپ ایستادید ولایت از میان اولاد اناث شما کم نخواهد شد، اخرالامر از سلسلهٔ ایشان بعضی عورات به مرتبهٔ ولایت رسیده اند و خرق عادات از ایشان بسیار دیده اند از آن جمله **ماما عصمت** است که الحال قبرش مشهور و معروف است و حالا تش بر مردم آن دیار اظهر من الشمس است و صفت جلال بر مشرب وی غالب بوده و این شعر از عصمت است:

مفلس بی مایه بودم کاندرین فقر آمدم — درّ و گوهر می‌فروشم از دکان نیستی

گویند که در محل فوت ماما عصمت مولا کمال الدین بادکوبه ای قدّس سرّه در حیات بوده سه شب بر سر قبرش حسب الوصیة به تلاوت و عبادت به روز آورد، از جملهٔ عورتان عزیزه که در آن مقبره مدفونند یکی «نه نه» است که از سلسلهٔ ماما است و او نیز ولیّهٔ زمان بوده و دیگر

۱ــ چ، فاسد با افزودن عباراتی بین [ ] از روضات الجنان تصحیح بی اشکال. وفات باباحامد در محرم الحرام سنهٔ تسعین و ستمائه واقع شده در ایام سلطنت ارغون خان بن آباقاخان.

۲ــ قریه ایست مابین سردرود و اسکو، در جنب قریهٔ اسفهلان.

آن عزیزان که در آن مقبره مدفونند یکی [هم] اچی بیگی[۱] است که وی [نیز] از سلسلهٔ ماما است و از نظر و تربیت ماما صاحب مقامات عالی شده، والله اعلم. (ر، ۲/۴۸ ــ ۵۶)

مزارفیض آثار بابافرج و ایقانی درقریهٔ و ایقان[۲] معلوم و معین است. ایشان مرید رشید شیخ شهاب‌الدین محمود تبریزی است و به یمن توجه آن بزرگوار به درجهٔ کمال رسیده و چهرهٔ مقصود حقیقی به عین‌الیقین دیده است، والله اعلم. (ر، ۲/۸۱ ــ ۸۲)

مزار لازم‌الانوار حضرت باله‌حسن بنیسی در قریهٔ بنیس[۳] واقع است. باله در لغت راژی[۴] بزرگ و جوانمرد و صاحب ایثار را گویند. این بیت از آن بزرگوار است:

چشم دلم گشادی غیر از تو کس ندیدم　　غیری که دیده بودم، آن غیرهم تو بودی

و می‌گویند که سوای این شعر نگفته است. نقل است که در آن زمان قحط عظیم واقع شده باله‌حسن دو اسب و یک استر آرد در ولایت دیگر خریداری نموده به منزل می‌آورد، شخصی در راه به او شکایت نمود که جزئی غلّه بر الاغی بار کرده به جهت قوت فرزندان به خانه می‌بردم، ظالمی آن را از من برد، باله‌حسن آن سه بار آرد را با اسب و استر به وی بخشید، چون به منزل رسید پدرش از حال اسب و استر تفحص نمود، آنچه گذشته بود با پدر گفت، پدر وی را تحسین نموده گفت جان پدرعجب «باله» گی کردی، از آن وقت به باله‌حسن مشهور شد وی مرید شیخ شهاب‌الدین محمود اهری است، آن جناب (باله‌حسن) زبدهٔ احرار و مرجع ابرار بوده است و پدر بزرگوارش نیز اهل حال و صاحب کرامات عالی بوده است و خواجه یوسف نام داشته و با خواجه محمد کججانی معاصر بوده است.

گویند مرد سپاهی که از بنیس بوده در ملازمت پادشاه زمان متوجّه غزای گرجستان شده به خدمت باله‌حسن آمده از وی دعا خواسته، التماس کرده که از من چیزی طلب کن که از این سفر بیارم، بعد از طول و ابرام می‌فرماید که طیلسان کشیشی جهت من بیاور، آن شخص چون به گرجستان می‌رسد، در اثنای گیر ودار نظرش بر کشیشی می‌افتد که طیلسانی در گردن

---

۱ ــ اچی، بفتح اول و کسر ثانی، ترکی است به معنی پیرزن. «اچه» در لغت چغتای: مادر و «آجی» ماما و جدّه را گویند. امروز هم در بعضی از خانواده‌های تبریز «مادر» را «آبجی» خطاب می‌کنند.

۲ ــ وایقان از قرای ارونق است.

۳ ــ بنیس، بنیست دهی است در ارونق متصل به قریهٔ سیس.

۴ ــ چ، به غلط «تازی».

داشته، آن وقت سخن باله‌حسن به خاطرش می‌رسد سر [تقاضا و اصرار] به دنبال کشیش می‌گذارد و کشیش می‌بیند که کار بر وی تنگ شد، طلیسان از گردن خود برداشته پیش او می‌اندازد و می‌گوید که به باله‌حسن بگو که چندین هزار خانهٔ گرجستان را به واسطهٔ طیلسان کهنه، خراب نمودن و چندین هزار بندگان خدا را به قتل رسانیدن دور از مروت است. اینک طیلسان، دست از بندگان خدا بدارید، آن مرد سپاهی طیلسان را آورده دید که از چرک گردن کشیش، کثیف شده، آن را شسته به خدمت باله‌حسن آورد باله‌حسن او را ببوئید و باز پس داده فرمود غرض من از طیلسان آن بود که بوی آن کشیش را از آن استشمام کنم، چون شستی به کار من نمی‌آید! بعد از اندک زمانی کشیش را جذبهٔ باله‌حسن به بنیس می‌کشاند، وی به شرف اسلام مشرف گشته بقیة العمر در ملازمت باله بسر می‌برد و به مراتب عالی می‌رسد، قبرش در زیر پای باله‌حسن است[1]. (ر، ۲/۸۲ــ ۸۷)

مزار پیر زنگی[2] که از کبار اولیاء است در قریهٔ بنیس قریب به مزار باله‌حسن واقع است، ایشان به غایت بزرگوار و عالی مقدار بوده‌اند و قبل از باله‌حسن در قید حیات بوده‌اند، والله اعلم. (ر، ۲/۸۷ــ ۸۸)

مزار فیض آثار لازم الانوار قطب المحققین حضرت شیخ محمود شبستری قدس روحه در قریهٔ شبستر کالشمس الانوار معین است، آن جناب به انواع علوم ظاهری و باطنی آراسته بوده است، در فنون حقایق و معارف صوری و معنوی وی را در عصر خود از مشرق تا مغرب عدیل و نظیر نبوده و تصانیف عالی از ایشان برصفحهٔ روزگار به یادگار مانده، یکی از آن جمله کتاب گلشن راز است که از علو مرتبه، کمند اندیشهٔ عقلا و عرفا از قصر معانی نکات دلپذیراش قصیر است و فضلا و محققین چندین شرح برآن نوشته‌اند و باوجود کمال دقّت حلّ معانی دقیقش کماهی نشده از جملهٔ شروح یکی شرحی است که مولانا شجاع الدین کربالی نوشته و شرح دیگر مولانا احمدبن موسی نوشته و شرح مرغوبی مولانا حسین الهی اردبیلی نوشته و شرح مطبوعی شیخ‌زادهٔ لاهیجی نوشته و سوای اینها نیز شروح بسیار نوشته‌اند، شاهد حالات و کمالات ایشان همین کتاب کافی است، و سبب تالیف این

---

۱ ــ تاریخ وفات باله‌حسن معین نیست با خواجه محمد کججی (متوفی ۶۷۷) معاصر بوده است.

۲ ــ آ، چ، به غلط «پرزیل».

کتاب آنست که قطب الاولیاء والمحققین امیرسید حسینی هروی رحمة الله علیه را بیست و دو مسئلهٔ مشکل می‌شود و جهت حلّ آن، سوالات منظوم به علما و عرفا و فضلا و مشایخ زمان خود به همه دیار با رسولی ارسال می‌نماید، چون به تبریز می‌آید همه از شیخ محمود استدعا می‌نمایند که جواب مسائل را منظوم بنویس. آن بزرگ این چنین کتابی را در مجلس فی البدیهه تمام نموده می‌فرستد، چنانکه فرموده اند:

گذشته هفت و ده از هفتصد سال — ز هجرت ناگهان در ماه شوّال
رسولی با هزاران لطف و احسان — رسید از جانب اهل خراسان
بزرگی کاندر آنجا هست مشهور — به اقسام هنر چون چشمهٔ هور
نوشته‌نامه‌ای در باب معنی — فرستاده برِ ارباب معنی
در آنجا مشکلی چند ازعبارت — ز مشکلهای ارباب اشارت
به نظم آورده و پرسیده یک یک — جهانی معنی اندر لفظ اندک
در آن مجلس عزیزان جمله حاضر — بدین درویش هریک گشته ناظر
یکی کو بود مرد کار دیده — ز من صدبار این معنی شنیده
مرا گفتا جوابی گوی دردم — کز آنجا نفع گیرند اهل عالم
بدو گفتم چه حاجت کاین مسائل — نوشتم بارها اندر رسائل
بلی گفتا ولی بر وفق مسئول — ز تو منظوم می‌داریم مأمول
پس از الحاح ایشان کردم آغاز — جواب نامه در الفاظ ایجاز
بیک لحظه میان جمع بسیار — بگفتم جمله را بی‌فکر و تکرار
کنون از لطف و احسانی که دارند — ز ما این خردگیها درگذارند
همه دانند کین کس در همه عمر — نکرده هیچ میل گفتن شعر
برآن، طبعم اگرچه بوده قادر — ولی گفتن نبود الّا به نادر
ز نثر ارچه کتب بسیار می‌ساخت — به نظم مثنوی هرگز نپرداخت
علی الجمله جواب نامه دادم — نوشتم یک بیک نه بیش، نه کم
رسول آن نامه را بستد به اعزاز — از آن راهی که آمد باز شد باز

از اطراف و اکناف عالم جواب مسایل به حضرت امیرحسینی قدس‌سره می‌نویسند هیچ یک مطبوع طبع شریفش نمی‌شود آلا از شیخ محمود. به خط خودش در پیش غضنفر نام درویشی

از اولاد شیخ محمود دیدم از او به عاریت گرفتم این بیت شیخ را بدین طریق نوشته بود بیت:

هرآن کس را که مذهب غیر جبر است   نبی فرمود او مانند گبر است

به درویش مذکور گفتم که جدت عین جبری نوشته، گفت پدرم از پدر خود نقل می‌نمود که در شبستر ملامحمد نامی برعقیدهٔ جبریان بود به غایت متعصّب، او همین نسخه را قبل از انتشار از ما گرفت، مدتی مدید در پیش وی بود اکثر آن را کتابت نمود، چهار بیت در گلشن راز تغییر داد، و چهار بیت در سعادتنامه (دو بیت در حکایت ناصرخسرو و دو بیت در اوایل) و می‌گفت که روح شیخ را به این هشت بیت درمیان ارواح مفتخر و سرافراز نموده ام، بعد از این بی دیانتی ها نسخه ها را به مردم داد که درمیان مردم بدین سان شهرت یافت و ما همیشه از شرّ او باحذر بودیم. و سوای گلشن راز ایشان را کتب و رسالات بسیار است، یکی از آن جمله «مرآت المحققین» است که سالکان طریق حق را زنگ‌زدای آئینهٔ دل و باعث ایصال به منزل می‌گردد و یکی «رسالهٔ شاهد» است و یکی «کنزالحقایق» و یکی «حق الیقین» است و دیگری «سعادتنامه» است که محققان را عمل برآن باعث سعادت دوجهان است علوّمرتبهٔ شیخ محمود مزید برآن است که در حیّز بیان گنجد بتخصیص در این مختصر، والله اعلم.آن جناب شاگرد و مرید مولانا بهاء الدین یعقوب است و مولانا از اولاد مالک اشتر است و شیخ محمود درعهد شباب در سی و دو سالگی سنهٔ عشرین و سبعمائه (۷۲۰) متوجه داربقا شده و فوت [مرادش[1] مولانا بهاء الدین] در سنهٔ سبع و ثلا ثین و سبعمائه (۷۳۷) واقع شده، حسب الوصیّه وی را در زیر پای مرید[2] سعادتمندش دفن نموده اند و در آن زمین خلد آئین مزار جمعی از اکابر دین واقع شده از آن جمله درپیش وی مدفن پیر شیخ زاهد است و در جنب وی بدرالدین احمد آسوده است و در زیر قدمش مزار پیر شهریار که به صفت جلال شهرت دارد واقع شده است، والله اعلم. (ر، ۸۸/۲ـــ ۹۱)

مزار فیض آثار سلطان بابا که از اکابر اولیاء است در قریهٔ شبستر کالشمس الانوار معیّن است و ذکر مناقب آن بزرگ بر السنهٔ اهل آن قریه بسیار است، هریک از ذکور و

---

۱ ـــ چ، «پدرش» مصطلح عرفاست.

۲ ـــ چ، «فرزند».

اناث از کرامات و خرق عادات او نقلی می‌نمایند و حکایتی می‌گویند.

مرقد شریف بابا ابی شبستری در قصبهٔ شبستر کالشّمس موجود است، وی از اکابر اولیاء است و مردم آنجا را اعتقادتمام بدان جناب بوده [و هست][1]، والله اعلم. (ر، ۲/۹۱ــ ۹۵)

ماهوالمشهور سیصد و چهل و چهار تن از اهل الله در میدان شبستر آسوده اند و ایشان به کلیم‌پوشان شهرت دارند یکی از آنجمله را اسم شریف حاجی صفا است و می‌گویند که سبب اینکه در آن قصبه اهل الله بسیار مدفونند آنست که بالا تر از قصبه، محله ای است که قلعهٔ کفّار بوده. الحال اثرش باقی است، اینجماعت به قصد غزاوت می‌آمده اند و با کفار نابکار آن دیار محاربه و گیردار می‌نموده اند تا به درجهٔ شهادت می‌رسیده اند، والله اعلم.

ایضاً در قصبهٔ طسوج[2] مزار اهل الله بسیار است از آن جمله مزار فیض آثاری است مشهور به مزار حضرت مولانا رومی، ومردم آنجا می‌گویند که ما کتابی دیده‌ایم که مدت صد و پنجاه سال قبل از این نوشته اند که مزار مولانا جلال الدین رومی در طسوج در بالامحله در فلان مکان است! به هرتقدیر این مزار یکی از اولیای کبار است و می‌تواند بود که مولویّت داشته باشد و مولودش از روم باشد و در این دیار به ملای رومی شهرت یافته است، والله اعلم.

مزار فیض آثار پیرخضر که ،ر کبار اولیاء است در طسوج واقع است و باعث تعمیر آن قصبه آن بزرگ شده است به سبب آنکه در آن زمان معموری نبوده و آبادانی درپای کوه بوده است، ایشان در آن مکان فیض نشان که الحال مدفن شریف ایشان شده است، خانقاه و باغی می‌سازند و جدّ ملک طسوج از اردوباد می‌آید و به خدمت پیرخضر می‌رسد، و از صحبت او فیض تمام می‌برد پیر چنان در وی تصرف می‌نماید که ترک اردوباد نموده در جوار خانقاه ایشان منازل و باغات می‌سازد،اقربا و احبای وی نیز منازل و باغات می‌سازند تا قصبه معمور می‌شود، والله اعلم.

مزار فیض آثار سیدبابا الیاس که از کمّل مشایخ است در قصبهٔ طسوج مزار معین

۱ــ بابابی با شیخ محمود شبستری معاصر بوده و در ۱۷ ربیع الاول سنهٔ ۷۴۰ وفات یافته است (روضات الجنان، ۲/۹۲).

۲ــ طسوج، تسوج به معنی شهر ساحلی، کرانهٔ دریا، ربع دانگ، همچنین به معنی درهم (لغتنامه دهخدا).

است آن جناب صاحب مقامات عالی بوده و شعر را به غایت نیک می‌فرموده‌اند، از کرامات و خرق عاداتش داستانها برالسنهٔ مردم آن دیار هست، والله اعلم.

مزار بابا احمد در طسوج معروف است، وی بعد از فوت بابا الیاس به طسوج می‌آید و بدان منزل که خرقهٔ باباالیاس در آنجا بوده، بی آنکه از کسی بشنود یا کسی راهنمائی کند می‌رود و می‌گوید که از این خانه بوی آشنائی به مشامم می‌رسد، در این منزل چه کسانند و چون مردم را می‌بیند، می‌گوید که صاحب این بوی در میان شماست، ایشان خرقه را به وی می‌نمایند، پس می‌فرمایند که آنچه می‌جستم همین است، بعد از آن در طسوج ساکن شده، وی از عارفان ربانی است، والله اعلم.

مزار پیرمحمد الماسی که از اکابر طبقهٔ اولیاء است درقریهٔ الماس است[1]، وی بغایت بزرگوار است و صاحب درجات عالی است وساکنان آن قریه اخلاص تمام و توجه مالاکلام بدان بزرگوار دارند و از حالات و کمالات وی بسیار نقل می‌نمایند، والله اعلم.

مزار یکی از اهل الله در قریهٔ اسنجان واقع شده است اسم شریفش به ده‌ده صوفی بدلا شهرت دارد و ذکر محاسن اش بر السنهٔ مردم آن دیار بسیار است، والله اعلم.

مزار لازم الانوار خواجه علی دزمـاری که از اکابر دین و هادیان طریق یقین است در قریهٔ چهرقان واقع است، وی از مشایخ کبار است و قال و مقال و محامد او در افواه و السنهٔ سکنهٔ آن قریه بسیار است.

مزار ده ده ابدال[2] عریان در آلماسرای واقع شده، وی اکثر اوقات در زمستان و تابستان عریان می‌گشته و عوض پیراهن پوست درشتی شیرصفت در بر داشته و هرگز از کسی، چیزی قبول نمی‌کرده است و به دست خود جو می‌کاشته و بدان قناعت می‌نموده و با مردم کمتر متکلم می‌شده است. حالات عجیب و غریب از آن وحید دوران بر السنهٔ اهل آن ولایت است، والله اعلم.

در طسوج و آن حدود مقابر اهل الله بسیار است بدین‌قدر اختصار نمود.

---

۱ ــ الماس روستای کوچکی است در شش کیلومتری تسوج، واقع بر دامنهٔ کوه علمدار (فرهنگ جغرافیائی ایران ٤/٤٢).

۲ ــ آ، قرا ابدال.

مزار کثیرالانوار مفخرالاولیاء والعارفین شیخ مجدالدین اسماعیل سیسی در قریهٔ سیس کالشمس المنیر واقع است و آن جناب از کمّل فرقهٔ اهل الله است، در زمان فرخنده نشان خویش کعبهٔ طالبان و قبلهٔ اعیان بوده و بزرگی و علوّ مرتبه اش مزید برآن است که در حیّز بیان گنجد، لمولّفه:

طرفه بزرگی ز بزرگان دین — ناصیه اش مطلع شمس یقین
گشته مزاجش ز طریق مجاز — همّتش از کون و مکان بی نیاز
سر چو زند از دل وی جوش درد — لرزه فتد بر فلک لاجورد

ازاطراف عالم روی توجه به سوی آستان ایشان داشته اند، گویند دو سال در کعبهٔ شریف ساکن بوده اند و به خدمت دویست و بیست [و دو] کس از اولیای کبار و مشایخ عالی مقدار رسیده اند و به ارشاد هریک از ایشان مشرف گشته اند، اکابری که به خدمت شیخ اسماعیل سیسی رسیده و به شرف ارشاد وی بهره‌مند گشته اند: مولانا محمد مغربی، و شیخ زین الدین[۱] خوافی و حضرت سید قاسم انوار تبریزی و مولانا ضیاء الدین [بزازی تبریزی] و چهارده کس دیگر غیر از اینها که مذکور شدند از حضرت شیخ اسماعیل به مرتبهٔ ولایت رسیده اند، و پیر تاج [تولمی][۲] نیز از آنجمله است، و به **خط شریف خواجه عبدالرحیم خلوتی** دیده اند[۳] که شیخ اسماعیل رحمة الله علیه فرموده که در مکهٔ شریف شیخی داشتم اسم شریفش شیخ جمال الدین شیرازی، مدت پنج سال در مکه در خدمت وی بودم و دائم به من حکایت قطب می‌کرد گفتم چه باشد اگر قطب را به من نمائی، او از من قبول نمود، روزی دیدم شخصی سر و پابرهنه به خلوت ما درآمد گفت چه دارید بیاورید گرسنه ام بکسمات[۴] که حاجیان آورده بودند بسیار داشتیم، قدری با شیر شتر آوردیم، قدری بخورد و برفت، شیخ فرمود که قطب زمان بود و من از شیخ اجازت گرفتم و مکان قطب پرسیدم، شیخ فرمود که کوهی است از کوههای طائف، مکان و مسکن وی آنجاست من به دروازهٔ طائف رفتم دیدم که کوزهٔ آبی و انبانی بر دوش بسته و عصائی در

---

۱ ــ آ، چ، به غلط رکن الدین.
۲ ــ تولم از توابع فومن.
۳ ــ مولف روضات الجنان دیده است (۱۰۲/۲) و حشری از ذکر مأخذ امتناع ورزیده است.
٤ ــ بکسمات، به فتح اول و سوم نوعی نان که به جهت توشهٔ راه مسافران بردارند.

دست از دروازه بیرون آمد و متوجه [من] شد، من نیز متعاقب وی رفتم پاره‌ای می‌رفت و به قهر بر من [می] نگریست، تا بر سر [سه] راهی رسیدیم، بنشست، من نیز از دور بنشستم، فرمود یا مولانا اسماعیل سیزی[۱] این یک راه به بغداد می‌رود، اگر به دیار خود می‌روی برو و این راه دیگر به مصر و مغرب زمین می‌رود، و راه دیگر بیابان است به هرکدام راه که می‌خواهی برو، تو مردی هستی نازک‌مزاج و سلامت‌رو با ما همراهی نتوانی نمود، گفتم حسبة لله مرا از خدمت محروم مکن، من آن فقیرم که در مکهٔ شریف در خدمت شیخ جمال الدین شیرازی به ملازمت شما رسیدم، مرا از خدمت دور مسازی که به حوالهٔ آن بزرگ به ملازمت شما آمده‌ام، سر انبانچه را بگشود پاره‌ای نان ریزه با چند عدد مویز طائفی به من داد، خود نیز دو سه عدد بخورد، محل نماز ظهر رسید از آب کوزه[۲] وضو ساختیم و نماز ظهر گزاردیم و راهی شدیم تا به زمینی رسیدیم که قریب به سیصد تودهٔ ریگ زرد بود که منجمان در شیشه می‌کنند جهت تعیین ساعت، هم آنجا فرود آمدیم و نماز شام ادا کردیم و خفتن نیز بگزاردیم، دیدیم که از هر تودهٔ ریگ ستونی از نور به آسمان متصل شد، من حیران انوار شدم، بعد از ساعتی از هر توده آوازی بلند شد در کمال اثر همه سورهٔ تبارک الذّی بیده الملک[۳] می‌خوانند حضرت قطب [هم] به موافقت ایشان می‌خواندند، به من نیز اشاره فرمود که بخوان من نیز می‌خواندم تا نصف شب بگذشت، همه ساکت شدند، دیگربار آغاز کردند تا به آن آیه رسیدند که «قل هوالرّحمن آمنّا به و علیه توکّلنا»[۴] این آیه را مکرّر می‌خواندند، حضرت قطب به سماع آمد و مرا نیز به سماع آورد تا صبح صادق شد، ما همچنان گاه بر سر پاوگاه بر پهلو رقص و وجد نمودیم، بعد از آن تیمّم کردیم تا نماز صبح با قطب گزاردیم، حضرت قطب فرمود که یا مولانا چگونه شبی بود که گذشت گفتم «لیلة القدر خیر من الف شهر»[۵] فرمود که دانستی این توده‌ها چه بودند گفتم نه گفت حق سبحانه و تعالی سیصد پیغمبر را بعضی از گرسنگی و بعضی از بسیاری شپش کشته و این توده‌ها مزارات ایشان است، دیگر فرمود چرا که نپرسیدی اینها انبیای

۱ـ چ، به غلط تبریزی.

۲ـ روضات الجنان، «رکوه»: ابریق

۳ـ سورهٔ الملک آیهٔ یکم

۴ـ سورهٔ الملک آیهٔ بیست و نهم

۵ـ آیهٔ سوم از سورهٔ القدر.

بنی اسرائیل اند می‌بایستی که تورات بخوانند ایشان را با قرآن چکار؟ گفتم می‌خواستم بپرسم، ولیکن جرأت نکردم، فرمود که پیغمبر ما [صلی الله علیه و آله وسلم] در عالم ارواح معلم جمیع انبیاست و همه قرآن [را] از آن حضرت تعلیم گرفته اند و شیخ اسماعیل فرمود که قطب این دعا را به من تعلیم نموده است: بسم الله الرّحمن الرّحیم یا حَی یا قیّوم یا لا الهَ الاّ انتَ یا ذَالجَلال والاکرام یا الهیٰ والِهَ کلّ شیء الهاً واحداً لا اِلٰهَ الاّ انْت یا اَلله یا الله یا الله اَسألک بعزّتِک ان تُصَلّی عَلی مُحمّدٍ و آلِ محمّدٍ و ان تُحیی قلبی بنُورِ معرفتِک و هرکس هرروز سه مرتبه بامداد این دعا را بخواند در دنیا و آخرت در حفظ و حمایت الهی بوده باشد رحلتش در شهور سنهٔ ستین و سبعمائه (۷۶۰) واقع شده[1] والله اعلم. (ر، ۲/۹۵ــ ۱۰۷)

در قصبهٔ **دل‌پسند مرند قبور** فایض النور مشایخ ارجمند و اولیای سعادتمند بسیار است از آن جمله مزار لازم الانوار حضرت امام‌زاده ابراهیم و قبر سیّد شرف الدین اسحق مرندی و پیر بهاء الدین و پیر مخلص الدین و جناب قطب الاولیاء والعارفین پیرخاموش که شاه‌قاسم انوار در حین سیاحت به مرند رسیده و شرف صحبت پیر خاموش ویرا میسّر گشته این بیت فرموده است:

نفس مرید مرتد من با کمال نطق　　　آمد مرید پیر خموش مرند شد

چون ذکر اهل الله آن قصبهٔ دلپذیر به تفصیل در این مختصر گنجایش نداشت بدین قدر اختصار شد، والله اعلم.

در قریهٔ صوفیان چند تن از اکابر و اهل الله مدفونند از آن جمله یکی باله خلیل صوفیانی است، وی از کمّل اولیاست و ذکر جمیلش بر السنهٔ عوام و خواصّ اکثران لایحصی است. در زمان سلطنت خلفای عباسیّه بر سریر فقر متمکن بوده اند چون تبریز در ۴۳۴ به زلزله خراب شد[2] بعد از آنکه شهر را معمور نمودند خواستند که مسجد جامع را بار دیگر بنا نمایند، چهار تن از اولیاء حاضر بودند و سر ریسمان در دست داشتند و به اتفاق یک دیگر طرح عمارت

---

۱ ــ شیخ اسماعیل در ۲۷ جمادی الاولی سنهٔ ۷۸۵ در یکصدو هیجده سالگی درگذشته است (روضات الجنان ۱۰۷/۲).

۲ــ آ، چ، ۴۲۴ افساد کاتب، در روضات الجنان (۱۶/۱؛ ۱۰۷/۲) تاریخ وقوع این زلزله ۴۳۳ قید شده ولی ناصرخسرو وقوع آن را شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنهٔ اربع و ثلاثین و اربعمائه ضبط کرده است، به مقالهٔ نگارنده در شمارهٔ تابستان ۱۳۴۳ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز نیز مراجعه شود.

مسجد قرار دادند، یکی از آن جملهٔ چهارتن بالـه خلیل و یکی ابونصرالنجقی و دیگری شیخ ابوعلی [ایوبان] آرانی و یکی شیخ سعید سمول مغانی بوده[۱]، علوّ مرتبهٔ وی مزید برآنست که در این مختصر بگنجد، وی مرید رشید اخی فرج زنجانی است و به شرف صحبت بسیاری از اهل الله و اولیای کامل رسیده است و از خرمن هریک خوشه چیده است، والله اعلم بحقیقة حاله.

و نیز برادر ارجمند آن سعادتمند [که] از کبار این طایفه است هم در آن قریه آسوده است، مابین اهل آن قریه اسم آن بزرگ به باله نصیر[۲] (؟) شهرت دارد، والله اعلم. (ر، ۱۰۷/۲ــ ۱۰۸)

مرقد شیخ مایانی درقریهٔ مایان از اعمال تبریز واقع است وی از اکابر اولیاء است، والله اعلم.

مرقد منور **شیخ شرف الدین یعقوب** رومی در قصبهٔ خسروشاه مشهور و معین است، آن جناب بسی بزرگوار است و فرزند ارجمند **عاشق‌پاشا** است و عاشق‌پاشا در ولایت روم از پاشایان بزرگ بوده است. وقتی حضرت سلطان خواجه [علی بن شیخ صدرالدین موسی] صفوی را در حین سیاحت گذار برآن دیار می‌افتد با عاشق‌پاشا صحبت می‌دارد، فرد:

از اثـر صـحـبـت اهـل وفـا دل شـود آئـیـنـهٔ گـیـتـی نـمـا

به یمن دم فیض‌بخش و نظر کیمیا اثرش وجود مس عاشق‌پاشا زر گشته، ترک امارت و عمارت نموده خدمت پادشاه حقیقی را اختیار نموده از نفس ایشان وی را فتوحات عالی می‌شود، از شرف ارشاد ایشان و از نور عرفان تذکرهٔ ترکی که به نظم آورده شاهد حال ایشان است. در مبادی حال در ملازمت سیدمحمد بدخشی می‌بوده آخرالامر به خدمت میرسید عبدالله برزش آبادی[۳] مشرف گشته و در شرف ملازمت آن بزرگوار به سرحدّ اشتهار رسیده [حضرت میر] وی را اجازهٔ ارشاد داده و به همهٔ لسان[۴] نوشته اند، و بسی مبتدیان که از وی به کمال

۱ــ چ، «سموقاتی» غلط است.

۲ــ چ، ناخوانا به اشکال «سعر»، «نصر».

۳ــ چ، افساد کاتب «شادبادی».

۴ــ چ، تغلیط کاتب «ایشان».

انتها رسیده اند و از وی خرقهٔ تکمیل پوشیده اند، وفاتش در شهور اثنی عشر و تسعمائه[۱] (۹۱۲) واقع شده، والله اعلم. (ر، ۲/۶۹ ــ ۷۰)

مزار فیض آثار خواجه محمد بزرگ خسروشاهی در خسروشاه معین و معروف است آن جناب صاحب درجات عالی است و از جملهٔ مشایخی است که به شرف صحبت قطب العارفین... شیخ حسن بلغاری مشرف شده است و از آن بزرگ به وی فیض وافر فایض گشته[۲] اونیز فیض بسیار به ابنای زمان می‌رسانده [است]، والله اعلم. (ر، ۲/۶۷ ــ ۶۹)

مرقد شیخ مطهّر، و مشایخ زمان خود را مقتدا و رهبر، حضرت شیخ محمد گازر خسروشاهی که از اجلّهٔ کمّلین است در قبرستان خسروشاه کالبدر ظاهر است، وی از جملهٔ هفتاد و دو بابا است که به صحبت شریف رئیس العرفاء والمحققین باباحسن سرخابی مشرف شده است: لمولّفه:

آنکه شد از خرمن او خوشه‌چین   دل شَوَدش منبع علم الیقین

علوّ مرتبهٔ آن صاحب کمال مزید برآن است که در حیّز قیل و قال بگنجد، از آن جمله یکی آنست که مشایخ آن زمان فرخنده‌نشان رااگر در مسائل شرعی مشکلی پیش می‌آمده به خدمت بابا [فقیه] احمد اسبسی می‌رفته اند، ایشان حلّ آن [مشکل] می‌نمودند و اگر در [مسئله ای از] مسائل طریقت و حقیقت عقده‌ای واقع می‌شد به ملازمت شیخ محمد گازر می‌شتافتند و آن جناب به سرانگشت کرامت و ولایت آن عقده را می‌گشوده و بسیاری از محققان زمان را از درِ آن جناب فتح باب می‌شده، والله اعلم. (ر، ۲/۶۶ ــ ۶۷)

در **مزار قبرستان** خسروشاه مقابر مشایخ و اهل الله بسیار است و آن مکان فیض‌نشان به غایت مروح و فیض‌رسان است، بعد از خاک سرخاب هیچ مکانی بدان فیض نیست، بیت:

فیض در آن مرقد جنت‌نشان   کرده چو عیسی به ثریا مکان

والله اعلم.

ایضاً در حوالی خسروشاه بر سر راه شهر، مرقد دو تن از اولیای عالی مقدار و دو بزرگ

---

۱ ــ با ترک قاعده در اغلب موارد.

۲ ــ بنابه نوشتهٔ حافظ حسین. شیخ حسن بلغاری به خدمت خواجه محمد مشرف شده است و حکایتی از ضیافت وی در تذکرهٔ خود نقل کرده است (۲/۶۸).

نامدار واقع شده است، یکی به جانب شرقی راه واقع است، اسم شریف آن بزرگوار **پیر هارون** است و مرقد آن دیگری که در جانب شارع غربی واقع است، آن عزیز را پیر **محمد کلّه‌پز** گویند، از اوصاف حمیده و کرامات هردو مابین مردم آن قصبه بسیار مذکور می‌شود و در این مختصر بدین قدر اختصار نمود، والله اعلم.

مزار شیخ ابراهیم که از جملهٔ مشایخ بوده است در قریهٔ کلجاه است، وی مرید رشید شیخ یعقوب رومی است، مولدش از خسروشاه است، و در اواخر عمر به کلجاه رفته توطّن نموده است، والله اعلم. (ر، ۲/۶۵ــ ۶۶)

مزار سید حسین بن سیّد عبدالغفّار اسکوئی در قصبهٔ اسکوست، وی از اجلّهٔ سادات عریضی است، گویند که «عریض» یکی از فرزندان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، اجداد ایشان در خلخال می‌بوده اند و بدین دیار آمده و به صحبت فیض شعار شیخ یعقوب رومی مشرف شده تربیت یافته اند و شیخ از برای ایشان اجازهٔ عالی نوشته است و روز اجلاسش بسی مردمان عزیزالوجود در مجلس بوده اند، شیخ فرموده اند که امروز اکثر ارواح مشایخ کبار در این مجلس حاضرند. و سیّد مذکور را در اسکو خانقاه است و در آنجا مدفون است[۱]. (ر، ۲/۵۶ــ ۵۷)

مرقد مولانا نجم الدین اسکوئی در طرف شرقی میدان اسکو است وی در زمان سلطنت جهانشاه، مفتی و محدث و قاضی القضاة بوده است و پادشاه را ارادت تمام به وی بوده است و مولانا ابراهیم سلماسی که از مشهوران است شاگرد ایشان است و ایشان شرف صحبت مولانا کمال الدین بادکوبه‌ای را [نیز] دریافته اند و از [شرف] تلمذ بهرهٔ تمام برده اند وفات ایشان در سنهٔ تسع و سبعین و ثمانمائه (۸۷۹) واقع شده است، جهت تاریخ فوت ایشان این قطعه را گفته اند:

کشاف علوم و نجم اصحاب　　علاّمه و افتخار عالم
آن لحظه که کرد مرغ روحش　　پرواز به سوی عرش اعظم
از سال وفات او خبر داد　　«قرآن و حدیث» هردو باهم

(ر، ۲/۵۸ــ ۶۱)

---

۱ ــ وفات میرسید حسین ۲۲ شعبان ۹۱۸ واقع شده است (روضات الجنان، ۲/۵۷).

در قصبهٔ **اسکو** مزار اتقیاء و اولیاء و مشایخ و سادات بسیار است، گویند که در قبرستان اسکو سیصد و شصت تن از اولیاء و مشایخ آسوده اند از آن جمله پیر قهار است، وی از جملهٔ مشایخ کبار است و صفت جلال بر مشرب آن عدیم المثال غالب بوده و اثر مهابت از مزارش ظاهر است والله اعلم.[۱]

در قصبهٔ خسروشاه و بایرام و کلجاه و خسرق و باویل و میلان و اسکو و کهنمویه و فسقندیس که در رودخانهٔ خسروشاه[۲] واقع است و در قریهٔ سردرود و باباحامد[۳] و خلیجان و باقی قراء که در رودخانهٔ سردرود است، مقابر اصحاب و فضلا و مشایخ و اولیاء و کمّلین بلاحصر و احصاء واقع شده، اگر راقم حروف به تسوید همه می‌پرداخت تذکرهٔ علیحدّه می‌بایست ساخت بنابراین به اینقدر اختصارنموده به ذکر بعضی از عزیزان اکتفا نمود.

مزار فیض آثار روحانیت شعار، خواجه یوسف [حیران] دهخوارقانی در قصبهٔ فردوس نشان دهخوارقان معروف و عیان است، فی الواقع آن قصبه در لطافت هوا و کثرت انهار و موزونیت اشجار و خوبی اثمار و مردم خوش عقیدهٔ قدسی اطوار مثل جنّات تجری من تحتها الانهار است و این قصبه و قصبهٔ اردوباد را دو فرزند خلف تبریز گفته اند، بتخصیص قصبهٔ دلپذیر اردوباد که ممدوح نظارگیان صاحب بصیرت است و مردم آن عشرت آباد همه پاکیزه اعتقاد و نیکونهاد. دیدهٔ هیچ بیننده به خوبی آن شهر در دهر مشاهده ننموده.

هست مر آن شهر چو خلد برین　　　خلد برین است به روی زمین

و «اردوبادش نتوان گفت بهشت آباد است».

و در آن قصبه و نواحی مزار اصحاب و اولیاء بسیار است، از آن جمله مرقد منور حضرت ابراهیم بن مالک اشتر است و در کتب تواریخ مسطور است که ابراهیم بن مالک از انصار «مختار» است، بعد از قتل مختار آن شیعهٔ حیدرکرّار به تیغ آبدار اشرار از این عالم غدار متوجه دارالقرارشده و این قضیّه در حوالی کوفه واقع [شده] است، به هر تقدیر این ابراهیم یکی از اصحاب تابعین است، به سبب آنکه در ملازمت حضرت امام‌زاده محمد حنفیّه بدین

---

۱ ــ در مزارات چرنداب هم به مرقد عالیقدری به نام پیر قهار اشاره شده است.

۲ ــ در روضات الجنان رودخانهٔ ویدهر (۲/۶۱).

۳ ــ ج، باباحمید (تلفظ عامیانه).

دیار آمده در دست کفّار شهید شده، والله اعلم.

به هر تقدیر خواجه یوسف مرتبهٔ کمال را به کمال رسانیده است و پایهٔ قدر او ارفع از آنست که در حیّز تقریر گنجد. مولد شریفش از دهخوارقان است و از آن جناب خرق عادات بی نهایت به ظهور رسیده، در چهارده سالگی[1] به جذبهٔ الهی مشرف گشته است، و آن حضرت بغایت مهیب بوده و موی بدن شریفش به مرتبه ای رسته و درهم بوده که در صیف و شتا بدن مبارکش از لباس مستعار مستغنی بوده است.

شمع صفت عور ز سر تا به پا   یافته از نور حقیقت ضیا

داشتی از پوست به بر، پیرهن   شیرصفت آن «دگر از خویشتن»

در اثنای اسفار، سفر آن بزرگوار به جانب خراسان به قریهٔ چشت منتهی می‌شود، و به خانقاه مودود چشتی می‌رود، لحظه ای در آن مکان فیض‌نشان آرام می‌یابد[2]، اهل قریه و خانقاه بر سر وی جمع گشته مشاهدهٔ احوال حقیقت‌مآل او می‌نمایند، در این حال می‌بینند که دستی از غیب ظاهر شد و خرقهٔ خواجه مودود را که از خواجهٔ دو سرا و سیّد انبیا محمّدالمصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بدو رسیده بود به خواجه یوسف پوشانید مردم آن را ملاحظه نموده به یکبار در پای خواجه یوسف می افتند و سر ارادت در پای آن صاحب سعادت می‌نهند. گویند خواجه مودود در محلّ رحلت وصیّت نموده که بعد از من به چندین سال مجذوب پرمهابتی بدین صفت به خانقاه می‌آید و دستی از غیب ظاهر می‌شود و خرقه را به وی می‌پوشاند، حقیقت وصیّت بعینه به ظهور رسید. گویند خواجه یوسف چهارده‌سال در کوهستان، حیران به سوی آسمان نگران بود، بدین سبب به خواجه یوسف حیران شهرت دارد، فوتش در سنهٔ سبعین و ستمائه (۶۷۰) واقع شده است، والله اعلم. سند فقر و خرقهٔ خواجه مودود به این نوع است که پیر حضرت خواجه مودود پدر بزرگوارش خواجه یوسف است و پیر وی [خالش] خواجه محمدبن ابی احمد چشتی و پیر او ابواحمد ابدال چشتی و پیر او شیخ ابواسحق شامی و پیر وی شیخ‌علی دینوری و پیر وی شیخ حذیفه مرعشی و پیر وی حضرت ابراهیم ادهم رحمة الله است[3] (ر، ۲/۷۱ـ۷۵)

---

۱ ــ چ، چهارسالگی تغلیط کاتب.

۲ ــ چ، می‌نماید.

۳ ــ آ، خلاصه، چ، مشوش ناقص، مغلوط تصحیح قطعی.

مزار فیض آثار پیر اسکندر دهخوارقانی در قصبهٔ دهخوارقان معین است، آن بزرگوار مرید رشید حضرت خواجه محمد زرین کمر است، زاویه اش هنوز در دهخوارقان هست، حالات و کمالات و خرق عادات وی مزید برآنست که همه را تعداد توان تعیین نمود، وفاتش در سنهٔ ثلاث و تسعین و سبعمائه (۷۹۳)[۱] واقع شده است (ر، ۲/۷۵)

مزار حضرت پیر خواجه‌علی با دامیاری در قریهٔ بادامیار [از نواحی دهخوارقان] است، آن جناب مرید رشید خواجه یوسف دهخوارقانی است. خواجه علی صاحب مراتب عالی بوده و گاهی اشعار حقایق آثار نیز فرموده اند، فوت او در سنهٔ [تسع و تسعین وستمائه (٦۹۹) در ایام سلطنت غازان خان][۲] واقع شده، والله اعلم. (ر، ۲/۷۵ ــ ۷۷)

مزار فیض آثار قطب العرفاء ابواسحق ابراهیم مشهور به «پیر چوپان ولی» در قریهٔ بادامیار در جنب پیر عالی مقدارش خواجه علی واقع است، آن بزرگوار برادرزادهٔ خواجه یوسف[۳] است، وی بدستیاری کرامت و ولایت گنبدی در کمال وسعت و رفعت از سنگ خارا بریده است که دیدهٔ هیچ بیننده مثل آن در زیر گنبد آسمان ندیده میان گنبد بیست و شش ذرع طویل معمول است، هرکس بدان مکان فیض نشان رسیده نزد وی محقق گشته که این کار به زور دست ولایت و کرامت ساخته شده، چنانکه محقق طوسی رحمة الله علیه فرموده که کرامت اولیای حق است وگرنه کندن گنبد چنان در سنگ خاره به سعی و اهتمام شخصی از اشخاص انسان امکان ندارد مگر به‌اعانت واهب مستعان. و آن بزرگ را تذکره است، حالات عجیب و کرامات غریب از او در آنجا مذکور است و خرقهٔ شریف حضرت رسالت‌پناه الآن در همان گنبد است و قبر آن بزرگ نیز در پیر چوپان است[٤]، والله اعلم. (ر، ۲/۷۸ ــ ۸۱)

و هم در حوالی **پیر چوپان** دو مکان است و در آنجا آب صافی از زمین مسطح می‌جوشد و به هرجانب پهن گشته منجمد شده سنگ مرمر پرجوهر می‌شود و دو سنگ از آن به

---

۱ ــ در روضات الجنان: «وفاتش در شهور سنهٔ ثلاث و سبعمائه در ایام سلطنت سلطان احمد جلایر» قید شده است که با توجه به مدت سلطنت سلطان احمد جلایر (۷۸٤ ــ ۸۱۳) نادرست است.

۲ ــ چ، ۷۹۹ غلط. تصحیح از روضات الجنان قطعی.

۳ ــ آ، چ، خواجه ابوسعید محدث.

٤ ــ وفات پیرچوپان هفتم محرم سنهٔ اربع و عشرین و سبعمائه واقع شده است. به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

تبریز آورده اند که در طول هفت ذرع و یکی غالباً هشت ذرع و در عرض پنج ذرع، یکی به عمارت فندقیّه و یکی به عمارت جهانشاه و اکثر عمارات عالی که در تبریز هست به تخصیص [عمارت] غازانی و مساجد و مدارس و رشیدیّه و علائیّه و دمشقیّه و شیخیّه و لؤلؤیّه و مرجانیّه و هارونیّه و برهانیّه و مقصودیّه و مظفریّه و نصریّه و علیشاهیّه و عمارات شیخ اویس و قاضیّه و سلیمانیّه و تکیهٔ میرمفتول بند و جلالیّه و اسکندریّه[1] و سایر چهل و شش بقعه که در تبریز است و سایر عمارات و بقاع و حمامات و مزارات بدان سنگ ها مزین است و به عراق و خراسان، خصوصاً به طوس و اصفهان، جهت عمارات شاهی و امراء میبرند به سبب آنکه در هیچ ولایت، سنگ مرمر بدین صفا و پاکیزگی و جوهر به هم نمی‌رسد، فی الواقع سنگ شدن آب از عجایب است و این قضیه در عجایب المخلوقات مرقوم است، وقوع این عجایب به سبب فیض مزار آن بزرگوار است به واسطهٔ قرب و جوار خرقهٔ سیّد مختار صلی الله علیه و آله و سلّم، والله اعلم.

در قریهٔ **امّند** مزار فیض آثار چند تن از اولیای سعادتمند است، الحق آثار فیض از آن قریه ظاهر است مؤید این مقال و صدق این قیل و قال یکی مولد[2] شریف رئیس المشایخ باباحسن سرخابی است[3]، دیگر مولد شریف قطب المحققین محمد مغربی. به هر تقدیر مزار **پیر بایزید امّندی** بر سر تلّی واقع شده، مکانی است مروح و باصفا و محل اجابت دعا، مزار یکی از اصحاب نیز در آن قریه واقع شده، لیکن مردم آنجا به چگونگی حال و اسم شریفش اطلاع ندارند و آن بزرگ را باباترک میخوانند، والله اعلم. بحقیقة حاله.

در نفس امند در سرراه النجق مزار لازم الانوار یکی از اولیای کبار است، اسم شریف آن بزرگ **باباعریان ولی** است وی از مجذوبان و محبوبان الهی و ذکر جمیلش بر السنهٔ مردم آن قریه نامتناهی است، والله اعلم.

مرقد قطب السالکین شیخ محمد مشهور به پیر قطب پاره دوز در قریهٔ رواسنجان در

۱ــ به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

۲ــ چ، «مولود» به جای «مولد» در بیشتر موارد.

۳ــ مولد باباحسن سرخابی نهند است نه امند. اشتباه ملاحشری در کتاب «دانشمندان آذربایجان» ص ۵۸ هم راه یافته است.

جنب شارع سردرود است، آن جناب در زمان فرخنده نشان خود قطب زمان بوده و مرکز دایرهٔ جهان و در صفات خجسته آیاتش اخبار بسیار بر السنهٔ [اخیار] روزگار و مردم آن دیار هست، والله اعلم.

در قریهٔ فیض آثار **لاله** مزار کثیرالانوار اولیای کبار و اهل الله عالی مقدار متعدد واقع شده است از آنجمله مزار **حاجی زکی** است و دیگری مزار بابا موذّن و مرقد منور باباعبدالله، هریک از این جماعت مذکور پیشوای دین و هادی مسالک یقین بوده اند و ذکر جمیلشان بر السنهٔ مردم آن قریه بسیار است و آن قریه ای است مروح و همیشه مردم کامل و فاضل از آنجا ظهور کرده اند، والله اعلم.

مرقد فیض آثار لازم الانوار سید اولیاء والمحققین حضرت بابااحمدبن باباحسین[1] بن بابانعمت شادبادی قدس الله ارواحهم در قریهٔ شادباد کالشّمس المنیر معین است، حضرت بابا مع پدر بزرگوار و جدّ عالی مقدارش در همان مزار آسوده اند، ایشان به نظر شریف خواجه محمد خوشنام مشرف شده و تربیت از جدّ بزرگوار خود بابانعمت یافته اند، و آن جناب را تصانیف عالی بسیار است، یکی از آن جمله تفسیری است [که در آنجا بسیار بسیار معارف و حقایق و نکات تفسیری درج کرده] و در پشت تفسیر نوشته که:

«عرضت هذاالتفسیرالکفایة علی النبّی صلی الله علیه و سلم فی مسجد شادباد، فقال: احسنت احسنت یا احمد بشرک الله فی الدارین».

و این تفسیر به خط شریف ایشان است و [تاریخ] کتابت تفسیر سنهٔ ستّ و خمسمائه است. حضرت بابا هرجمعه به مسجد جامع تبریز می‌آمده و در راه تا رسیدن به مسجد ختم قران می‌کرده اند، والله اعلم. (ر، ۲/٤ ــ ۸)

بر ضمیرمنیر ارباب کیاست و اصحاب فراست مستور نماند که مزار اولیا و مشایخ و عرفا در نواحی تبریز زیاده از حدّ و مزید ازعدّ است، راقم این مجمل از مقتضیات من کثر کلامه کثر خطائه و من کثر خطائه قلّ حیائه و من قلّ حیائه مات قلبه و دخل النّار اندیشیده از ذکر اهل الله و مشایخ نواحی رحمهم الله بدین قدر اختصار نمود، والله اعلم.

مرقد شمس الدین محمدبن علی بن ملک داد تبریزی. ذکر حالات و کمالاتش از

---

۱ ــ آ، چ، به غلط «باباحسن».

کمال شهرت به بیان محتاج نیست، مولانا جلال الدین رومی در القاب وی چنین نوشته اند: المولی الاعزّالداعی الی الغیر خلاصة الارواح، سرّالمشکوة والزجاجة والمصباح شمس الحق والدین محمدبن [علی بن] ملک داد التبریزی نورالله الاولین والاخرین. وی مرید شیخ ابی بکر سله باف تبریزی و بعضی گفته اند که مرید شیخ بابا کمال جندی[1] است و می‌شاید که به صحبت هردو رسیده باشد، اگرچه مولف تذکرهٔ دولتشاهی برآن است که شمس الدین که به سر وقت مولانا می‌رسد شمّه‌ئی از حالا تش آنست که او پسر علاء الدین بوده که از نژاد کیابزرگ امید است که داعی اسماعیلیّه بوده[2] و علاء الدین از کیش آبا و اجداد تبّرا نموده و دفاتر ملاحده را بسوخت و شعار اسلام در بلاد ملاحده ظاهر ساخت وشاه، شمس الدین را جهت کسب علم و ادب به تبریز فرستادو مدتی در تبریز به تحصیل علم و ادب اشتغال نمود و در کودکی از غایت حسن، وی را درخانه و در میان عورات محافظت می‌نموده اند که چشم نامحرم براو نیفتد، بدان جهت از زنان تبریز زردوزی آموخت و به شمس زردوز شهرت یافت و علاء الدین به نومسلمان معروف است[3] لیکن به سرحدّ تحقیق رسیده که شمس الدین تبریزی الاصل و پسر خواجه محمد ملک داد است و این قضیّه اظهرمن الشمس است، القصه چون شمس الدین در علوم ظاهر ماهر گشت، ذوق علم باطن و سلوک، وی را دامنگیر گشته و در سلوک و معرفت و ریاضت به مقامات عالی رسیده و شیخ [رکن الدین سجاسی] را در حق او اهتمام و اعتقاد زیاده از وصف دست داد و شیخ اوحدالدین نیز مرید اوست. شمس الدین، نمد سیاه پوشیدی، و نسبت خرقهٔ شیخ رکن الدین به شیخ الاسلام ضیاء الدین ابونجیب سهروردی است و او مرید شیخ جنید و او مرید خال خود سری سقطی و او مرید معروف کرخی. از شیخ معروف سلسله دو شق می‌شود شقی به حضرت امام رضا می‌رسد. معروف هفده سال دربان آن حضرت بود و از آن حضرت پدر بر پدر تا به حضرت سیّد کاینات صلی الله علیه واله. بیعت امام رضا علیه السلام با مأمون ملعون در سنهٔ ثمان و تسعین و مائه واقع

---

۱ ــ آ، خجندی تغلیط کاتب.

۲ ــ کیابزرگ امید در ۵۲۲ وفات یافت و بعد از او فرزندش کیامحمد بزرگ امید، سی وسه سال سلطنت کرد و به سال ۵۵۵ درگذشت (تاریخ بناکتی، ۲۴۲)

۳ ــ علاء الدین در الحاد طریقهٔ پدر داشت ۲۲ سال سلطنت کرد و بسال ۶۰۷ درگذشت آنکه الحاد بگذاشت جلال الدین حسن بن محمد معروف به حسن نومسلمان (متوفی ۶۱۸) است (بناکتی، ۲۴۳).

شد و شهادتش به شش ماه بعد از بیعت. شیخ معروف مرید داود طائی و او مرید حبیب عجمی و او مرید حسن بصری و او مرید شاه اولیا علی المرتضی علیه السلام.
آمدیم بر سر سخنِ شمس تبریزی. روزی شیخ رکن الدین شمس را فرمود که تو را به روم می‌باید رفت و در روم سوخته‌ئی است آتش بر وی می‌باید زد شمس به اشارت پیر متوجه روم شد، چون به شهر قونیه رسید دید که مولانا بر استری نشسته و جمع کثیر از علما و موالی در رکابش روانند، از مدرسه به جانب خانه می‌رفت. قصّهٔ ملاقات شمس با مولانا از کمال شهرت از تحریر و بیان مستغنی است بدان جهت در این مختصر رقم تخفیف بر جریدهٔ آن کشید. به هر تقدیر چون شمس الدین تبریزی به بلدهٔ قونیّه رسید در خان شکرریزان اقامت فرمود و حضرت مولانا به خدمت وی مشرف گشته سه ماه علی الدوام در خلوت با یکدیگر صحبت داشتند، روز به روز جذب محبت شمس رویِ ظاهر و باطن مولانا را از دنیا و مافیها به سوی عقبی و جانب مولا گرداند و مس وجودش را به مرتبهٔ زرِ خالص رساند، چنانکه اکابر فرموده اند:

خضر، موسی را دلیل راه شد دانی زچیست
راه رو را پیر می‌باید اگر پیغمبر است

به هر تقدیر وی در سنه اثنی و اربعین و ستمائه به قونیه رسیده و در آنوقت که شمس الدین در خدمت باباکمال بود، شیخ فخرالدین عراقی نیز در خدمت باباکمال بود،[1] هر فتحی و کشفی که وی را روی می‌نموده در لباس نظم و نثر به عرض باباکمال می‌رسانیده، روزی بابا فرمودند که فرزندی شمس الدین از این اسرار که فرزندی فخرالدین اظهار می‌کند بر تو هیچ واقع نمی‌شود، گفت که مرا پیش از او مشاهده می افتد امّا به واسطهٔ آنکه وی بعضی مصطلحات ورزیده، می‌تواند که آن را در لباس نیکو جلوه دهد و مرا آن قوت نیست، به سبب آن به عرض نمی‌رسانم. بابا فرمود که حق تعالی تو را مصاحبی روزی کند که معارف و حقایق اولین و آخرین به نام تو اظهار کند.

اگرچه در سرخاب مزاری هست مشهور به مزار شمس تبریزی به واسطهٔ آن که قبل از این سنگی بر سر آن مزار بود [که] اسم شمس در آن نوشته بودند، آن هم مزار یکی از اکابر

---

۱ ــ فخرالدین ابراهیم بن شهریار متخلص به عراقی بسال ۶۸۸ درگذشته است (فرهنگ سخنوران).

دین است مسمیٰ به شمس و در خوی نیز مزاری است و تکیهٔ مروحی و آن مزار [هم] به مزار شمس تبریزی شهرت دارد. امّا اصح روایات آنست که مولانا عبدالرحمن جامی تحقیق نموده و در نفحات الانس نوشته و آن‌چنان است که شبی شمس با مولانا رومی در خلوت نشسته بودند شخصی شمس را از در اشارت کرد تا بیرون آید، فی الحال برخاست و با مولانا گفت که به کشتنم می‌خوانند بعد از توقف بسیار مولانا فرمودند الا لَهُ الخلقُ والامرُ تبارک الله رب العالمین، هفت ناکس هم دست شده بودند و در کمین ایستاده، چون شمس الدین بیرون رفت کاردی بر وی زدند شمس نعره بزد چنانکه همه بیهوش بیفتادند، یکی از آنها علاء الدین محمد بود فرزند مولانا که داغ لیسَ من اَهلکَ بر ناصیه داشت، چون آن جماعت به هوش آمدند سوای قطره خونی چند از شمس الدین اثری نیافتند و تا این غایت از آن سلطان معنی نشان پیدا نیست و شهادت آن شهباز آشیان سعادت در سنهٔ خمس و اربعین وستمائه واقع شده و آن ناکسان در اندک زمانی هریک به بلائی مبتلا شدند و به روایتی آن است که قبرش در جنب مولانا بهاء الدین ولد است و روایتی دیگر آن است که آن ناکسان بدن مبارکش را در چاهی انداخته بودند، شبی سلطان ولد در خواب دید که شمس الدین اشارت کرد که در فلان چاه خفته ام نیم شب یاران محرم را جمع کرد و چون این امر شنیع از برادرش سرزده بود او را به خفیه بیرون آورده در پهلوی بانی مدرسه امیر بدرالدین دفن نمودند والله اعلم.

ولادت مولانا در شهر بلخ در شهر ربیع الاول سنهٔ اربع و ستمائه (٦۰٤) واقع شده و فوتش در قونیه در سنهٔ اثنی و سبعین و ستمائه (٦٧٢) واقع شده، وفات اوحدالدین کرمانی در شهر شعبان سنهٔ خمس و ثلاثین و ستمائه (٦٣٥) واقع شده، وفات احمد غزالی در قزوین سنهٔ عشرین و خمسمائه (٥٢۰) بود ایام حیاتش هفتاد و سه سال. والله اعلم. فوت سری سقطی در بغداد در سنهٔ خمسین و ماتین (٢٥۰) واقع شده، وفات معروف کرخی در سنهٔ احدی و ماتین (٢۰۱) در بغداد واقع شده است. اگرچه مدفن شمس در تبریزنیست ولی چون تبریزی است و مدفن وی بر اکثر مردم مخفی مانده بنابر آن اختتام این تذکره به ذکر قطب المحققین شمس الحق تبریزی شد لیکن مستور نماند که در شهر و نواحی تبریز بسیاری از علما و صحابه و اولیا و مشایخ و کملا و عرفا و فضلا مدفونند که قبور اکثر ایشان را در زمان رومیه خراب کرده اند و در این زمان اسم ایشان نامشهور و ذکر ایشان در این تذکره نامذکور است. والله اعلم بحقایق الامور.

حشری من اگر ز سلک خاصان دورم　　وز کسوت رهروان این ره عورم
در حشر ز شاه اولیا دارم امید　　کاندر صف اولیا کند محشورم

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب سنهٔ ۱۲۹۱ فی شهر ربیع الاول اقل العباد حرماً و اکثرهم حرماً حسن الحسینی الموسوی الرضوی الطباطبائی.

تکملهٔ باب هشتم

مرقد و مزار پیر محمد شیفته در قریهٔ فیسه قندیس است از اعمال ویدهر... معلوم نیست که در چه تاریخ بوده اند و از چه سلسله اند (ر، ۵۶/۲)

مرقد و مزار پیر حیدر و خلف صدق وی بابا شکرالله در قریهٔ اسکو معین است. پیرحیدر در اصل از بلدهٔ طیبهٔ سمنان است یحتمل که از سلسلهٔ شریفه شیخ علاء الدولهٔ سمنانی قدس سره بوده باشد. ساکن تبریز بوده اند و منزل ایشان در محلهٔ «مهانقلق» مشهور به «سرمکلّه»[1] بوده... گوییا ایشان را ازدحام و توجه خاص و عام خوش نمی‌آمده... ترک تبریز کرده ساکن قریهٔ اسکو شده اند و در آن قریه در دوازدهم شهر صفر سنهٔ ست و خمسین و ثمانمائه (۸۵٦) در ایام سلطنت جهانشاه پادشاه فوت شده اند... بابا شکرالله بعد از پدر بزرگوار بوده تا به رحمت ایزدی پیوسته است (ر، ۵۷/۲ — ۵۸)

مرقد و مزار آن مستفیضان از فیوضات نامتناهی الهی، خواجه عبدالوهاب و خواجه عبدالعزیز و خواجه عوض و خواجه قطب الدین کلجاهی در قریهٔ کلجاه از قراء رودخانهٔ ویدهر معین و مشخص است. خواجه عبدالوهاب و خواجه عبدالعزیز هردو مریدان حضرت باباحسن سرخابی اند و تربیت از آن بزرگوار دین یافته اند...

خواجه عبدالوهاب را پسری بوده، دختر خواجه عبدالعزیز را در حبالهٔ نکاح خود درآورده بود از وی خواجه عوض کلجاهی در وجود آمده، وی نیز بسیار بزرگ بوده، مرید خواجه‌علی بادامیاری بوده است خرقهٔ خواجه عبدالوهاب وخواجه عبدالعزیز هردو سیاه بوده زیرا که خرقهٔ باباحسن نیز سیاه بوده، و خرقهٔ خواجه عوض سفید بوده زیرا که از خواجه علی بادامیاری به وی رسیده و آن خرقه سفیده بوده. حالا از مشایخ کلجاه آنها که از اولاد خواجه عبدالعزیزند به سیاه‌پوشان مشهورند و آنها که از اولاد خواجه عوض اند به سفیدپوشان... وفات خواجه عبدالوهاب و خواجه عبدالعزیز معلوم نیست، فاما وفات خواجه عوض در ذی حجهٔ اربع و عشرین و سبعمائه واقع شده در ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان پسر سلطان محمد خدابنده. خواجه قطب الدین پسر خواجه عوض نیز بسی پرحال بوده، نظر از چلبی براق رومی دارد که در

---

۱ ـ امروز محلی با این نام در این شهر معروف نیست.

سلطانیه مدفون است و به خدمت بسیار از اعزه مشرف گشته خصوصاً حضرت شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس سره... (ر، ۲/۶۱ــ ۶۵)

مرقد و مزار... درویش جلال الدین اخی در قریهٔ خسروشاه مشخص و معین است... میانهٔ وی و شیخ صنع الله کوزه کنانی کمال ربط بوده تا به جوار رحمت ایزدی پیوسته است (ر، ۲/۷۰ــ ۷۱)

مرقد و مزار دیگر عزیزان در قریهٔ سیس واقع است از آن جمله نورالدین سیسی و پیر رجب سیسی رحمهم الله تعالی، بسیار بزرگ بوده اند و مردم آن حدود را اعتقاد بسیار به ایشان هست و در برآمدن حاجات متوجه مزار آن دو بزرگوار می‌شوند و مقضی المرام بازمی‌گردند. (ر، ۲/۱۰۷)

حواشی و تعلیقات

ص ده ح ۲، فهرست مطالب تاریخ اولادالاطهار: اینکتاب هم مبوّب به هشت باب است بدین شرح:

باب اول ــ در بیان احوالات امامزاده های بی واسطه: عون بن علی وزید بن علی ص۶؛ اسامة بن شریک ثعلبی ص ۹؛ شهادت عون بن علی و مزار آن ص ۱۰؛ علی بن مالک اشتر؛ ابودجّانهٔ انصاری؛ مادر اسامة بن فرقد (زینب بنت خزیمه) ص ۱۰؛ امیر مضر بن عجیل؛ قیس بن اشعث ص ۱۱؛ فرقد بن زید؛ عمرو بن امیّه و پسرش امیة بن عمرو بن امیه ص ۱۲؛ زید بن علی و شهادت او ص ۱۳؛ اسماء بنت عمیس ص ۱۳؛ قلاع آذربایجان ص ۱۵ ــ ۱۶؛ اخبار محمد حنفیه ص ۱۸ ــ ۷۰؛ مسجد حنفیه در زینجناب و لیوان و نهند و شادباد ص ۷۶.

باب دوم ــ در بیان احوال اولاد امام همام حسن مجتبی که در تبریز مدفونند: عبدالله بن زید بن حسن، ص ۷۹؛ عمارت تبریز بدستور زبیده خاتون زوجهٔ هارون الرشید ص ۸۱؛ مزار میر عبدالغفار طباطبا جد چهاردهم مولف و سلسلهٔ نسب او ص ۸۲ ــ ۸۴؛ حسن مثنی ص ۸۴ ــ ۸۶؛ وجه تسمیهٔ طباطبا؛ بیان احوال جدّ مولف (میرزا محمد یوسف) ص ۸۸ ــ ۹۰

باب سوم ــ اولاد حضرت امام زین العابدین: سید ابراهیم بن حسین بن زین العابدین در شتربان ص ۹۱؛ قبر شیخ شعیب ژنده‌پوش ص ۹۵

باب چهارم ــ اولاد موسی بن جعفر: ابوالحسن موسی جمال ص ۹۶؛ مسجد حاجت ص ۹۷؛ بیان احوال سید حیدر ص ۹۸؛ سید حمزه ص ۱۰۰؛ غازان خان ص ۱۰۱؛ سبب تشرف غازان خان به اسلام ص ۱۰۳.

باب پنجم: امام‌زاده‌هائی از طایفهٔ اناث: هفت خواهران ص ۱۰۷؛ بی بی حلیمه خاتون ص ۱۰۷

باب ششم ــ اولاد محمدبن حنفیه ص ۱۱۷

باب هفتم ــ مزارات متبرکهٔ امام‌زاده‌ها در تبریز ص ۱۱۱؛ امام‌زاده‌های مسجد شهیدگاه؛ امام‌زاده عبدالله ص ۱۱۲

باب هشتم ــ در بیان احوالات تبریز و وجه تسمیهٔ آن ص ۱۱۳؛ احوالات زبیده‌خاتون ص ۱۱۹؛زلزله‌های تبریز ص ۱۲۰؛ تاریخ تعمیر تبریز ص ۱۲٤؛ حملهٔ عثمانیان به تبریز ص ۱۲۸؛ اسامی محلات تبریز و توابع آن ص ۱۳۳؛ ربع رشیدی ص ۱۳٤؛ وقفنامهٔ خواجه رشید ص ۱۳۵؛ غیاث‌الدین پسر خواجه رشید ص ۱۳٦؛ تاج‌الدین علیشاه ص ۱۳۷؛ مساجد تبریز؛ مقابر شعرا و سلاطین و وزرا ص ۱۳۹ ــ ۱۵۰؛ ملحض مقابر چرنداب، سرخاب، گجیل، ولیانکوه و... ص ۱۵۰ ــ ۱٦۱. تاریخ اولاد الاطهار بسال ۱۳۰٤ هجری قمری بخط نسخ حسن بن محمدتقی طباطبائی (ظاهراً مستنسخ همین نسخهٔ آستان قدس رضوی روضهٔ اطهار) در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.

ص ۷، پیامبر اکرم علی و هارون(ع) را همچون فرقدان تصویر می‌کند: «مگر ملاحظه نمی‌فرمائی که حاضر نیست نام فرزندان علی غیر از نام فرزندان هارون باشد؟ لذا آنها را حسن، حسین و محسن نامید و فرمود آنها را همنام فرزندان هارون نمودم. چه اینکه اسماء آنها «شبَّر»، «شُبیر» و «مُشبِر» بوده است».
(رهبری امام علی علیه‌السلام، ص۲۱٦)

ص ۱۸، تاورنیه معتقد است که سابقاً روی این کوه (عون علی) یک کلیسای ارمنی بوده که مسلمانان آن را مسجد کرده‌اند (سفرنامه، ص ۷۰) و محتملاً در دوران پیش از اسلام در همان محل، پرستشگاه و شاید آتشکده‌ای وجود داشته که همانند اغلب پرستشگاهها در دوران بعد رنگ و روی اسلامی به خود گرفته و به صورت زیارتگاه درآمده است (آذربایجان در سیر تاریخ ایران ۹۷٤/۱)

ص ۲۲، لشکر اسلام در زمان خلافت عمربن خطاب (۱۳ ــ ۲۳ق) این مملکت را فتح کرد. این خلیفه مغیرة‌بن شعبه را والی کوفه کرده فرمانی بهمراهی او برای حذیفة‌بن یمان فرستاد و او را مأمور تسخیر و تصرف آذربایجان نمود نامهٔ عمر در نهاوند به حذیفه رسید و او با

لشکر انبوه رو به آذربایجان نهاد. واقدی گوید مغیرة بن شعبه آذربایجان را در سال ۲۲ هجری فتح کرد. ولی شورشها و مقاومتهای محلی تا خلافت عثمان نیز ادامه داشت (تاریخ قدیم آذربایجان). در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر هم تسخیر آذربایجان در سال ۱۸ و یا ۲۲ علی الاختلاف قید شده است. ابن‌فقیه هم در البلدان به بحث در اینمورد پرداخته است.

صاحب وفیات الاعیان (۱/۴۴۹) دربارهٔ محمد بن حنفیه می‌نویسد که وی محمد بن علی بن ابی طالب و برادر امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) است. جز اینکه مادر آن دو امام، فاطمهٔ زهرا (علیها السلام) و ما در این خولة الحنفیّه دختر جعفر بود، و برای تمیز از ایشان (که ذریّهٔ رسول اکرم بودند) وی را به مادرش نسبت داده محمد بن حنفیه خوانده اند.

ابن حنفیه یکی از قهرمانان دلاور صدر اسلام و مردی پارسا بود و دانشی بی کران داشت، به سال هشتاد و یکم درگذشت. در کتاب «مهدی» تالیف دارمستتر ترجمهٔ محسن جهانسوز، چاپ تهران ۱۳۱۷ هم درباره محمد حنفیه و تاریخ وفات و محل فوتش بحث شده است.

ص ۲۳، سماک بن اوس بن خرشة الخزرجی الانصاری مشهور به ابودجانة الانصاری که از فضلای صحابه بوده در جنگ یمامه و بقولی در جنگ صفین بدرجهٔ شهادت نایل شده است. با وجود این قبری که در قریهٔ خلیجان بنام وی اکنون هم زیارتگاه است و همچنین قبری که مستوفی در تاریخ گزیده و نزهة القلوب در مامشان همدان به اسم وی معرفی می‌کند بی وجه و ظاهراً هیچیک را جز شهرت، مستند صریح و صحیح دیگر در دست نیست (مآخذ منقول در روضات الجنان ۱/۵۴۶).

ص ۳۱، در اواخر سدهٔ دوم هجری قمری عشیره های تازه ای از اعراب به آذربایجان آمدند «روّادیان» هم از آنجمله اند. روّادبن المثنّی و فرزندانش وجناء و محمد و یحیی در تبریز بنیادهائی نهادند و باروئی محکم در این شهر ساختند. (۱۹۸ ــ ۲۳۵ق) تا نوبت به ابوالهیجاء (۳۴۴ ــ ۳۷۸) و فرزندش محمد مملان (۳۷۸) و سپس به ابومنصور و هسودان (۴۱۱ ــ ۴۴۶) و فرزندش ابونصر مملان (۴۵۰) رسید که ممدوح قطران بود. برای اطلاع بیشتر از احوال این خاندان به «الکامل» و «شهریاران گمنام» نیز مراجعه شود.

ص ۳۲، سنجاران، سنجران، سنجلان بفتح سین و سکون نون با هرسه وجه خوانده و نوشته اند، اکنون نیز محلهٔ کوچکی با خانه های محقر و کوچه های تنگ و باریک در سمت غربی محلهٔ راسته کوچه بنام سنجران در این شهر معروفست. محلهٔ راسته کوچه در تبریز از

محلات مستحدثه است و ظاهراً از عصر نایب السلطنه عباس میرزا با این نام معروف شده است، قسمت أعظم این محله جزء محلهٔ سنجران بوده است چنانکه قبر أبوالحسن موسی که امروز در خاک محلهٔ راسته کوچه نشان می‌دهند مؤلف کتاب آنرا در محلهٔ سنجاران معرفی می‌کند. دروازهٔ سنجاران یکی از دروازه‌های ده گانهٔ بارویی است که قبل از قلعهٔ غازانی بدور این شهر کشیده شده بود «دور با روی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد... چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت خلایق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبهٔ که بر هر دروازه زیادت از أصل شهر آبادانی پیدا شد غازان‌خان آن را بارویی کشید چنانکه تمامت باغات و دیه ها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود جهت وفات او تمام ناکرده بماند». (نزهة القلوب ۷٤۰ نسخهٔ خطی). «در شهور سنهٔ اثنتین و سبعمائه یرلیغ شد تا دارالملک تبریز را از خالص أموال خانی حائطی رکین و بارویی حصین سازند تا روی‌وار تالی دیگر آثار پسندیدهٔ پادشاهی گردد، چون مهندس رأی رزین خط أساس آن بررقعهٔ متخیله خواست کشید فرمود که مدار آن دایره بر چرنداب و سرخاب وبلیان کوه و تمامت بساتین و باغات محیط باید، عرض دیوار ده گز و مساحت طول آن پنجاه و چهار هزار خطوه است که تقریباً چهار فرسنگ و نیم باشد و از شش جهات بارو پنج دروازهٔ عالی بمثابت حواس خمس هریکی بر سمت شارع ملکی چون بغداد و عراق و خراسان‌واران مرفوع گشت و هشت دروازهٔ کوچک دیگر بر مابین دروب پنجگانه جهت قرب مسافت صادر و وارد موضوع...». (تاریخ وصاف ج ۳ ص ۳۸۵ چاپ بمبئی خط آقا). (ازتعلیقات مرحوم سلطان القرائی بر روضات الجنان ۵۹٤/۱)

ص ۳٤ ح ۱، در روضات الجنان ضمن شرح مزار ابوالحسن موسی بن جعفر(ع) که در سنجران واقع است به موسیٰ نامی (که در همین محل کوچه‌یی هم به نام وی معروف بوده) اشاره شده است (۱/ ٤۵۰) محتمل است که آن شخص همین پیر موسی باشد، منتها حشری او را فرزند نجم الدین محمد برک باف معرفی کرده است. چنانکه این خواجه نجم الدین همان بزرگواری باشد که بسال ۸۸۲ وفات یافته بین فرزندان او موسی نامی شهرت نداشته است.

ص ۳٤ ح ۲، صاحب احسن التواریخ در گفتار: قضایائی که در سنهٔ ۹۸۱ واقع گردیده و اجلاف تبریز را اعدام کرده‌اند از محلات معروف و دروازه‌های تبریز چنین یاد کرده است:

گفتار در قضایائی که در سنهٔ احدی و ثمانین و تسعمائه واقع گردیده، قتل اجلاف تبریز

پهلوان یاری در درب سنجار [سنجاران] و نشمی در درب ویجویه و شرف پسر مصطفی لنگ در درب سرو و شیخی کاردزن در مهاد مهن و آقامحمد در درب نوبر و پهلوان عوض در میدان و اصلان در درب اعلی و میرزای ملکانی با گوگجه در میدان شتربانان و علای حسن جان در شش گیلان. قریب دو سال در میان این قوم بداختر جدال و قتال برد
(احسن التواریخ، ص ۵۸۷ ــ ۵۸۸)

نادرمیرزا می افزاید:
«سال ۱۱۹٤ به حمایت احمدخان هشت دروازه برآن حصن نهاد.
اول دروازهٔ خیابان که سبیل عراق و سپاهان است.
پس درب اعلی که اکنون درب باغمیشه گویند.
پس درب سرخاب بنام همان کوی، پس درب شتربان که اکنون دوه‌چی نامند.
پس درب اسلامبول که به مغرب قلعه و راه حجاز و اسلامبول باشد.
و دیگر درب سرد که اکنون گجیل گویند.
پس باب مهاد مهین، پس درب نوبر هردو به نام کوی.
به هر دروازه دو منارهٔ کاشی مرتفع بود و همه اطراف دروازه کاشی کبود (تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱٤۸).

ص ۳۹، در اوایل محلهٔ سرخاب بین جنوب غربی مقبرهٔ سیّد حمزه و ساحل شمالی رودخانهٔ مهرانرود تقریباً در جهت غربی محلهٔ ششگلان نزدیک به پل قاری جائی است معروف به تکیهٔ حیدر، آنجا محل مقبره و تکیهٔ سلطان میرحیدر تونی است و درب اعلی هم در آن حوالی بوده است. جماعتی از درویشان و طایفهٔ صوفیّه از دور و نزدیک و از بلاد عثمانی نیز، به آن تکیه رفت و آمد داشته اند و به آبادی و رونق آن اهتمام می‌ورزیده اند، چون مقبول الفریقین بوده است تا ایام حکمرانی شاه‌عبّاس اول معمور و آسیبی از خرابکاریهای طزفین نیافته بود. شاه‌عبّاس آنجا را با لوث تهمت فسق آلوده کرده منهدم ساخت، این خرابه یا قسمتی از آن تا اواخر قاجاریه با نام اصلی باقی و مشخص بوده است امروز از آن ویرانه جز نام اثری بجا نیست، همه را خانه و عمارت ساخته اند و ظاهراً قسمتی از زمین یا حیاط تکیه داخل خیابانی است که در آن حوالی از جنوب به سوی شمال کشیده شده است.
این سلطان میرحیدر تونی (۸۳۰) که با لقب قطب الدین نیز خوانده اند و مولد او باکو و

مدفنش تبریز و معاصر قرایوسف (۸۲۳) و پسرش قرااسکندر (۸٤۱) بوده است نسبتی با قطب الدین حیدر ترک نژاد (٦۱۸) که مرید خواجه احمد یسوی است و درخراسان درمحلی که به نسبت قبرش تربت حیدریّه می‌گویند مدفون است ندارد.

جماعت حیدریان را بعضی مانند قاضی نورالله شوشتری و محمدحسن خان، به همین میرحیدر تونی نسبت می‌دهند و بعضی مانند مولف نزهة القلوب و خواند میر و شروانی و معصومعلیشاه از پیروان قطب الدین حیدر ترک نژاد که در خراسان مدفون است می‌دانند و بعضی به سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی منسوب دانسته که معتد به نیست.

داستان حیدری و نعمتی بحثی دراز است اجمالاً تخم نفاق و شقاقی بوده است که حکمرانان صفوی در تربیت و پرورش آن جرثومه در خاک این مملکت دخلی عظیم داشته اند.

به کتب زیر مراجعه شود:

نزهة القلوب (باب ۱۷ لغت زاوه)؛ مجالس المؤمنین (مجلس اول لغت تبریز، مجلس ششم قطب الدین سیدحیدر تونی)؛ مرات البلدان (ج اول لغت اصفهان و تربت)؛ طرایق الحقایق (وصل ششم معاصرین ابوالفتوح و خاتمه، تربت حیدری)؛ بستان السیاحه (گلشن ۳ حرف تاء لغت تربت)؛ حبیب السیر (ج ۲ جزء ۳ حالات الناصرالدین الله)؛سلسلة اولالیاء سیدمحمد نوربخش؛ الماثر والا ثار (باب ۸)؛ مستفاد از روضات الجنان ص ۵۹۷ حواشی و تعلیقات دانشمند فقید میرزا جعفر آقای سلطان القرائی.

در زاویهٔ شمال باختری قهستان، ولایت بوشت واقع است که شهرهای عمده اش ترشیز و کندر می‌باشد ترشیز بعدها ترشیش و ترشیس ضبط شده است... در خاور ولایت ترشیز ولایت زاوه واقع است در قرن هفتم این شهر بمناسبت آن که مقام و مسکن شیخ حیدر یکی از اولیاء بزرگ بود معروفیت پیدا کرد فرقهٔ حیدریه دراویش به او منسوبند. شیخ حیدر تا آمدن مغولها در سال ٦۱۷ در قید حیات بود و بعدها به شیخ قطب الدین معروف شد. ابن بطوطه که در قرن هشتم مریدان شیخ حیدر را در زاوه دیده گوید در گوش و دست و گردن حلقهٔ آهنین دارند. مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقام حیدریان است در آنجاست. امروز شهر زاوه به تربت

حیدری معروف و آن تربت هنوز زیارتگاه است.
(نقل به اختصار از جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تالیف لسترنج تهران ۱۳٦٤ ش) ص ۳۷۹)

ص ٤۲، از ترجمهٔ این خواجه شمس الدین محمد فلکی اطلاع درستی در دست نیست الا اینکه مرحوم تربیت در «دانشمندان آذربایجان» زیر عنوان «ملک الصدور والافاضل والعلما عبدالله بن علی بن محمد معروف به فلک علاء» می‌نویسد: از علما و ادبای معروف تبریز بوده و شرح مختصر و مفیدی با شیوهٔ شیوا بر کافیهٔ ابن حاجب در حدود سنه ۷۰۰ به عنوان الهادیة الی حل الکافیه به نام سعدالدین محمد ساوجی وزیر غازان خان تالیف کرده و کتابی هم به اسم سعادتنامه در همان تاریخ برای پسر آن وزیر نوشته است و در اواخر رجب سنهٔ ۷۰٦ تقریظی بر تفسیر خواجه رشیدالدین وزیر به قلم آورده و... از لحاظ انطباق تاریخی و سایر مشخصات احتمال می‌رود صاحب ترجمه: «فلک علا» جدّ ملک الصدور عبدالله باشد که در شعر فلکی تخلص می‌نموده است.

ص ٥٤، بطوریکه ذکر شد قلّه به معنی کوزهٔ بزرگ است. در بعضی از روایات مربوط به مقدار کُر همین کلمه بقرار ذیل بکار برده شده است:

«اذاکان الماء قدر قلّتین لم ینجسه شیئ» یعنی وقتی که آب به مقدار دو قلّه باشد چیزی او را نجس نمی‌کند از ابن درید لغت دان معروف نقل شده است که: ظرفیت یک قلّه پنج مشک آب است (وسائل الشیعه ۱۲۳/۱) (برای اطلاع از شرح بیت رجوع کنید به جلد پنجم تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ازآقای محمدتقی جعفری صفحهٔ ٤۸۹).

ص ٥۸، مسجد تاج الدین علیشاه که اکنون محراب آن باقی و مصلای شهر معظم تبریز در آن محل بنا شده است در فاصله سالهای ۷۱٦ الی ۷۲٤ هـ‌ق. به وسیله تاج الدین علیشاه وزیر اولجایتو و ابوسعید بهادرخان ساخته شده است. تاج الدین علیشاه در اصل دلال جواهر و احجار کریمه بود و فضل و دانشی نداشت ولی در حرفهٔ خود کارآمد و قابل بود. وی در جمادی الاخرای سال ۷۲٤ در او جان وفات یافت و جسد او را به تبریز آوردند و در جوار مسجدی که خود ساخته بود به خاک سپردند (تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی هم مراجعه شود).

ابن بطوطه (۷۰۲ــ ۷۸۰) که در سال ۷۲۷ به تبریز آمده در سیاحتنامهٔ خود (رحلهٔ

ابن بطوطه، ص ۲۳۳، بیروت ۱۹٦٤م) نوشته است: این مسجد را تاج الدین علیشاه ساخته است در بیرون آن از دست راست مدرسه و از دست چپ زاویه ای وجود دارد و صحن آن با سنگهای مرمر فرش گردیده و دیوارها با کاشی پوشانده شده است و جوی آبی از وسط آن می‌گذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن به عمل آورده‌اند. هر روز بعد از نمازِ عصر در صحن این مسجد سوره‌های یس و فتح و عم را قرائت می‌کنند و مردم شهر برای شرکت در این قرائت در آن جا گرد می آیند.»

حمدالله مستوفی که معاصر با تاج الدین علیشاه بود در بارهٔ این مسجد می‌نویسد: «تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز، در خارج محلهٔ نارمیان، مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز است و در او صُفّه ای بزرگ، از ایوان کسری به مدائن بزرگتر، امّا چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانده‌اند و سنگ مرمر بی قیاس در او به کار بُرده و شرح آن را زمان بسیار باید.» (نزهت القلوب، ص ۸۷، تهران ۱۳۳٦ ش.)

کمال خجندی (درگذشتهٔ ۸۰۳ق) که شاهد شکوه و آبادی این مسجد و محراب سرفرازش بوده چنین گفته است:

جواب گفته‌های ما به تبریز — که می‌گویند یاران گاه و بیگاه
به پستیّ و بلندی می‌نماید — به پیش بیت کعبه، بیت جولاه
تو گوئی خانقاه خواجه شیخ است — به جنب مسجد خواجه علیشاه

(دیوان، ص ۱۰۲۲ چاپ مسکو ۱۹۷۵م)

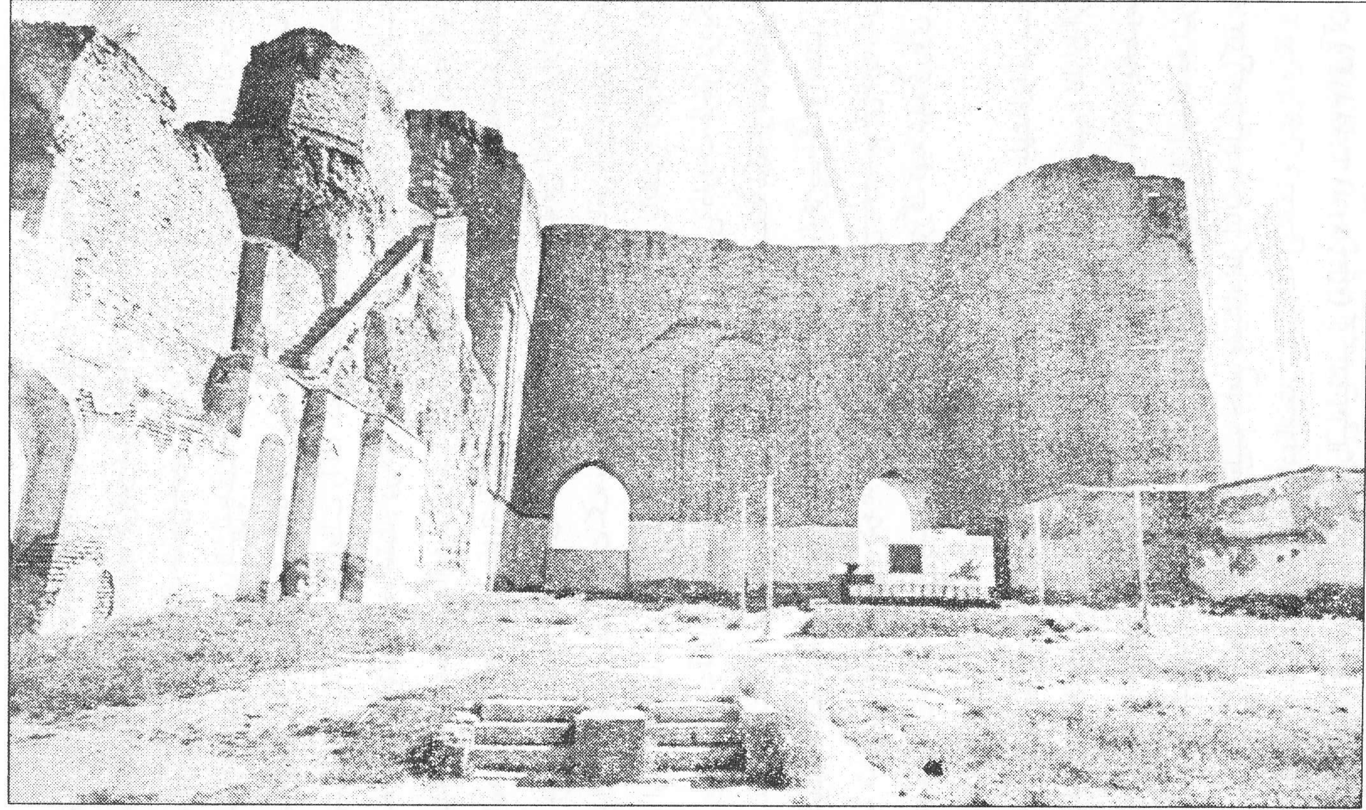
بدرالدین محمودالعینی (متوفای ۸۵۵ق) در کتاب «عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان» می‌نویسد: «در وسط صحن مسجد حوض مربعی بود که یکصد و پنجاه ذراع عرض و طول داشت. سکوئی در وسط آن بود که در هرسوی آن، ازدهان مجسمهٔ شیری آب فرومی‌ریخت. بالای سکو نیز فوارهٔ هشت گوشی بود که دو دهانهٔ آب پران داشت... طاق نوک تیز (جناغی) محراب به‌وسیلهٔ دو ستون مسی اندلسی نگاهداشته می‌شد و قاب محراب با طلا و نقره تزیین و نقاشی شده بود... چراغهای مزیّن به زر و سیم با زنجیرهای مسی از سقف آویزان بودند و داخل طاق را روشن می‌کردند... پنجره‌های مشبک نیز هرکدام بیست شیشهٔ دایره‌ای مزیّن به طلا و نقره داشت.»

تاجر ونیزی که در حدود سال ۸۸۶ق، سومین سال سلطنت سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳ــ ۸۹۶ق) از تبریز دیدن کرده می‌نویسد: «جامع علیشاه بلندترین بناهای تبریز و دارای صحن بزرگی است، در میان صحن حوضی دارد که چهارگوش است، درازا و پهنای آن هرکدام به اندازهٔ صدقدم و ژرفایش شش پاست و پلکانی از کنار استخر به ایوان آن منتهی می‌شود... مسجد را به حدّی زیبا ساخته‌اند که زبان من از وصف آن عاجز است، اما به هرحال می‌کوشم تا با چند جمله حق مطلب را ادا کنم. این مسجد بنای به غایت بزرگی است که وسط آن هرگز سر پوشیده نبوده است. در آن سمتی که معمولاً مسلمانان به نماز می ایستند شبستانی ساخته‌اند که طاقی دارد بسیار بلند، چنان‌که اگر کمانکشی تیری در کمان مناسبی قرار دهد و رها کند هرگز به طاق آن شبستان نمی‌رسد؛ امّا این بنا را تمام نکرده‌اند. دور آن را با سنگهای نفیسی طاق بندی کرده‌اند و طاق برروی ستونهائی از مرمر قرار دارد و مرمر به اندازه‌ای ظریف و شفاف است که به بلور نفیس می‌ماند. تمامی این ستونها به یک اندازه و یک ارتفاع و ضخامت است. بلندی هر ستونی نزدیک به پنج یا شش گام است. این مسجد سه در دارد که از آنها فقط دو تا به کار می‌رود. هردری طاقی دارد به عرض نزدیک چهار پا و بلندی بیست پا. ستونهای دوسوی درها از سنگ مرمر نیست بلکه از سنگهائی به الوان گوناگون ساخته شده است. بقیهٔ طاق با گچ مقرنس کاری و تزیین شده است. در هردرگاه لوحهٔ مرمرین شفافی نصب گردیده که از مسافت یک میل به چشم می‌خورد. دری که باز و بسته می‌شود سه یارد عرض و پنج یارد بلندی دارد و از الوار بزرگ تهیه شده و روی آن قطعات برنز صیقلی و مطلا کوبیده شده است.»

کاتب چلبی در تاریخ جهان‌نما فقط بزرگی و عظمت بنای مسجدعلیشاه را می‌ستاید و اشاره می‌کند که ویرانی برآن راه یافته است. شاردن نیز دربارهٔ این بنا همین نظر را ابراز داشته و نوشته: «مسجد علیشاه تقریباً ویرانه است، فقط قسمتهای جنوبی آن که مخصوص ادای نماز است مرمت شده، منارهٔ آن بسیار بلند است و مسافرانی که از ایروان به تبریز می‌روند قبل از ورود به شهر، از دور بنای عظیم جامع علیشاه نظر آنان را جلب می‌کند.» تصویری نیز از تبریز و مسجد علیشاه ترسیم نموده است.

نادرمیرزا هم در تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز (مؤلفهٔ ۱۳۰۲ــ ۱۳۲۲ق) آن را به وصف ویرانی توصیف کرده است.

(نقل به اختصار از آثار باستانی آذربایجانی تالیف کارنگ ص ۲۴۰ــ ۲۶۱)



مسجد تاج الدین علیشاه که در آن دو طاق پنجرهٔ مشرف به جنوب، محراب و پله‌های متصل به دیوار شرقی دیده می‌شوند. عکس از: ترابی

ص ۶۲، دمشقیه نام محله‌یی از محلات شرقی تبریز است که به نسبت دمشق خواجه بدین‌نام شهرت یافته است در این محله باغ بزرگی بود و مقبرهٔ مخروبه و آثاریک گورستان قدیمی تا پنجاه شصت سال قبل مشهود بود ولی اکنون از عمارات دمشقیه و مقابر آل جلایر در این شهر اثری باقی نیست.

ص ۷۰، ربع رشیدی:

خرابه هائی که هم اکنون در کوی باغمیشه تبریز، سمت شمال ولیانکوی بنام قلعهٔ رشیدیه ملاحظه میشود روزگاری بزرگترین دانشگاه جهان بشمار میرفته و کتابخانه ای هم درخور شأن خود داشته است.

این مؤسسه بزرگ علمی در اواخر قرن هفتم هجری به امرخواجه رشیدالدین فضل الله وزیر با تدبیر غازان‌خان ساخته و پرداخته شده بود. رشیدالدین فضل الله تحصیلات خود را در همدان بپایان رسانیده بعنوان پزشک وارد دستگاه اباقاخان شد و در اثر درایت و کفایت بمقام وزارت غازان‌خان نایل گشت و در دوران سلطنت اولجایتو (۷۱۶ــ ۷۰۳) و ابوسعید بهادرخان نیز وزیر بود و سرانجام بفرمان ابوسعید شهید گردید (۷۱۸).

خواجه تألیفات چندی دارد از جمله جامع التواریخ رشیدی، مفتاح التفاسیر، کتاب التوضیحات، رسالهٔ سلطانیه، لطایف الحقایق، مکاتیب رشیدی (که مجموع نامه های اوست) و... غیره. معذالک شهرت این وزیر دانشمند و محقق، بیشتر مدیون توجه و علاقهٔ او به تیمار خاطر علما و دانشمندان و شعرا و عرفاست.

در مکاتیب رشیدی نامه ای ملاحظه میشود که خواجه بفرزندش امیرعلی حاکم بغداد نوشته و او را موظف ساخته است تا برابر فهرستی که داده برای ۵۱ تن از مشاهیر علما مانند قاضی عضدالدین ایجی، عبدالرزاق کاشی (ریاضی دان معروف)، قطب الدین رازی، خواجه همام تبریزی، اصیل الدین بن خواجه نصیرطوسی، قطب الدین شیرازی، قاضی بیضاوی انعامی را که مقرر داشته است بدهد.

در نامه دیگر که بفرزندش خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته بوسعت و عظمت ربع رشیدی اشاره کرده است، بموجب این نامه در آنزمان این **شهرک** تشکیلاتی بدین شرح داشته است: (۱۵۰۰ دکان، ۲۴ کاروانسرا و مهمانسرای بزرگ، سی هزار خانهٔ زیبا و حمامات و بساتین و حوانیت و طواحین و کارخانه های شعربافی و کاغذسازی و

رنگرزخانه و دارالضرب) دویست نفر حافظ قران که از بین خوشخوانان معروف بصره و واسط و شام برگزیده شده بوده‌اند، چهارصد استاد در کوچهٔ علما ساکن و همه رامیاوومات وادرارات کافی برقرار بوده، هزار طالبعلم (دانشجو) که هریک در میدان دانش صفدری و برآسمان فضیلت اختری محسوب میشده‌اند در محله طلبه نشانده و مرسوم همه را بر منوال علما مقرر داشته بود و شش هزار دانشجوی دیگر در تبریز ساکن بوده‌اند که هرروز در دارالعلمهای ربع رشیدی علم می‌آموخته‌اند.

و این نمونهٔ بارزی از تدبیر و همت بزرگمردان میهن ماست که توانسته‌اند در شرایط نامساعدی یکی از درخشانترین تمدنها و مهمترین مراکز علمی را در آذربایجان بوجود آورند.

خلاصه **ربع رشیدی** دارای عمارات باشکوهی مخصوص مدرسه، دارالشفا، دارالسیاده و مسجد و کتابخانه و ضرابخانه و خانقاه و دارالصنایع و کارخانهٔ نساجی و کاغذسازی و غیره بوده است.

خواجه در این شهر کوچک برای آرامگاه خودش گنبد مجللی نیز ساخته و در دو طرف این گنبد دو کتابخانهٔ بزرگ بنا نهاده بود، در این دو کتابخانه هزار جلد قران بخط مشاهیر خوشنویسان و شصت هزار جلد کتابهای گرانبها قرار داشته است. در نامه‌ای که بمولانا صدرالدین محمد ترکه نوشته تعداد کتب و انواع کتابهای دو کتابخانه را چنین شرح داده است:

«دیگر دو دارالکتب که در جوار گنبد خود از یمین و یسار ساخته‌ام از جمله هزار مصحف در آنجا نهاده‌ام و وقف کرده‌ام برربع رشیدی و تفصیل آن بدین موجب است: قرآن بحل طلا نوشته چهارصد جلد، بخط یاقوت ده جلد، بخط ابن‌مقله دو جلد، بخط سهروردی بیست جلد، بخط اکابر بیست جلد، قرانهائی که بخط خوب نوشته شده است پانصد و چهل و هشت جلد؛ دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تاریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و روم و چین و هند جمع کرده‌ام همه را وقف گردانیدم برربع رشیدی». (مکاتیب رشیدی)

با استفاده از سایر مکتوباتش، معلوم میشود که خواجه موقوفاتی نیز معین کرده بود که از عواید آنها مصارف استنساخ کتب و هزینه‌های کتابخانه و مدرسه و خانقاه و دارالشفا و... غیره تأمین میشده است.

متأسفانه پس از وقوع قتل خواجه(در هیجدهم جمادی الاولی سنه ۷۱۸) تمام آثار زیبای رشیدیه و بسیاری از نفایس و نسخ خطی گرانبها بیغما رفت و آنچه باقی مانده بود بار دیگر با کشته شدن فرزندش خواجه غیاث الدین محمد (در ۲۱ رمضان ۷۳٦) دستخوش تاراج اوباش قرار گرفت. بسال ۷۸۷ وقتی تقتامش خان به تبریز حمله کرد این بنای باشکوه آبادی خود را از دست داده بود. کمال خجندی چنین گوید.

گفت فرهادآغا[1] به میرولی[2] — که رشیدیه را کنیم آباد
زر به تبریزیان به آجر و سنگ — بدهیم از برای این بنیاد
بود مسکین به شغل کوه کنی — که زموران کوه و دشت زیاد
لشکر پادشاه توقتامش — آمد و، هاتف این ندا در داد
لعل شیرین به کام خسرو شد — کوه بیهوده می‌کند فرهاد

(دیوان ۳۸۳)

ص ۷۳، باغ شمال در جنوب شرقی تبریز قرار داشته است و آن را از مآثر سلطان یعقوب آق قوینلو(۸۹٦) شمرده اند. نایب السلطنه عباس میرزا درعرصهٔ این باغ بناهای متعدد ساخت و به مرور زمان این باغ به باغ شاهزاده شهرت یافت برای اطلاع بیشتر از وصف این باغ رجوع شود به تاریخ تبریز نادرمیرزا و تاریخ امکنهٔ ثقة الاسلام (میرزا علی آقا) و زنبیل فرهاد میرزا و آثار باستانی آذربایجان مرحوم کارنگ.

شاید مقصود مؤلف عالم آرای عباسی نیز از باغ شمال آباد که جشن عروسی اسمعیل میرزا پسر شاه‌طهماسب اول را در آنجا توصیف می‌کند غیر از باغ شمال نیست «در اثنی و ستین و تسعمائه که صبیهٔ مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی را که از مرحومه خانش بیگم همشیرهٔ حضرت جنت‌مکان بوجود آمده بود بحبالهٔ او درمی‌آورد در باغ دلگشای شمال آباد تبریز جشنی عظیم آراسته چنان عروسی کردند که هنوز آن جشن و سور در میانهٔ قزل باش زبانزد خاص و عام است» (عالم آرای عباسی چاپ طهران سال ۱۳۳٤

---

۱ ــ از رجال ایلکانیان.

۲ ــ امیر ولی پسر امیرشیخ علی هندو حاکم استرآباد و جرجان و مضافات که پس از استیلای امیرتیمور از مقر خود گریخته به آذربایجان آمده بود.

ش. ج ۱ ص ۱۳۲). «عروسی اسمعیل میرزا در تبریز یوم الأربعآء بیست و دوم شهر ذی القعده، سنهٔ اثنی و ستین و تسعمائه». (بیاض مؤلف). در دورهٔ قاجاریه نیز بعضی از ضیافتهای بزرگ و جشنهای عروسی شاهزادگان در این باغ ترتیب یافته است.

نایب السلطنه عباس میرزا در عرصهٔ این باغ بناهای متعدد ساخت و در آبادی و عمارت آن تأثیر بزرگ بخشیده بخود اختصاص داد چنانکه این باغ را باغ شاهزاده نیز گفتند و در ألسنه و أفواه مانند نام أصلی تبادل یافت. أولاد و احفاد او چون فرهاد میرزا ومحمود میرزا پسر بهمن میرزا این باغ را از مستحدثات نایب السلطنه می‌دانند و جزء متروکات وی می‌شمارند طول باغ شمال تبریز یکهزار و پنجاه ذرع تبریز، عرض باغ پانصد و بیست و چهار ذرع تبریز است. ذرع تبریز یا ذرع عراقی در هشت ذرع یک ذرع تفاوت دارد که ذرع تبریز زیادتر است. (زنبیل چاپ سنگی صفحهٔ ۲۲۲). نادرمیرزا در مطاوی بحث مفصلی که در وصف این باغ گشاده است می‌گوید که باغ شمال چهار قطعه است: باغ بزرگ، باغ بادام، باغ گلستان، باغ رز، که به باغ فرهاد شیرین معروف است و مجموع مقدار أراضی آن چهل خروار تخم افکن می‌باشد، أبنیه و عماراتش با أنواع و أقسام زینتها مزین و بعضی از قصرها با تصاویر سلاطین با اقتدار مصور است، رفعت و بلندی بعضی از قصرها آنچنانست که تمامی شهر را از آنجا می‌توان دید.

پس از وفات نایب السلطنه بعضی از شاهزادگان قاجار نیز به عمارات و أبنیهٔ باغ افزودند و این باغ تاأواخر دولت قاجاریه آباد و معمور و نزهتگاه عمومی هم بود و بمرور أیام از رونق افتاد از طرف حکام وقت نیز توجهی بحفاظت و حمایت آثار آن نگردید تا در حدود سال هزار و سیصد و چهل و هشت هجری قمری (۱۳۰۸ هـ.ش.) بلدیهٔ تبریز که آن اوقات ریاست آن اداره به عهدهٔ میرزا محمدعلی خان تربیت مؤلف دانشمندان آذربایجان محول بود عرصهٔ آنرا تقطیع کرده بمعرض بیع و شرا آورد و با این طریق قسمتی از أراضی آن بتصرف بعضی از أهالی شهر آمد و در زمین آن، خانه و عمارات مسکونی بنانهادند قسمتی هنوز بائر وجزء أراضی متروکه قرار یافته است، میدان وسیعی نیز برای بازی و مسابقهٔ ورزشکاران معد شده است، بهرصورت است اکنون جز نام، از باغ و آثار و أبنیهٔ آن چیزی بجا نیست. برای اطلاع بیشتر از وصف این باغ رجوع شود به تاریخ تبریز نادرمیرزا و تاریخ أمکنهٔ ثقة الاسلام (میرزا علی آقا) و زنبیل فرهاد میرزا قاجار. (تعلیقات فقید میرزاجعفر سلطان القرائی بر

روضات الجنان ج ۱، ص ۶۰۲ ـــ ۶۰۳)

حسن بیگ روملو صاحب احسن التواریخ هم ضمن گفتار در قضایائی که در سنهٔ اثنی و ستین و تسعمائه واقع گردیده می‌نویسد «در این سال شاه دین‌پناه [شاه طهماسب صفوی] از قراباغ کوچ کرده در دارالسلطنهٔ تبریز نزول اجلال فرمود. آن حضرت فرمود تا در باغ شمال که اعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار و آبهای روان که جنات تجری من تحتها الانهار (البقره، ۲٤) در غایت اشتهار است. نظم

چه باغی که شد رشک باغ ارم — گل آتشینش چراغ ارم
چنارش قد افراخته از زمین — زده پنجه بر ساق عرش برین
نهال گلش همچو خوبان شنگ — به حنّا همه ناخنان کرده رنگ
چو خط بتان سبزه‌اش دلگشا — ز سر گشتگانش نسیم صبا
به هم سوسن و غنچه‌اش متصل — زبان در دهان از پی کام دل
درختان سرواش همه دلپسند — چو سبزان رعنای بالابلند
برآورده چون بلبلانش نوا — کبوتر به چرخ آمده در هوا...

و کریمه‌ای از اقارب ارحام در عقد ازدواج شاهزادهٔ عالمیان اسماعیل میرزا درآوردند و زخافی کردند که تا میزبانان قضا قرص ماه و مهر را بر اطباق فلک جهت مجلس شبستان حضیض خاک نهاده‌اند اجلاسی بدان خوبی و اطعامی بدین نهج ندیده‌اند» (ص ٤۹۹ ـــ ۵۰۱)

ص ۷۵ ح ۱، غازان‌خان روز یکشنبه یازدهم شوال سنهٔ ۷۰۳ در خطهٔ قزوین‌وفات یافته و در شنب غازان تبریز به خاک سپرده شده است (تاریخ بناکتی، ص ٤۷۰) فخر بناکتی در این واقعه گفته:

روز یکشنبه قریب عصر سال ذال و جیم
یازده بگذشته از شوّال سلطان جهان
شاه عادل خان غازان از خطهٔ قزوین برفت
تا به دارالملکِ باقی زین دنیِ دنیای فان

ص ۷۵ ح ۳، ملک اشرف در ۷۵۸ هـ.ق در اوجان به حضور جَانی بیگ آورده شد و به فرمان جانی بیگ سر او را بریدند و بر درِ مسجد مراغیان آویختند (حبیب السیر ۲۳۷/۳).



سنگنبشتهٔ قبر سلطان اویس ایلکانی عکس از: ترابی

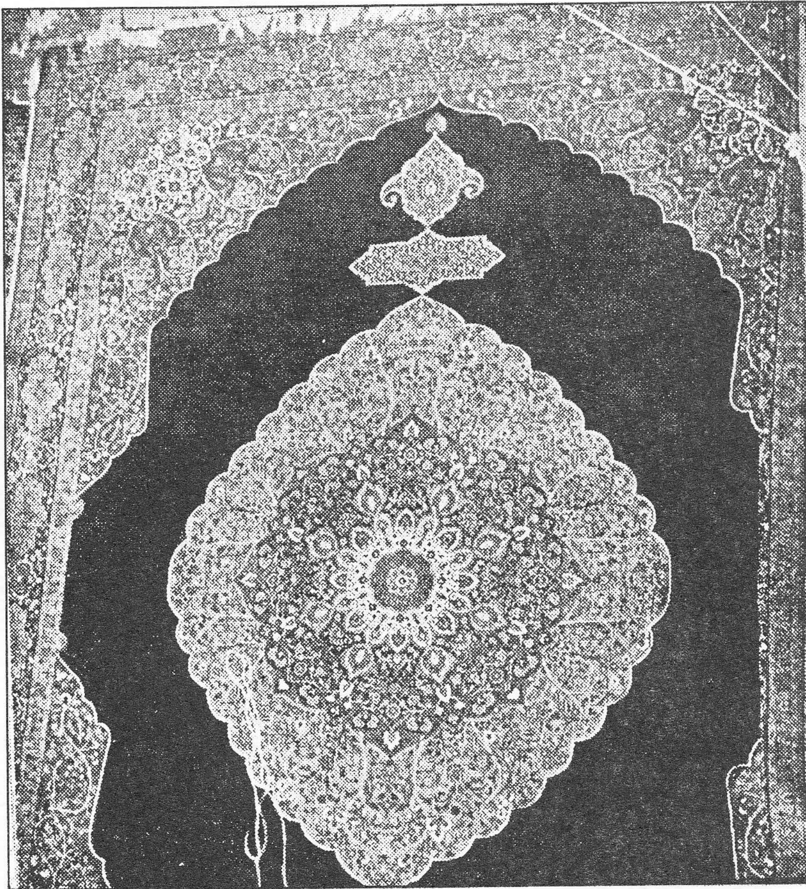


تصویری از باغ شمال و عمارت آن

ص ۷۵ ح ٤، ارتفاع این سنگ قبر قریب یک متر و نیم، شیوهٔ خط ثلث و چنین قرائت شده است: «نفسی الفداء لقبرٍ انت ساکنه. «انتقل السلطان الاعظم المغفور والخاقان الهم المسرور، الراجی عفوالله الغفور، معز دین الله المنصور، شیخ اویس بهادرخان، علیه الرحمة والرضوان، من دارالعمل الی فردوس الجنان فی ثالث جمادی الاول سنة ست و سبعین و سبعمئة»

احوال جلایریان و چوپانیان در روضة‌الصفا، ج ۵، ص ۱۶۱ ــ ۱۷۸؛ منجم باشی، ج ۳، ص ٦ ــ ۱۲؛ منتخب التواریخ معینی نطنزی، ص ۱٦۰ ــ ۱۷۰؛ حبیب السیر، ج ۳، جزء اول، ص ۲۲۵ ــ ۲۵۰ هم آمده است.

ص ۹۳، مؤلف روضات الجنان ضمن شرح حال باباحسن (ص ٤۹) می‌نویسد که «وی بابای هفتادبابا بوده است» و در سیاههٔ باباها از هفتاد و یک تن نام برده است. حشری تعداد این باباها را هفتاد و دو تن قید کرده (ص ۹۲) و از پنجاه ونه بابا یاد کرده است و اسامی باباهای ذیل را از قلم انداخته است:



از نقاشیهای یکی از عمارات باغ شمال (روضات الجنان، ۶۰۲/۱)

۱ ــ فقیه عمرالانقی. ۲ ــ خواجه یوسف حیران دهخوارقانی ۳ ــ خواجه علی بادامیاری ٤ ــ خواجه محمد کججانی ۵ ــ بالاحسن بنیسی ۶ ــ بابا قنبر ۷ ــ بابا عفیف تبریزی ۸ ــ بابا جعفر ۹ ــ باباچوپان مراغی ۱۰ ــ بابا محمد صوفی ۱۱ ــ باباعلی ۱۲ ــ بابا حلیم ۱۳ ــ شیخ سعدالدین ورزقانی ۱٤ ــ بابا محمود بلهجانی ۱۵ ــ شیخ موسی سرابی. ضمناً اسامی زیر را علاوه بر هفتاد و یک بابای مذکور در روضات الجنان بر سیاههٔ باباها افزوده است: ۱ ــ برهان الدین ۲ ــ پیر قندیلی ۳ ــ باباسعید کوچک.

ص ۹۵ ح ٤، امام ابومنصور محمدبن اسعد عطاری طوسی معروف به حفده و ملقب

به عمدةالدین از علما و فقهای شافعی است وی در ۴۸۶ متولد شده و در طوس به خدمت غزالی رسیده و در حلقهٔ شاگردان او درآمده، در واقعهٔ غز (۵۴۸ هـ.ق) از نیشابور گریخته به آذربایجان رفت و به نوشتهٔ ابن خلکان (ص ۴۵) در تبریز در ماه ربیع الاخر ۵۷۱ یا ۵۷۳ درگذشت. خاقانی در رثاء او یک قصیده و دو قطعه دارد (ص چهل و شش و ۳۰۰) بنابراین اگر امام طلحه برادر حفده باشد. دوران زندگی او همان قرن ششم هجری قمری است. (کوی سرخاب تبریز، ص ۱۷۶؛ مآخذ مذکور در تعلیقات مرحوم جعفر سلطان القرائی به روضات الجنان ص ۵۷۳ ــ ۵۷۴).

ص ۱۱۵ ح ۱، نگارنده به سال ۱۳۴۳ شمسی در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز (سال ۱۶، شماره ۳) مقاله‌یی تحت عنوان «مقبرةالشعرای سرخاب» نوشت و اقوال مورخان و تذکره‌نویسان متقدم و متأخر را به منظور کشف محل آن نقل کرد. اجمالاً یادآور می‌شود که:

۱ ــ حمدالله مستوفی در نزهت القلوب (مؤلفهٔ ۷۴۰) چنین نوشته است: «در مقبرةالشعرا به سرخاب: انوری، خاقانی، ظهیرالدین فاریابی. شمس الدین سجاسی، فلکی شیروانی و دیگر شعرا مدفونند» ص ۸۹.

۲ ــ دولتشاه سمرقندی در تذکرةالشعرا (مؤلفهٔ ۸۹۲) نوشته است:

«وفات خاقانی در شهر تبریز بوده... و در سرخاب آسوده است و مرقد او الیوم مشهور و مقرر است. قبر افضل الزمان ظهیرالدین طاهربن محمد فاریابی و ملک الشعرا شاهفوربن محمد اشهری نیشابوری هردو در پهلوی خاقانی است» ص ۹۳.

۳ ــ صاحب روضات الجنان (مؤلفهٔ ۹۷۵) مقبرةالشعرا را در سرخاب نزدیک مزار باباحسن با وصف ویرانی چنین توصیف می‌کند:

«مرقد و مزار... خاقانی رحمة‌الله تعالی نزدیک به مزار حضرت باباحسن است از راهی که به باغ بیگم می‌روند به‌جانب دست چپ مدفون است خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هردو شاعر فاضل بی بدل بوده‌اند هم آن‌جا مدفونند آن محل را مقبرةالشعرا می‌گفته‌اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آن‌جا بوده باشد) جای مشخّص و معیّن بوده حالا مندرس و منطوی است نه اثر از آنجا ماند و نه آثار به واسطهٔ استیقاظ اولوالابصار» (ج ۱، ص ۲۰۱).

باز می‌نویسد:

در پای مزار پیر قندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و برلوح مزار او این دو بیت مرقوم است:

معنی طلبان بادیهٔ عمر بریدند تا تصفیه کردند حیات ابدی را
شکرانهٔ اسباب حیاتی که تو را هست یک فاتحه بفرست روان اسدی را

و در آن طرف راه به‌جانب دست راست مزار مولانا مانی شاعر و نقاش شیرازی است... (ج ۱، ص ۲۱۱).

و درج ۱ صفحهٔ ۲۷۱، ۲۷۲ ضمن ذکر مدفونین گورستانهای سرخاب مزار خاقانی و ظهیر و بابااسماعیل را در «دو منار» و مزار پیرقندیلی و اسدی را در درگاه سرخاب نوشته است و معلوم می‌دارد که مقبرة‌الشعرا در حوالی «دو منار» سرخاب قرار داشته است.

٤ ــ ملاحشری در روضهٔ اطهار (مؤلفهٔ ۱۰۱۱) می‌نویسد:

«مزارات حکیم خاقانی و اسدی طوسی و شاهفور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة‌الشعرا» ص ۱۱٦.

۵ ــ از متأخرین طباطبایی در اولاداطهار (که به سال ۱۳۰۰ ق. تألیف شده) و هم‌چنین نادرمیرزا در تاریخ تبریز (مؤلفهٔ ۱۳۰۲ ــ ۱۳۲۲ هـ.ق) از مقبرة‌الشعرا مانند گورستانی معدوم و نامعلوم نام برده‌اند.

نادرمیرزا می‌نویسد: «این گورستانی معروف بوده به کوی سرخاب بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد مگر آن که دراین کوی به جنب بقعهٔ سیدحمزه مقبره‌یی عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قایم مقام صدارت ایران و دستور نایب‌السلطنه عباس میرزا بود و به سوی شرق آن مقبره، قبرستانی است بس کهنه از بعضی شنیده‌ام که مقبرة‌الشعرا آن‌جا باشد» ص ۱۳۳.

هم اکنون [۱۳۵۷ ش] دراین محل یادگاه باشکوه و معظمی فراخور شأن والای سخنوران و عارفان و دانشمندان مدفون در مزارات سرخاب ساخته می‌شود، امید است هرچه زودتر این مهم انجام یابد و به موازات آن با کشف و احیای قبور این افتخارات ملی و ذخایر قومی و معنوی که هریک در عصر خود خدمتگزار تاریخ علم و دانش و شعر و ادب میهن عزیز بوده‌اند

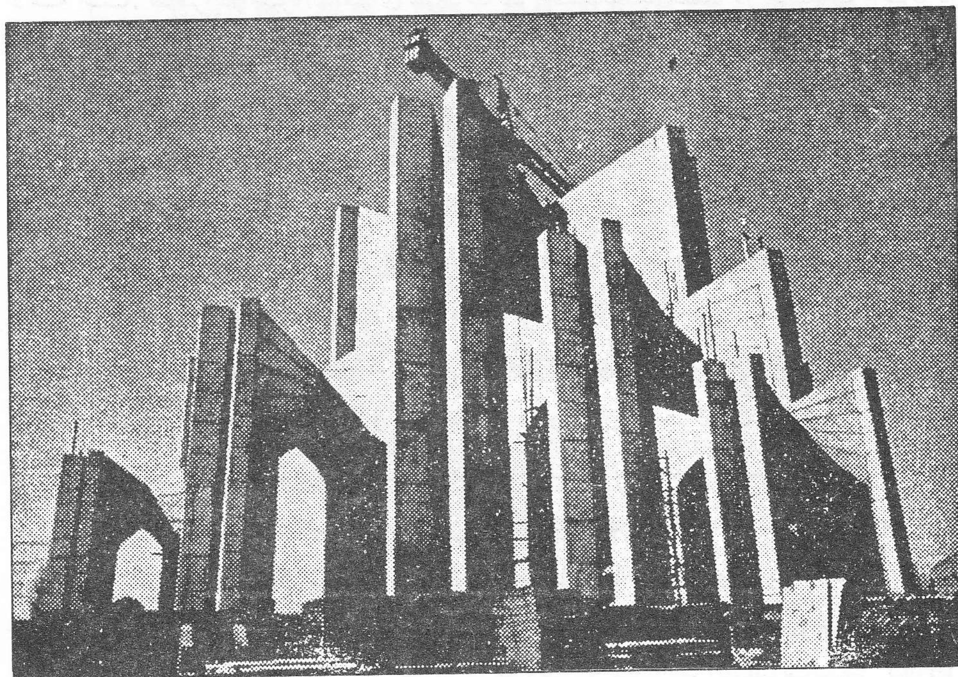
دین ملی خود را ادا کنیم و موجبات شادی روان آزادگانی را که در مقبرة الشعرا و سایر مزارات سرخاب آرمیده‌اند فراهم سازیم.

ناگفته نماند که در جوار مقبرة الشعرا حظیرهٔ بابامزید بوده است و از شعرای بنام و معروف: همام تبریزی و محمد شیرین (مغربی) و خواجه عبدالرحیم خلوتی و... نیز در آن جا مدفونند.

(نقل از سخنوران آذربایجان، ص ۱۸٤ ــ ۱۸۷)

استاد سیّدمحمدحسین شهریار (متوفی ۲۷ شهریور ۱۳٦۷) نیز با عزّت هرچه تمامتر در همین مکان مروّح به خاک سپرده شده است. از ذکر خاطرهٔ جالبی ناگزیر است.

حوالی سالهای ٤۰ - ۱۳٤۲ ش. که بمنظوریافتن محل مقبرة الشعرا مآخذ و منابع مربوط را تصفّح می‌کردم و گورستانهای متعدد و منطوی و مندرس این ناحیه را برای یافتن سنگ قبر بزرگان مدفون در این مکان می‌گشتم با استاد شهریار اتفاق ملاقاتی روی داد پرسیدند که کار



نمای خارجی بنای مقبرة الشعرای تبریز

مقبرة‌الشعرا را به کجا رسانیده‌ای؟ جواب دادم که مدارکی بدست آورده‌ام و مشغول تنظیم مقاله‌یی هستم. گفتند دعا کن هرچه زودتر این سرای فانی را ترک کنم و هرجا دفنم کردند. بنویس که مقبرة‌الشعرا همین جاست! رحمة‌الله علیه.

ص ۱۱۵ ح ۲، آقای دکتر غفار کندلی در نامه‌ای که از بادکوبه به مرحوم میرزاجعفر سلطان‌القرائی مصحح فقید روضات‌الجنان فرستاده و عکس استامپاژ نوشتهٔ سنگ قبر خاقانی را بدان الصاق نموده است! که از نظر ارباب فضل می‌گذرد کندلی معتقد است که قبر خاقانی هم اکنون سالم و بی آسیب مانده است. والله‌اعلم. متن استامپاژ چنین خوانده شده است:

«هذاالقبر المرحوم المغفور اکابرالحکما والشعرا حکیم افضل‌الدین ابراهیم خاقانی بن علی پیر شروانی بتاریخ شوال سنهٔ خمس و تسعین و خمسمائه».

همچنانکه در مطاوی این تذکره مذکور افتاد در تبریز سه گورستان مشخص وجود داشته است. شعرا در مقبرة‌الشعرای سرخاب دفن میشده‌اند؛ فضلا در چرنداب و عرفا در گجیل. امید است اولیای محترم بپاس خدمات علمی و تاریخی و ادبی این عزیزان که صفحات تاریخ میهن به نام افتخارآمیزشان منور و مزین است یاد گاهی همانند مقبرة‌الشعرا فراخور شأن والایشان در محل مناسبی تعبیه و موجبات شادی ارواح طیبهٔ این بزرگان را فراهم و دین معنوی خود را ادا فرمایند انشاء‌الله تعالی.

ص ۱۲۱، گجیل بفتح أول بر وزن رحیل از محلات تبریز است و نام قبرستانی هم هست که بنام آن محله می‌خوانند. (برهان قاطع). معمرین آن ناحیه از پدران خود خلفاً بعد سلف مساحت این قبرستان را شصت خروار زمین روایت می‌کنند و قسمتی از آبادیهای محلات ویجویه (ورجی) و أهراب و کوچه باغ، و میارمیار را در خاک آن می‌دانند.

از همین قبرستان عرصهٔ وسیعی که مساحت آن با تخمین بعضی از مساحان محل دوازده خروار یا بیشتر بود تا این أواخر با این نام در این شهر شهرت داشت. ادارهٔ بلدیهٔ تبریز حدود چهل سال پیش بفکر تخریب قبور آن عرصه افتاد و باهمه لعن و نفرین و اعتراض شدید مردم، در سال هزار و سیصد و اند هجری شمسی مقابر آن محل را کنده و هرچه از لوح و سنگ قبور در آنجا بود بیرون ریخت و فروخت و در مدت چند سال آن عرصه را از آثار مدفونین تهی ساخته بتدریج بصورت باغی که موسوم به باغ گلستان است و امروز از متنزهات



Хәгани Ширванинин гәбринин эстампажы.

نوشتهٔ سنگ قبر خاقانی

عمومی مردم این شهر شمرده می‌شود آورد و از چهارطرف باغ، خیابان و أبنیه و عماراتی نیز در آن محل احداث نمود. نمی‌دانم مرحوم میرزا محمدعلی خان تربیت مؤلف دانشمندان آذربایجان که شخص فاضلی بود و در آن أوقات در تبریز اقامت داشت قبل از تخریب این

قبرستـان یا موقـع هدم آن، بحث و فحصی از أحوال مـدفونین آن محل نمـود و فوایدی از خطوط ألواح آنها بروی کاغذ آورد یا گرفتاری أمور اداری در آن وقت فرصت انجام این فریضه را بآن مرحوم نداد؟ از سنگهای این قبرستان دو سه قطعه در یکی از اطاقهای موزۀ تبریز دیدم و سنگ بزرگ مرمری نیز که بسیار زیبا و با نقوش لطیف و بدیع حجاری شده بود در دکان سنگتراشی در تبریز بنظر رسید، قیمت بسیار گـزافی بآن می‌گفت. (از تعلیقات فقید سعید سلطان القرائی بر روضات الجنان ۵۷٤/۱ ــ ۵۷۵).

ص ۱۳۱، عرصۀ وسیـعی در محلۀ چـرنـداب از محلات جنـوبـی تبریز آبـادیـهای آن قسمت شـهر، تا این أواخـر بنام قـبرستـان چـرنداب معـروف و از آثار بعضـی از قـبور منـدرسۀ مدفونین نیز سـنگهای با هیبـت در آن عرصه و در أطراف آن محل باقی بود. این عرصه را ادارۀ مالیۀ تبـریز در سال هزار و سیصد و سیزده هجری شمسی از ادارۀ بلدیۀ این شهر خریده عمارت بزرگی بـرای مشروبسازی در خاک آن نـهاد و در سال هـزار و سیصد و شانـزده هجری شمسی که هنوز بنا باتـمام نرسیده بود مارکـار نامی را از می‌فروشان ارامنـۀ تبریز بآنجا انتـقال داد، در اول تـیرماه هـزار و سیصد و هـفـده هجری شـمسی که کـارخـانه از هرجـهت مکـمـل شده بود خاچیـک ارمنـی و دیگـر می‌فروشـان شهـر یکی پس از دیـگری بـاین عمـارت جدیدالاحداث منتقل و مشغول کار شدند. در أوایـل مردادماه هزار و سیصـد و سی هجری شمسـی أهالی آن نواحـی با سعـی و کوشش عـالم شهـیر آقای حاجی مـیرزا عباسقـلی چرندابی کـه در آن محله سکنی دارد دَرِ این حانوت را کـه خلقی از آن درعذاب بودند بستند و بساطی را که مالیۀ شهر در آن خاک انداخته بود برچـیدند و آن عرصه با آن عمارت معطله به ادارۀفرهنگ تبریز انتقال یافت. پس از نقل و انتقال، خیابانی بنام «خیابان‌شاه» در آن ناحیه احداث و درست از وسط عرصۀ قبرستان از شـمال بسوی جنوب کشیده شـد و ادارۀ فرهنگ تبریز نیز در شرق و غرب آن محل چند مـدرسه ساخت و برای هـریک از آنها نامـی نهاد که اکنـون همۀ آنها مـعمور و آباد اسـت. یکی از ایـن مدرسه‌ هـا که بنام «آمـوزشگاه حـرفۀ شمارۀ دو» بـنا شده اسـت در محلی است که معمـرین محل آنجـا را «صاحب خانه» می‌گفتند، جای بلند و از سطح زمین مقداری مرتفع بود، چنیـن می‌نماید که آن محـل مقابر صاحب دیوان شمس‌الدین و عطاملک جوینی و أولاد آنـهـا بـوده است که به «صـاحـب‌خـانه» شهرت داشتـه است در هـرحال اکنون از این قبرستان و مقابر مدفونین که شهرت تاریخی دارند اثری و نشانی در این شهر باقی نیست، و در

خانه‌های مسکونی آن نواحی کم عمارتی پیدا می‌شود که در بنیان آن از لوح و سنگ قبر مدفونین این قبرستان بکار نرفته است (مستفاد از خط حبر مستند آقای حاجی میرزا عباسقلی آقاچرندابی) (ر، ۱/۵۵۷ — ۵۵۸)

ص ١٣٤، ابوالثنا قطب‌الدین محمود علامهٔ اشعری الاصول و شافعی الفروع حکمی مشرب شیرازی فرزند مولانا ضیاء‌الدین مسعود فرزند مولانا مصلح کازرونی است که از دانشمندان نامور قرن هفتم و هشتم بوده است.

ضیاء‌الدین مسعود پدر قطب‌الدین طبیبی معروف و از مشایخ صوفیه بود و بردست شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی (۵۳۹ — ۶۳۲) خرقهٔ ارادت پوشید و در بیمارستان مظفری شیراز به تدریس طب و معالجهٔ بیماران اشتغال داشت.

قطب‌الدین محمود به سال ٦٣٤ هـ.ق در شیراز چشم به جهان گشود و از طفولیت با عشق و علاقهٔ مفرط پیش پدر به تحصیل پرداخت و در ده سالگی اعمال یدی را باستثنای قدح[1] یاد گرفت و بردست پدر تبرکاً خرقه پوشید، پس از چندی به خدمت نجیب‌الدین علی بن بزغش شیرازی متوفی به سال ٦٧٨ رسید و از دست وی نیز خرقه پوشید؛ قطب‌الدین چهارده سال داشت که پدرش فوت کرد و او را در بیمارستان مظفری به جای پدر به کحالی و پزشکی گماشتند.

قطب‌الدین در بیمارستان مانند دیگر پزشکان گاهی به مداوا و گاهی به مطالعهٔ کتب پزشکی روزگار میگذرانید ولی همیشه در اندیشهٔ تحصیل و تکمیل دانش خود بود؛ کلیات قانون ابن‌سینا را در آغاز پیش عمویش کمال‌الدین ابوالخیر بن مصلح کازرونی و بعد در محضر شمس‌الدین محمد بن احمد کیشی و بعد از آن در حوزهٔ درسی شیخ الکل شرف‌الدین زکی بوشکانی تلمّذ نمود، در این ایام بود که شروحی از قانون از جملهٔ شرح فخررازی و چهار شرح دیگر به‌دست آورد ولی هیچیک از شروح و درس استادان وی را قانع نساخت و این همه مطالب را در حل مشکلات قانونی کافی ندانست، ظاهراً از این اوقات به فکر تصنیف شرح قانون افتاد.

بین سالهای ٦٥٨ — ٦٦٣ پس از استماع از شهرت علمی خواجه نصیرطوسی به

---

۱ — **قدح:** بروزن فلس در اصطلاح کحالها نقل آب چشم است از محلی به‌محل دیگر. بحرالجواهر

محضر آن استاد شتافت و علم هیئات و اشارت بوعلی سینا را پیش حکیم طوسی تلمّذ کرد و بسیاری از مشکلات قانون را به یاری آن استاد کشف و حلّ کرد.

قطب الدین پس از مسافرت به بغداد و تبریز و دیدار هلاکو و خواجه نصیرالدین به خراسان و عراق و در حدود ٦٦٧ دوباره به بغداد آمد و با شیخ زاهد محمدبن سکران از مشایخ صوفیّه دیدار کرد و بعد بین سالهای (٦٦٧ ــ ٦٧٢) در روم (ترکیّهٔ کنونی) بوده است و در همین سالها از طرف معین الدین پروانه که نیابت سلطنت غیاث الدین کیخسرو ابن رکن الدین سلیمان را داشت به منصب قضاء سیواس و ملاطیه ــ ظاهراً ــ پس از فوت صدرالدین قونوی منصوب گردید.

قطب الدین مصنفات سودمند بسیار دارد از آن جمله است:

۱ ــ نهایة الادراک فی درایة الافلاک

۲ ــ التحفة الشاهیّه

۳ ــ شرح حکمت الاشراق سهروردی

٤ ــ تحفة السعدیة یا شرح کلیات قانون ابن سینا

قطب الدین به فارسی و عربی شعر نیز میسرود از اشعار فارسی اوست:

یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم   یک چند پی زمرّد سوده شدیم
آلودگئی بود و لیکن تن را   شستیم به آب توبه و آسوده شدیم

(این رباعی با اندک اختلاف به شاه طهماسب صفوی هم نسبت داده شده است)

قطب الدین هفده رمضان سال ۷۱۰ هـ. ق به عهد اولجایتو در تبریز به علت ذات الجنب فوت کرد و به چرنداب مدفون گردید:

و مولانا جلال الدین ترک که یکی از مستفیدان او بود گفت:

قطب فلکِ وجود آن جان جهان   چون قطب فلک ز چشم ما گشت نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز   یکشنبهٔ هفدهم ز ماه رمضان

(دانشمندان و سخن سرایان فارسی تألیف محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت ج ٤ ص ۲۰۵ ــ ۲۱٤؛ تاریخ گزیده ص ۷۰۱ ــ ۷۰۲؛ روضات الجنان، ۲/٦۷۱)

ص ١٤٤، قبور جمعی از خاندان جوینی نیز در چرنداب است، اینها در رباط شیخ

فخرالدین أبوالفتوح تبریزی[1] در مقبرهٔ که اختصاص بآن خاندان داشته است پهلوی همدیگر مدفون بوده‌اند با این تفصیل:

علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمدبن محمدبن محمد جوینی مؤلف جهانگشا در تاریخ دولت مغول، در شب شنبه چهارم ذی‌الحجه سال ششصد و هشتاد و یک در أیام سلطنت سلطان احمد هنگام صبح در آران وفات یافت، جنازهٔ او را به تبریز نقل کرده در همان محل دفن کردند.

خواجه شمس الدین محمدبن محمدبن محمد جوینی صاحب دیوان ممالک مغول، در روز دوشنبه چهارم شعبان سال ششصد و هشتاد و سه در حوالی أهر بأمر ارغون خان بقتل رسید، جنازهٔ او را نیز از آنجا به تبریز انتقال داده در کنار قبر برادرش عطاملک بخاک سپردند.

دارالضیافه در محلهٔ میدان تبریز[2] و عمارتی در کنار قلعهٔ شهر[3] و باغی موسوم به صاحب‌آباد در تبریز به او منسوب است. محلهٔ میدان و دارالضیافه در آن، کجا است و در کدام سمت این شهر بوده است؟ به نگارندهٔ این سطور مجهول است همچنین محیط دایرهٔ این قلعه که پیش از قلعهٔ غازانی است تا چه حد دور این شهر را فروگرفته بوده است و عمارت صاحب در کدام جهت از جهات أربعهٔ آن واقع بوده است؟ درست معلوم و مشخص نیست. اما باغ صاحب‌آباد چنانکه از کلام مؤلف در ترجمهٔ باباعبدالرحمن مجذوب مستفاد می‌شود جایی است که اکنون در تبریز به «میدان صاحب‌الأمر» و یا «حضرت صاحب» شهرت دارد، سابق میدان بزرگ و وسیعی بود جماعت دهات أجناس و أمتعهٔ خود را از فواکه و غلات و غیر اینها که از بیرون باین شهر وارد می‌کردند در آنجا می‌فروختند و جمعی نیز از کسبه و أرباب

---

۱ ــ تلخیص مجمع الآداب ترجمهٔ عزالدین أبوالمظفر یحیی بن الصاحب شمس الدین محمد.

۲ ــ فخرالدین ابوالمعالی محمدبن محمدبن محمدبن محمدبن یوسف الخلاطی الخطّاط الکاتب المقری، رأیته بتبریز سنة أربع و ستین وستمائة و له مکتب فی مسجد مقابل لدار الضیافة التی أنشأها الصاحب السعید شمس الدین محمدبن محمدالجوینی بمحلة میدان تحوی کل صبی ملیح کامل الخلق والصورة، و فی مکتبه رایت أحفادالامام المستعصم بالله، ذکرلی أن‌له نسب متصل بالشیخ أبی اسحق بن شهریار الکازرونی. (تلخیص مجمع الآداب نسخهٔ عکسی متعلق به کتابخانهٔ أستاد اقبال آشتیانی).

۳ ــ مأخذ سابق در سیاق بعضی از تراجم.

حرف در عرصهٔ آن، در زیرچادری که نصب می‌کردند بساط انداخته کسب می‌کردند کم کم جای چادرنشینان دکان شد و بمرور أیام و أعوام بتعداد آن افزود اکنون بازار معتبری است و از میدان جایی که اطلاق اسم میدان بآن صحیح باشد در آن محل باقی نیست. مدرسهٔ میرزامهدی قاضی (۱۲٤۱)[۱] و مدرسه[۲] و مسجد بزرگی[۳] که هردو بنام حسن پادشاه (سرسلسلهٔ سلاطین آق قویونلو) شهرت دارد و مسجد معروف به «مقام صاحب الأمر» که زیارتگاه است[٤] ولصیق آن، مسجد ثقة الاسلام و مدرسهٔ أکبریه از مستحدثات میرزاعلی اکبرخان مترجم (۱۲۸۰ هـق.) که حیاط مقام می‌خوانند همهٔ اینها در همین محل است[۵].

شرف الدین هارون پسر شمس الدین محمدبن محمد جوینی داماد أبوالعباس أحمدبن المستعصم بالله عباسی و شاگرد صفی الدین عبدالمؤمن ارموی (٦۹۳) و یاقوت مستعصمی، (٦۹۸) در سال ششصد و هشتاد و پنج بفرمان ارغون خان در حدود روم بقتل رسید، جنازهٔ او را نیز به تبریز انتقال داده و در جنب تربت پدر و عمش در همان مقبره بخاک سپردند.

فرج الله و مسعود[٦] و یحیی[۷] و اتابک پسران شمس الدین محمدبن محمد جوینی، این

۱ــ این مدرسه اکنون در تصرف کوزه گری است و حجرات آن انبار کالای او و دیگران.

۲ــ مدرسهٔ کهنه و محقری است، جماعتی از طلاب علوم دینیه در آنجا مشغول تحصیلند.

۳ــ مسقف با چوب است، علی الظاهر این مسجد و مدرسهٔ که بنام حسن پادشاه معروف است و مدرسهٔ میرزامهدی قاضی هرسه در جای خرابه های عمارت بزرگ نصریه احداث شده است، از بقایای آثار عمارت نصریه چند قطعه کتابه حاوی پارهٔ از آیات قرآنی در بعضی جاهای این مسجد جدیدالاحداث بدیوار نصب است.

٤ــ زنوزی در ریاض الجنه این مسجد را «مسجد صاحب الزمان» نوشته است می‌گوید که جعفرقلی خان پسر أحمدخان دنبلی آنرا در سال هزار و دویست و هشت روی خرابه های مسجدی که در سانحهٔ زلزلهٔهزار و صد و نود و سه ویران شده بود ساخت و سه هزار تومان در عمارت آن خرج کرد از بنای أصلی سنگین تر ورنگین تر است.

۵ــ برای مزید اطلاع رجوع شود به تاریخ تبریز نادرمیرزا قاجار و ریاض الجنهٔ زنوزی و ناسخ التواریخ و مقالهٔ ثقة الاسلام (میرزا علی آقا) که در جواب سؤال نظام السلطنهٔ مافی نوشته است نیز مراجعه شود.

٦ــ «وفیها (ای فی سنة تسع و ثمانین وستمائة) سأل السلطان (یعنی ارغون) عمن تخلف من أولاد شمس الدین محمدبن الجوینی صاحب الدیوان، فأخبر بهم فأمر بقتلهم، و کان فی تبریز منهم مسعود و فرج الله فقتلا و دفنا فی تربة أبیهما، أما مسعود فانه کان قد أعرس منذ لیال، و أما فرج الله فانه کان صبیاً فی المکتب، فلما أخرج لیقتل ←

چهارتن نیز بأمر ارغون‌خان مقتول و در همان رباط در جوار قبر پدر مدفونند.

عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی در کتاب تجربة الامصار و تزجیة الأعصار (أواخر جلد أول) می‌نویسد:

«مقابر صاحب و أولاد در چرنداب تبریز است، در شهور سنهٔ اثنتین و تسعین و ستمائه (۶۹۲) ناقل این أخبار آنجا رسید زیارت را ساعتی در آن مقام روح انگیز و موضع سعادت‌بخش استرواح رفت...

هردو برادر با هفت پسر بعضی درجهٔ شهادت را با سعادت دنیا جمع کرده و بعضی با صدهزاران دریغ از مصاحبت روزگار که کمتر چاکری از ایشان بود به مجاورت أنس أبد و حوریان فردوس گراییده، ألقاب و أسماء ایشان را بعد ما که بر صفحات توقیعات منقش بودی بر ألواح مقابر نقش کرده بودند و از آیات تنزیل بر دیباچهٔ لوح تربت هریک آیتی مناسب او نوشته...

از مُشاهدهٔ آن مَشاهد و مراقد مرا، قَد أمانی خمیده شد و روان بر چهره زهاب از دیده، شکوه و هیبت آن صنادیق در دیدهٔ اعتبار از مکانت صدر و مسند خبر می‌داد... یکی از فضلاء عصر در شرح کیفیت وقایع ایشان قصیدهٔ انشاء کرده بود و کاغذ برسطح دیوار قبلی ملصق

←

توهم أنهم یریدون تأدیبه لئلا ینقطع عن المکتب، فجعل یقول بالفارسیة «والله مابقیت أنقطع عن المکتب» فرقت الناس له، و کان أخوهما نوروز فی الروم فسارت الایلچیة الیه فقتل هناک» (الحوادث الجامعة).

۷ــ عزالدین أبوالمظفر یحیی بن الصاحب شمس الدین محمد بن محمد الجوینی الکاتب، من بیت الریاسة والسیادة والوزارة والسیاسة اشتغل فی صباه علی الشیخ همام الدین محمد بن أفریدون التبریزی و سمع الحدیث علی شرف الدین ابراهیم الزنجانی ثم الشیرازی، و لماقتل والده السعید شمس الدین سنة ثلاث و ثمانین و ستمائة تقلبت به الاحوال و کان یقع فی أخیه شرف الدین هارون. و قتل یحیی فی أیام السلطان ارغون بن آباقا و قد نظم قصیدة بالفارسیة یرثی بها نفسه، و دفن عند والده و عمه و اخوته بجرنداب فی رباط الشیخ فخرالدین أبی الفتوح التبریزی عند أهله، و کان قد قتل فی یوم الجمعة رابع شهر ربیع الاول سنة أربع و ثمانین و ستمائة، و لما قصدت الحضرة فی شهر ربیع الآخر سنة ست عشرة و سبعمائة، کان [عزالدین قد ظهر و أنه و لم یقتل]. (تلخیص مجمع الآداب چاپ دمشق تصحیح دکتر مصطفی جواد) این ترجمه مضطرب بنظر می‌رسد و عباراتی که در میان دو قلاب نموده می‌شود نیز مشوش است، شاید مقصود ابن الفوطی از این عبارت این است که من در ربیع الآخر سال هفتصد و شانزده که قاصد حضور اولجایتو (متوفی در عشر أخیر شعبان ۷۱۶) بودم عزالدین یحیی را دیدم و معلوم شد که هنوز زنده و از حکم قتل ارغون که بصغیر و کبیر این خاندان رانده بود جان بسلامت برده است.

گردانیده چون حاکی حسب حال بود چند بیت از آن یاد گرفت در این حال آنرا در خریطهٔ حافظه بازیافت و ایراد کرد.

یا جرنداب من مقابر تبریز　　سقاک الحیا الملث الهامی
فلقد أطبقو ثراک علی غرِ　　وجوه علی خدود کرام
ضم شمساً مقرونةً بعلاء　　و نجوم حکت بدور التمام
سبعة قدبکت علیهم نجوم　　سبعة فی ضیائها والظَلام
و أراض سبع و سبع سمواتٍ　　طباق و سبعة الأیام
فرج الله ثم یحیی و مسعود　　و هارون منجدالمستضام
و أبوهم محمد قد تقضوا　　و جمیع قتلی بحدالحسام
حزنونی و زاد کربی أتابک　　من قبل کالنار ذات ضرام
و شجانی مثوی عطاملک صا　　حب دیوان ملک دارالسلام
فعلی تلکم القبور تحایا　　مردفات من ربنا بالسلام»

بسیاری از علما و زهاد و شعرا و أمرا و وزرا و أرباب هنر در مقابر این شهر و بیرون آن مدفون است که در این کتاب تعریضی برأحوال آنها نیست و چون مؤلف را التزام استقصا که أمر متعذر است در تدوین این کتاب نبوده است تنها بآن مقدار اقتصار کرده است که خواسته یا شایستهٔ کتاب خود دانسته است. قبر عزالدین محمدبن یحیی منجم ساوی نیز در چرنداب است، ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب در سیاق تراجم أشخاصی که ألقاب آنها مصدر به عزالدین است می‌نویسد.

«عزالدین أبوالفضل محمدبن یحیی نزیل تبریزالساوی المنجم، اجتمعت به بتبریز سنة اربع و ستین و ستمائة، أنشدنی لمولانا نجم الدین الهروی.

اذا مارخاء اللیل فی الروض هبت　　وأعین ورد بالهبوب أهبت

و توفی بتبریز فی سنة أربع و تسعین و ستمائة و دفن بجرنداب و کان لین الکلام، حسن الأخلاق» (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ أستاد اقبال آشتیانی).

عمادالدین عبدالحمیدبن محمد فقیه قزوینی، از قزوین با خانوادهٔ خود به تبریز آمد و در این شهر وفات یافت، قبر او نیز در چرنداب نزدیک بقبر عمدة الدین أبومنصور محمدبن أسعدبن محمدبن حفدهٔ طوسی است. ابن الفوطی گوید.

«عمادالدین أبوالفضل عبدالحمید بن محمد بن علی بن أبی معاذالقزوینی الفقیه العالم. عمادالدین عبدالحمید هوالذی انتقل من قزوین بأهله وسکن تبریز و حصل له بهاالحکم والریاسة، و کان عالماً زاهداً محباً للصوفیة و له فیهم الاعتقاد الحسن و لما توفی دفن بجرنداب الی جانب الشیخ عمدة الدین حفدة و ذکره شیخنا کمال الدین أحمد بن العزیز المراغی قاضی سراة و قال: صنف کتاب العوالی فی السداسی والسباعی والثمانی، سمعنا علی ولده شیخنا علاء الدین مؤید بن عبدالحمید». (از تعلیقات دانشمند فقید آقای میرزا جعفر آقای سلطان القرائی بر روضات الجنان، ۱/۵۶۹ــ ۵۷٤).

ص ۱٤۷ ح ۷، صورت نسب خواجه محمد کججانی (متوفی ٦۷۷) چنین است: خواجه محمد بن خواجه صدیق بن حاجی محمد بن حاجی سلمان بن حاجی ابیل بن حاجی محمد بن خواجه صدیق الاصغر بن صدیق الاکبر بن الحسن بن ابی القاسم محمد بن جعفر بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی بن الامام الشهید حسین بن امیرالمومنین علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم.

وی به دقت نظر و قوت کلام شهرت دارد. شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰) در سعادتنامه گوید:

رفت یک روز ابلهی نادان پیش خواجه محمد کججان
گفت کای خواجه، هرچه هست منم راست بشنو قبول کن سخنم
خواجه گفتا که آفتاب گواه می نخواهد به روشنی ز افواه
نور خورشید خود گواه خود است هم تو بشنو که داد را ستد است
بس جواب لطیف روشن داد دَرّج آن بزرگ عالی باد
همه الفاظ وی از این سان است همچو خورشید و مه درافشان است
راستی هست معدن دل و جان همگی خاک تودهٔ کججان
مرد توحید خود نگوید من گرچه باشد چو جرم جان روشن

خواجه محمد عصار (متوفی ۷۹۳) گوید:

شیخ کججی خواجه محمد سخنی خوش گفته است اگر مرد رهی آن سخنت بس
گفتا که چنان راه شریعت سپر ای دوست کانگشت خطا بر سر حرفت ننهد کس
وآنگاه چنان راه طریقت سپرو دو کانگشت تو حرف دگری رانکند مس

ص ۱۴۸ ح ۲، مولانا خواجه محمد (متوفی ۶۷۷) برادری داشته ابراهیم نام که مشایخ کججان از اولاد او هستند و او دارای سه پسر بوده به نامهای: خواجه احمدشاه، خواجه حاجی، خواجه صدّیق. از خواجه صدّیق اولادی نمانده است، او در کججان باغی احداث نموده که به باغ پیر شهرت دارد.

خواجه احمدشاه را پسری بوده ابراهیم نام که قبر وی در مزار کججان جنب مرقد پدرش خواجه احمدشاه واقع شده است و این خواجه ابراهیم دو پسر داشته یکی خواجه شیخ اسلام و دیگری خواجه شیخ محمد، شهرت خواجه شیخ محمد عالمگیر بوده و ابنیه و اثاری در تبریز و بغداد و شام و سایر بلاد ساخته است، نفوذ کلام این خواجه شیخ محمد به حدی بود که سلاطین روزگار از وی در حساب بوده‌اند وسلطان حسین ایلکانی و سلطان احمد او را پدر می‌خواندند وی در بغداد به قتل رسیده‌ودر همانجا مدفون است[1] سلسلهٔ نسب او چنین است: خواجه شیخ محمدبن خواجه ابراهیم ثانی بن خواجه احمد شاه‌بن خواجه ابراهیم اول بن خواجه صدیق واین خواجه ابراهیم اول برادر خواجه بُزرگ شیخ محمد کججانی است.

خواجه احمدشاه در ۲۲ ذی الحجهٔ سال ۷۲۰ وفات یافته و در مقبرهٔ کججان مدفون گردیده است اعقاب خواجه شیخ الاسلام جمله از صدور و وزراء بوده اند مانند خواجه علاء الدین صدیق، امیر زکریا، امیر محمد وزیر، خواجه امیر بیگ مهر

ص ۱۶۴، مزار خواجه علی بادامیاری و مرقد پیرچوبان که بازماندهٔ یک نیایشگاه مهری در آذربایجان شناسائی شده است در ۱۲ کیلومتری آذرشهر واقع شده و درپای کوهی مخروطی شکل قرار دارد و در زیر تپه و دل صخره ای سخت کنده شده است و از این نظر با غالب پرستشگاههای زیرزمینی مهر که در اروپا قرار داشته اند و شناخته شده اند مشابهت دارد. این پرستشگاه از یک راهرو تنگ و تاریک و یک فضای وسیع مدور و هرمی شکل تشکیل شده است. در سمت قبله محرابی با مقرنس های آویخته تعبیه شده است که به نظر هیئت باستان شناسی آلمانی که در ۱۹۷۱م از معبد بازدید به عمل آورده اند متعلق به عصر صفوی است. هیئت مزبور با توجه به وضع و موقعیت همین محراب چنین استنباط کرده که

---

۱ ــ سلطان حسین بسال ۷۷۶ به تخت سلطنت نشست و در ۷۸۴ به‌دست برادرش سلطان احمد در تبریز به قتل رسید.

این فضا را برای مقاصد مذهبی اسلامی نساخته‌اند، یعنی نه مسجد بوده است و نه مقبره... ظاهراً بعدها این دخمه را با تعبیه محرابی که متوجه مکه [معظمه] است به صورت عبادتگاه اسلامی درآورده‌اند. بنابراین ممکن است اولاً زمان احداث بنا به مراتب پیش از دورهٔ اسلامی بوده باشد... و در سدهٔ هفتم از آن‌جا به عنوان خانقاه استفاده شده است (آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ٤١٠ ــ ٤٢٣). درغرب ایران و بخصوص در کردستان و آذربایجان بیش از هرناحیه دیگر شاهد آئین‌ها و مسلک هائی هستیم که با آئین مهرپیوندی قابل درک دارند. ویژگی‌ها و اعتقادات اهل‌حق درمنطقهٔ دهخوارقان و مراغه هر پژوهندهٔ ژرف‌نگری را متوجه این پیوند عمیق و انکارناپذیر می‌سازد. از این رو عجب نیست که ستایشگاه مهری قرنها بعد به زاویه و خانقاه و جایگاه عبادت اهل تصوف و اهل حق تبدیل شده باشد و به نیکوئی محفوظ مانده و همچنان استوار و پابرجا باشند. نهایت نیایشگاه باستانی بادامیار که در حدود سده‌های ٦ ــ ۱۰ خانقاه بوده، با توجه به محراب تعبیه شده در دوران صفویه، ظاهراً از آن به بعد به مسجد تبدیل گردیده و حالا مردم روستای بادامیار مراسم مذهبی ماههای رمضان و محرم را در آن‌جا برگزار می‌کنند (آثار باستانی آذربایجان، ٤٩۳).

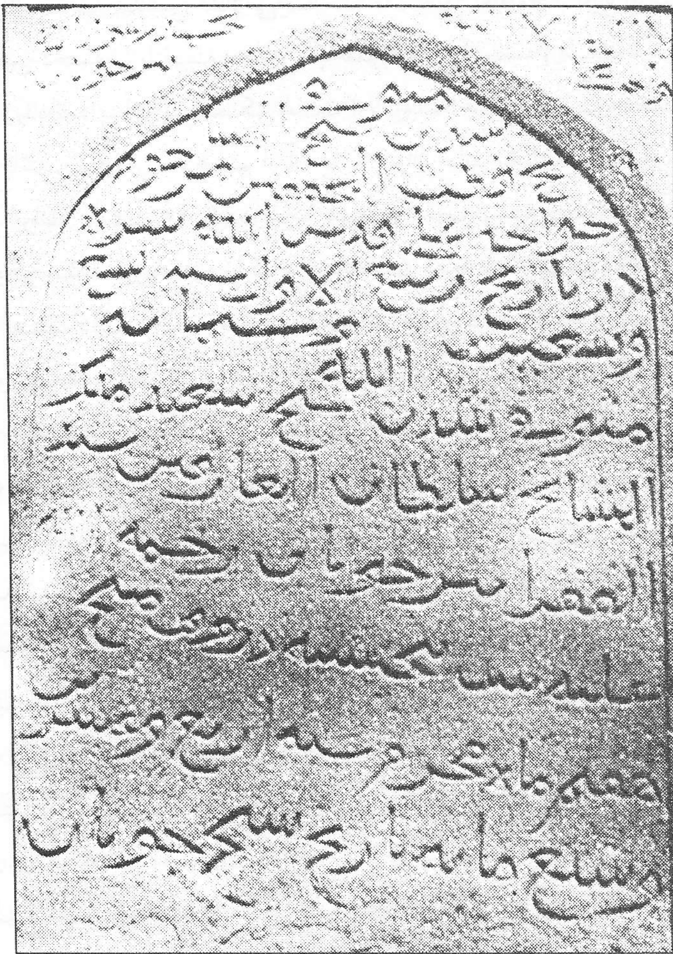
متن سنگ قبر خواجه علی و پیرچوپان چنین است:

«لااله الاالله» و «محمد رسول الله» خواجه علی،پیر چوپان «متوفی شدن شیخ المشایخ، قطب المحققین، مرحوم خواجه علی قدس الله‌سره در تاریخ ربیع الاول سنهٔ تسع و تسعین و ستمائه.

الله. متوفی شدن شیخ سعید، ملک المشایخ، سلطان العارفین، سیدالفقرا پیر چوپان رحمة‌الله علیه شب پنجشنبه در وقت صبح هفتم ماه محرم سنهٔ اربع و عشرین و سبع مائه، تاریخ شیخ چوپان»

ص ۱٦٥، از عمارات یاد شده اکنون اثری باقی نمانده دربارهٔ وجه تسمیه بعضی از آنها یادآور می‌شود:

رشیدیّهــ که بعدها به ربع رشیدی مشهور شد از آثار خواجه رشیدالدین فضل الله مقتول بسال ۷۱۸ق وزیر سلطان محمود غازان بوده است نادرمیرزا در تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز و کارنگ درآثارباستانی آذربایجان به تاریخ آن عمارت باشکوه اشاره کرده‌اند قبلاً نیز به تفصیل بیان شد.



سنگ قبر خواجه علی بادامیاری و پیر چوپان

علائیهــ از آثار علاء الدین امیرحسن (۷۴۴) بن تیمورتاش بن امیر چوپان معروف به شیخ حسن کوچک است که در ۷۴۲ مقارن با دومین سال سلطنت سلیمان خان ایلخانی بنا شد و بدین نسبت سلیمانیه نیز خوانده میشده است. اکنون بقایای آن در خیابان فردوسی پشت دبیرستان بنت الهدی (ایراندخت سابق) بنام مسجد استاد شاگرد هست. (به آثار باستانی آذربایجان ص ۲۳۲ ـــ ۲۳۶ نیز مراجعه شود).

دمشقیّه ـــ در حوالی تکیه شاه حسین ولی قرار داشته و از بناهای بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز است که به واسطهٔ برادر خود دمشق خواجه بنا کرده و بدین جهت به دمشقیّه موسوم شده. اکنون نام محلهٔ کوچکی است از محلات شرقی تبریز و در محاورات عامه گوموش قیه خوانده می‌شود. بدین محلّه قبلاً نیز اشاره شده است.

مقصودیه ـــ از آثار مقصودبیگ بن‌حسن پادشاه آق قوینلو بوده و اکنون نام محله‌یی است در تبریز.

مظفریه ـــ از مآثر ابوالمظفر جهانشاه بن قرایوسف، اهالی آذربایجان گوی مسجد می‌خوانند یعنی مسجد کبود. صفت این مسجد را نادرمیرزا در تاریخ تبریز بتفصیل نوشته و بعضی از مورخان و جهانگردان هم در وصف آن به اجمال مطالبی نوشته‌اند.

نصریّه ـــ در میدان صاحب الامر کنونی عمارتی بوده است از مآثر سلاطین آق‌قوینلو.

علیشاهیه ـــ از بناهای خواجه علیشاه است. وی وزیر سلطان محمد خدابنده بود سال ۷۲۳ (و به قولی ۷۲۴) فوت کرد و در حوالی همین بنا دفنش کردند. از مقبرهٔ تاج‌الدین علیشاه اثری باقی نمانده است.

سالشمار*

۶ ق. / ۶۲۷ م. ارسال نامهٔ پیامبر اکرم (ص) به نجاشی پادشاه حبشه.
۱۱ ق. / ۶۳۲ م. رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.
۱۵ ق. / ۶۳۶ م. وقوع جنگ قادسیّه.
۲۲ ق. / ۶۴۲ م. فتح آذربایجان به دست لشکر اسلام.
۲۲ ق. / ۶۴۳ م. شهادت ابومحجن.
۲۳ ق. / ۶۴۴ م. شهادت اسامة بن زید.
۲۵ ق. / ۶۴۶ م. شهادت حارث بن امیّه.
۴۰ ق. / ۶۶۱ م. شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
۴۹ یا ۵۰ ق /۶۶۹، ۶۷۰ م رحلت امام حسن علیه السلام.
۶۱ ق. / ۶۸۱ م. شهادت امام حسین علیه السلام.
۹۵ ق. / ۷۱۴ م. رحلت امام زین العابدین علیه السلام.
۱۱۴ ق. / ۷۳۲ م. رحلت امام محمد باقر علیه السلام.
۱۳۲ ق. / ۷۵۰ م. قتل مروان حمار.
۱۴۸ ق. / ۷۶۵ م. رحلت امام جعفر صادق علیه السلام.
۱۷۵ ق. / ۷۹۱ م. بنای شهر تبریز به فرمان زبیده خاتون.
۱۸۳ ق. / ۷۹۹ م. رحلت امام موسی بن جعفر علیه السلام.

* این فهرست بر مبنای سالهای قمری و/ معادل میلادی آنها تنظیم یافته است.

۱۹۳ ق. / ۸۰۸ م. مرگ هارون الرشید.

۱۹۸ ــ ۲۳۵ ق. / ۸۱۳ــ ۸۴۹ م. بنای باروی تبریز بوسیلهٔ روادیان.

۱۹۸ ق. / ۸۱۳ م. قتل محمد امین

۲۰۱ ق. / ۸۱۶ م. درگذشت معروف کرخی در بغداد.

۲۰۳ ق. / ۸۱۸ م. شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

۲۱۸ ق. / ۸۳۳ م. درگذشت مأمون.

۲۲۰ ق. / ۸۳۵ م. رحلت امام محمدتقی جواد علیه السلام.

۲۴۴ ق. / ۸۵۸ م. وقوع زلزله در تبریز.

۲۵۰ ق. / ۸۶۴ م. درگذشت سری سقطی در بغداد.

۲۵۴ ق. / ۸۶۸ م. شهادت امام علی النقی علیه السلام.

۲۵۵ق. / ۸۶۹ م. ولادت با سعادت حضرت مهدی (عج).

۲۶۰ ق. / ۸۷۴ م. رحلت امام حسن عسکری علیه السلام.

۲۷۵ ق. / ۸۸۸ م. درگذشت شیخ ابواسحق ابراهیم جوینانی.

۳۴۴ــ ۳۷۸ ق. / ۹۵۵ــ ۹۸۸ م. حکومت ابوالهیجا روادی در تبریز.

۳۷۳ ق. / ۹۸۳ م. ولادت شیخ ابوعلی سینا.

۳۸۷ــ ۴۲۱ ق. / ۹۹۷ــ ۱۰۳۰ م. سلطنت سلطان محمود غزنوی.

۴۱۱ ق. / ۱۰۲۰ م. درگذشت حکیم فردوسی طوسی.

۴۱۱ــ ۴۴۶ / ق. ۱۰۲۰ــ ۱۰۵۴ م. حکومت ابومنصور و هسودان.

۴۲۲ــ ۴۶۷ /ق. ۱۰۳۱ــ ۱۰۷۵م. حکومت القائم بامرالله عباسی.

۴۲۷ ق. / ۱۰۳۵م. درگذشت شیخ ابوعلی سینا.

۴۳۴ ق. / ۱۰۴۳ م. وقوع زلزله در تبریز.

۴۵۴ ق. / ۱۰۶۲ م. درگذشت اخی فرج زنجانی.

۴۵۸ ق. / ۱۰۶۶ م. تالیف گرشاسبنامهٔ اسدی طوسی.

۴۶۵ ق. / ۱۰۷۳ م. درگذشت اسدی طوسی.

۵۰۸ ق. / ۱۱۱۴ م. درگذشت جمال الدین احمدبن ابی الحسن.

۵۲۰ ق. / ۱۱۲۶ م. درگذشت احمد غزالی.

۵۲۲ ق. / ۱۱۲۸ م. درگذشت کیابزرگ امید در بغداد.
۵۵۵ ق. / ۱۱۶۰ م. درگذشت کیامحمد بزرگ امید.
۵٦۸ ق. / ۱۱۷۳ م. درگذشت سلطان محمودبن سلطان محمد سلجوقی.
۵٦۸ ق. / ۱۱۷۳ م. درگذشت بابافرج تبریزی.
۵۷۰ ق. / ۱۱۷٤ م. درگذشت سعدالدین محمدبن ابی القاسم.
۵۷۱ ق. / ۱۱۷۵ م. درگذشت امام حفدهٔ عطاری.
۵۷٦ ق. / ۱۱۸۰ م. درگذشت حکیم سنائی.
۵۸۰ ق. / ۱۱۸٤ م. درگذشت عمادالدین احمدبن محمود.
۵۹۲ ق. / ۱۱۹٦ م. درگذشت فقیه زاهد تبریزی.
۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹ م. درگذشت حکیم خاقانی شروانی.
۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹ م. درگذشت خواجه ایمن (شادان).
۵۹۷ ق. / ۱۲۰۱ م. درگذشت شرف الدین عمربن ابی البدر فولادی.
۵۹۸ ق. / ۱۲۰۲ م. درگذشت ظهیر فاریابی.
٦۰۰ ق. / ۱۰۲٤ م. درگذشت شاپوربن محمد اشهری نیشابوری.
٦۰٦ ق. / ۱۲۰۹ م. درگذشت امام فخررازی.
٦۱۰ ق. / ۱۲۱۳ م. درگذشت باباحسن ولی.
٦۱۸ ق. / ۱۲۲۱ م. شهادت نجم الدین کبری بدست تاتار.
٦۲۰ ق. / ۱۲۲۳ م. درگذشت بابامزید.
٦۲۷ ق. / ۱۲۳۰ م. شهادت شیخ عطار نیشابوری.
٦۳۵ ق. / ۱۲۳۸ م. درگذشت اوحدالدین کرمانی.
٦۵۵ ق. / ۱۲۵۷ م. درگذشت عبدالرحیم آجابادی.
٦٦۳ ــ ٦۸۰ ق. / ۱۲٦۵ ــ ۱۲۸۱ م. سلطنت آباقاخان.
٦۷۲ ق. / ۱۲۷۳ م. درگذشت مولانا جلال الدین بلخی.
٦۷۲ ق. / ۱۲۷۳ م. درگذشت خواجه نصیر طوسی.
٦۷۷ ق. / ۱۲۷۸ م. درگذشت شمس الدین محمد طبری.
٦۷۷ ق. / ۱۲۷۸ م. درگذشت ابی حامد افضل الدین محمد.

۶۷۷ ق. / ۱۲۷۸ م. درگذشت خواجه محمد کججی.

۶۸۰ ق. / ۱۲۸۱ م. درگذشت خواجه محمد جانان.

۶۸۱ ــ ۶۸۳ ق. / ۱۲۸۲ ــ ۱۲۸۳ م. حکومت سلطان احمد تکودار.

۶۸۳ ــ ۶۹۰ ق. / ۱۲۸۴ ــ ۱۲۹۱ م. حکومت ارغون‌خان.

۶۸۳ ق. / ۱۲۸۴ م. درگذشت صاین‌الدین یحیی تبریزی.

۶۸۵ ق. / ۱۲۸۶ م. درگذشت قاضی بیضاوی.

۶۸۸ ق. / ۱۲۸۹ م. درگذشت فخرالدین ابراهیم بن شهریار (عراقی).

۶۹۰ ق. / ۱۲۹۱ م. درگذشت بابا حامدبن حسین.

۶۹۱ یا ۶۹۴ ق. / ۱۲۹۲ یا ۱۲۹۵ م. درگذشت شیخ سعدی شیرازی

۶۹۴ ق. / ۱۲۹۵ م. تشرف غازان‌خان به دین مبین اسلام.

۶۹۴ ــ ۷۰۳ ق. / ۱۲۹۵ ــ ۱۳۰۴ م. سلطنت سلطان غازان‌خان.

۶۹۸ ق. / ۱۲۹۹ م. شهادت یاقوت خوشنویس در بغداد.

۶۹۸ ق. / ۱۲۹۹ م. درگذشت قاضی محیی‌الدین محمد.

۶۹۸ ق. / ۱۲۹۹ م. درگذشت شیخ حسن بلغاری.

۶۹۹ ق. / ۱۳۰۰ م. درگذشت خواجه علی بادامیاری.

۷۰۳ ق. / ۱۳۰۴ م. درگذشت سلطان محمود غازان.

۷۰۳ ــ ۷۱۶ ق. / ۱۳۰۴ ــ ۱۳۱۶ م. حکومت سلطان محمد خدابنده اولجایتو.

۷۰۹ ق. / ۱۳۰۹ م. درگذشت میرمهدی از اجلهٔ سادات.

۷۱۰ ق. / ۱۳۱۰ م. درگذشت قطب‌الدین محمود شیرازی.

۷۱۲ ق. / ۱۳۱۲ م. درگذشت نجم‌الدین ابی بکر زرکوب.

۷۱۳ یا ۷۱۴ ق. / ۱۳۱۳، ۱۳۱۴ م. درگذشت همام تبریزی.

۷۱۴ ق. / ۱۳۱۴ م. درگذشت فلکی (؟).

۷۱۶ ــ ۷۲۴ ق. / ۱۳۱۶ ــ ۱۳۲۴ م. بنای مسجد تاج‌الدین علیشاه.

۷۱۶ ــ ۷۳۶ ق. / ۱۳۱۶ ــ ۱۳۳۶ م. حکومت سلطان ابوسعیدخان بن سلطان محمد خدابنده

۷۱۷ ق. / ۱۳۱۷ م. درگذشت سید حمزه.

۷۱۸ ق. / ۱۳۱۸ م. قتل خواجه رشیدالدین فضل الله.

۷۱۹ ق. / ۱۳۱۹ م. درگذشت واحدی مفسر

۷۲۰ ق. / ۱۳۲۰ م. درگذشت شیخ محمود شبستری.

۷۲۰ ق. / ۱۳۲۰ م. درگذشت خواجه احمدشاه.

۷۲۳ یا ۷۲٤ ق. / ۱۳۲۳ یا ۱۳۲٤ م. درگذشت خواجه علیشاه گیلانی.

۷۲٤ ق. / ۱۳۲٤ م. درگذشت ابواسحق ابراهیم (پیر چوپان).

۷۲٤ ق. / ۱۳۲٤ م. درگذشت خواجه عوض کلجاهی.

۷۲۵ ق. / ۱۳۲۵ م. درگذشت سراج الدین یوسف.

۷۳۰ ق. / ۱۳۳۰ م. درگذشت شیخ جولان.

۷۳۵ ق. / ۱۳۳۵ م. درگذشت شیخ صفی الدین اردبیلی.

۷۳۵ ق. / ۱۳۳۵ م. درگذشت شمس الدین گرده بازو.

۷۳٦ ق. / ۱۳۳٦ م. قتل غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید.

۷۳۷ ق. / ۱۳۳۷ م. درگذشت بهاء الدین مراد شیخ محمود شبستری.

۷٤۰ ـ ۷۵۷ ق. / ۱۳۳۹ ـ ۱۳۷٤ م. حکومت شیخ حسن بزرگ ایلکانی

۷٤۱ ق. / ۱۳٤۰ م. درگذشت جلال الدین عتیقی.

۷٤۲ ق. درشعبان / ۱۳٤۲ م. درگذشت احمدحکیم رومی.

۷٤۲ ق. / ۱۳٤۱ م. بنای عمارت علائیه (مسجد استاد شاگرد).

۷٤۳ ق. / ۱۳٤۲ م. درگذشت کمال الدین بادکوبه ای.

۷٤٤ ق. / ۱۳٤۳ م. درگذشت ملک مسعودبن ملک جلال الدین مظفر.

۷٤٤ ـ ۷۵۸ ق. / ۱۳٤۳ ـ ۱۳۵٦ م. حکومت ملک اشرف نویان.

۷٤٦ ق. / ۱۳٤۵ م. درگذشت فخرالدین احمد چار پردی.

۷۵۱ ق. / ۱۳۵۰ م. درگذشت شیخ حاجی جمال الدین.

۷۵۲ ق. / ۱۳۵۱ م. درگذشت نظام الدین یحیی غوری.

۷۵۷ ـ ۷۷٦ ق. / ۱۳۵٦ ـ ۱۳۷٤ م. حکومت شیخ اویس بن شیخ حسن جلایر.

۷٦۵ ق. / ۱۳٦٤ م. درگذشت «دوست خدا».

۷۶۶ ق. / ۱۳۶۵ م. درگذشت مولانا عبدالصمد.

۷۷۲ ق. / ۱۳۷۰ م. درگذشت شاه خاتون بنت فخرالدین احمد.

۷۷۶ ــ ۷۸۴ق. / ۱۳۷۴ ــ ۱۳۸۲ م. حکومت سلطان حسین بن شیخ اویس جلایر.

۷۷۸ ق. / ۱۳۷۶ م. درگذشت سلمان ساوجی.

۷۷۸ ق. / ۱۳۷۶ م. درگذشت غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه ابراهیم.

۷۸۴ ــ ۸۱۳ ق./ ۱۳۸۲ ــ ۱۴۱۰ م. حکومت سلطان احمد بن شیخ اویس جلایر.

۷۸۵ ق. / ۱۳۸۳ م. درگذشت شیخ اسماعیل سیسی.

۷۸۷ ق. / ۱۳۸۵ م. درگذشت نجم‌الدین محمد سمساری.

۷۸۷ ق. / ۱۳۸۵ م. درگذشت سیدعلی همدانی (عارف).

۷۸۷ ــ ۷۹۸ ق. / ۱۳۸۵ ــ ۱۳۹۶ م. توقف کمال خجندی در «سرای».

حدود ۷۹۰ ــ ۸۰۲ ق. / ۱۳۸۸ ــ ۱۴۰۰ م. حکومت قرایوسف قره‌قویونلو.

مجدداً ۸۰۸ ــ ۸۲۳ ق. / ۱۴۰۵ ــ ۱۴۲۰ م. حکومت قرایوسف قره‌قویونلو.

۷۹۳ ق. / ۱۳۹۱ م. درگذشت پیراسکندر دهخوارقانی.

۷۹۳ ق. / ۱۳۹۱ م. درگذشت عصّار تبریزی.

۷۹۶ ق. / ۱۳۹۴ م. قتل فضل‌الله نعیمی به دستور میرانشاه.

۷۹۷ ق. / ۱۳۹۵ م. درگذشت نورالدین جعفر بدخشی.

۸۰۱ ق. / ۱۳۹۹ م. درگذشت کمال‌الدین عبدالقادر نخجوانی.

۸۰۳ ق. / ۱۴۰۱ م. درگذشت کمال خجندی.

۸۱۰ ق. / ۱۴۰۷ م. درگذشت مغربی تبریزی.

۸۱۲ ق. / ۱۴۰۹ م. درگذشت شمس‌الدین قطابی مشرقی.

۸۱۷ ق. / ۱۴۱۴ م. درگذشت محسن شاه بن سعدالله.

۸۲۷ یا ۸۳٤ ق. / ۱٤۲۳ یا ۱٤۳۱ م. درگذشت شاه نعمت‌الله ولی.
۸۳۰ ق. / ۱٤۲۷ م. درگذشت میرحیدر تونی.
۸۳۵ ق. / ۱٤۳۲ م. درگذشت حاجی حسن زهتاب.
۸٤۱ — ۸۷۲ ق. / ۱٤۳۷ — ۱٤٦۷ م. سلطنت جهانشاه قره‌قویونلو.
۸٤٦ ق. / ۱٤٤۲ م. درگذشت سلیمانشاه جوهری.
۸۵۰ ق. / ۱٤٤٦ م. تاریخ بنای تکیهٔ شاه‌حسین ولی.
۸۵۰ ق. / ۱٤٤٦ م. درگذشت شیخ اسحق مراغه‌ای.
۸۵٦ ق. / ۱٤۵۲ م. درگذشت پیر حیدر.
۸۵۹ ق. / ۱٤۵۵ م. درگذشت خواجه عبدالرحیم خلوتی.
۸٦۱ ق. / ۱٤۵۷ م. درگذشت شاه‌حسین ولی.
۸۷۹ ق. / ۱٤۷٤ م. درگذشت نجم‌الدین اسکوئی.
۸۸۲ ق. / ۱٤۷۷ م. درگذشت خواجه نجم‌الدین برک باف.
۸۸۳ — ۸۹٦ ق. / ۱٤۷۸ — ۱٤۹۰ م. حکومت سلطان یعقوب آق‌قویونلو.
۸۸٤ ق. / ۱٤۷۹ م. درگذشت خواجه‌علی بن خواجه محمد کججی.
۸۹۱ ق. / ۱٤۸٦ م. درگذشت سراج‌الدین قاسم (درویش).
۸۹۱ ق. / ۱٤۸٦ م. درگذشت دده عمر.
۸۹۳ ق. / ۱٤۸۸ م. درگذشت سلطان حیدر صفوی.
۸۹۵ ق. / ۱٤۹۰ م. درگذشت خواجه عبیدالله سمرقندی.
۸۹۷ — ۹۰۲ ق. / ۱٤۹۲ — ۱٤۹۷ م. حکومت رستم پادشاه فرزند مقصودبیگ فرزند حسن پادشاه بایندر.
۸۹۸ ق. / ۱٤۹۳ م. درگذشت مولانا جامی.
۹۰۷ — ۹۳۰ ق. / ۱۵۰۲ — ۱۵۲٤ سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی.
۹۱۱ ق. / ۱۵۰۵ م. درگذشت پیرحسین نوربخشی.
۹۱۱ ق. / ۱۵۰۵ م. درگذشت ابراهیم سلماسی.
۹۱۲ ق. / ۱۵۰٦ م. درگذشت بابابختیار.

۹۱۲ ق. / ۱۵۰۶ م. درگذشت شرف الدین یعقوب رومی.
۹۱۸ ق. / ۱۵۱۲ م. درگذشت میرمست.
۹۱۹ ق. / ۱۵۱۳ م. درگذشت امیر سیداسماعیل شنب غازانی.
۹۲۲ ق. / ۱۵۱۶ م. درگذشت برهان الدین فرزند نجم الدین برک باف.
۹۲۴ ق. / ۱۵۱۸ م. درگذشت بابارجب (نوربخشی).
۹۲۸ ق. / ۱۵۲۲ م. درگذشت ملک محمد نعال.
۹۳۰ ــ ۹۸۴ ق / ۱۵۲۴ ــ ۱۵۷۶ م. سلطنت طهماسب اول صفوی.
۹۳۰ ق. / ۱۵۲۴ م. درگذشت شمس الدین محمد خطاط
۹۳۰ ق. / ۱۵۲۴ م. درگذشت شرف الدین محمود مراغه ای.
۹۳۱ ق. / ۱۵۲۵ م. درگذشت صنع الله کوزه کنانی.
۹۴۰ ق. / ۱۵۳۳ م. حملهٔ رومیان به تبریز.
۹۴۰ ق. / ۱۵۳۳ م. درگذشت شیخ ابراهیم گلشنی بردعی.
۹۴۱ ق. / ۱۵۳۴ م. توجه رومیان از تبریز به بغداد.
۹۴۲ ق. / ۱۵۳۵ م. درگذشت بهزاد نقاش.
۹۴۲ ق. / ۱۵۳۵ م. درگذشت عبدالعلیم (مجذوب).
۹۵۳ ق. / ۱۵۴۶ م. درگذشت بابابلال.
۹۵۶ ق. / ۱۵۴۹ م. درگذشت عبدالعلی ویجویه ای.
۹۶۹ ق. / ۱۵۶۲ م. درگذشت مالک دیلمی (خوشنویس).
۹۷۵ ق. / ۱۵۶۷ م. تالیف روضات الجنان.
۹۹۲ ق. / ۱۵۵۴ م. درگذشت میرحسن مفتول بند.
۹۹۶ ــ ۱۰۳۸ ق / ۱۵۸۸ ــ ۱۶۲۹ م. سلطنت شاه‌عباس اول صفوی.
۱۰۱۱ ق. / ۱۶۰۲ م. تالیف روضهٔ اطهار.
۱۰۱۷ ق. / ۱۶۰۸ م. تعمیر عمارت عون‌علی.

فهرست اسامی اشخاص و خاندانها

پ

ت

خ

ص

ط

ظ

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

اسامی امکنه و بلاد

ب

ح

خ

د

ر

ز

ص

ط

ع

ف

ق

فهرست اسامی کتب

۲۸۵۰ ریال